



زیبا اخلاق

حبیب الله فرحزاد


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

زیبایی اخلاق

مشخصات کتاب

سرشناسه : فرحزاد، حبیب‌الله
عنوان و نام پدیدآور : زیبایی اخلاق/حبیب‌الله فرحزاد.
مشخصات نشر : قم: طوبای محبت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۲۸۸ص.
فروست : سیره پیامبر؛ ۳.
شابک : ۶۰۰۰۰ ریال: (ص)(ع)8-600-6085-6(س)-0 ؛ ۶۰۰۰۰ ریال(چاپ سوم)
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۹۲.
موضوع : محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.
موضوع : اخلاق اسلامی
موضوع : راه و رسم زندگی (اسلام) -- احادیث
رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/ف۴ز۹ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳
شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۸۴۴۴

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و حبیبنا محمد و آله الطاهرین.
خداوند بزرگ را سپاس می‌گوییم که همهٔ نعمت‌های معنوی و مادی را به ما عنایت فرمود و ما را از امت برترین پیامبر و اولیای گرامی‌اش قرار داد و بهترین و کامل‌ترین مکتب را نصیب ما فرمود.
پیامبر گرامی اسلام و اوصیای گرامی‌اش، تربیت‌یافتگان حق‌تعالی و حلقهٔ اتصال و پیوند انسان‌ها با خدای بزرگ بوده و در حقیقت صراط مستقیم و تنهاترین راه به سوی خداوند و کمال مطلق‌اند.
مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَءَ بِکُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْکُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ؛ هر کس ارادهٔ خداشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت، به پیروی از شما یافت. و هر کس خدا را به یگانگی شناخت، به تعلیم شما پذیرفت. و هر کس خداطلب گردید، به توجه به شما گردید.
تأسی به این پیشوایان و پیروی از آنان، سرلوحهٔ هدایت و کمال و سعادت انسان‌هاست و کنکاش در سیره و روش این هادیان بشر و تبیین آن، یکی از ضروری‌ترین اسباب رشد و تعالی انسان است. از این‌رو بر آن شدیم با بضاعت اندک خود، در جلساتی دوستانه، مباحثی پیرامون سیرهٔ عملی و رفتاری این بزرگواران مطرح نموده و حاصل آن را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهیم.
در میان مباحث مطرح شده، سیرهٔ حسن خلق و آموزه‌های رفتاری پیامبر اکرم و حضرات معصومین: در معاشرت با دیگران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و تعالی جامعهٔ اسلامی بیش از پیش نیازمند آن است.
پیامبر عزیز ما مظهر خلق و خوی زیبا بوده و خداوند آن حضرت را به این ویژگی ستوده است. «اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ به راستی تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی.» و خود آن حضرت نیز هدف بعثت خود را نشر و ترویج اخلاق نیک بر شمرده و فرموده است:
اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الْاَخْلاقِ؛ من تنها از آن رو برانگیخته شدم که اخلاق کریمه و صفات ستوده را در بشر به کمال رسانم و به پایان آوردم.
و حقیقت آیین و مکتب اسلام در دیدگاه پیامبر اسلام(ص) چیزی جز اخلاق نیک نیست که فرمودند: «الاِسلامُ حُسْنُ الخُلْقِ؛ حقیقت اسلام اخلاق زیباست».
من ندیدم در جهان جست و جوهیچ اهلیت به از خـلق نکـو
پیامبر که هدف و مقصدش را اخلاق نیکو بیان فرموده است، خود آیینهٔ

تمام نمای حق‌تعالی است و با خلق زیبا و رفتار پسندیده، عالم و عالمیان را متحول فرموده است. اگر خُلق الهی و زیبایی او نبود، قطعاً این‌چنین به این مکتب الهی گرایش پیدا نمی‌کردند. «حسنت به اتفاقِ ملاحت جهان گرفت.»

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَـهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛ به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی. اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

نشر دو کتاب «محبت و رحمت» و «محبت زنان و کودکان» در سیرة پیامبر گرامی اسلام، با استقبال و تشویق فراوان روبه‌رو شد و ما را بر آن داشت که جلد سوم آن را با موضوع «زیبایی اخلاق» در سیرة پیامبر(ص)، در اختیار خواننده گرامی قرار دهیم.

امید فراوان دارم که خوانندگان گرامی با مطالعه این مباحث، از سر دقت و توجه، موضوع اخلاق را سرلوحه زندگی خود قرار داده و به تحولی چشمگیر در رفتار و معاشرت خویش دست یابند و نردبان کمال و مدارج تعالی را طی نموده و به سعادت جاودان نائل گردند.

در پایان از همه دست‌اندرکاران تدوین و ویرایش و آماده‌سازی و نشر این معارف بلند سپاسگزارم و برای آنان توفیق روز افزون آرزو دارم. همچنین پیشاپیش از همة خوانندگان گرامی که با نظرات خود ما را در ارائة هر چه بهتر این مباحث یاری می‌دهند تشکر می‌کنم.

همزمان با ایام ولادت با سعادت سیدة زنان عالم، حضرت فاطمة زهرا(س)

قم مقدسه، بهار 13(ص)1ـ حبیب الله فرحزاد

جلسه اول

اشاره

اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَـمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ؛ من تنها از آن‌رو برانگیخته شدم که اخلاق کریمه و صفات ستوده را در بشر به کمال رسانم و به پایان آورم.

پاداش بی‌شمار

چند چیز است که ثواب آن فوق العاده است. یکی نماز جماعت است. وقتی در نماز جماعت شمار نمازگزاران از ده نفر بگذرد، اگر همهٔ آسمان‌ها کاغذ و دریاها مرکب و درختان قلم شود و جن و انس به همراه فرشتگان نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

از دیگر چیزهایی که ثواب آن فوق العاده است، این است که عده‌ای از امت پیامبر(ص) دور هم جمع شوند و با یاد پیامبر خدا، بر محمد و آل او صلوات بفرستند.

در روایتی آمده است که پیامبر خدا(ص) فرمودند: در شب معراج در عالم ملکوت و آسمان‌ها به فرشته‌ای برخوردم که هزار دست داشت و در هر دست هزار انگشت و با آن‌ها محاسبه می‌کرد. از جبرئیل پرسیدم: این چه فرشته‌ای است؟ گفت: این فرشته موکل قطرات باران است. می‌داند چند قطره باران از آسمان به زمین فرود آمده است، چند قطره به دریاها و چند قطره به خشکی و بیابان‌ها ریخته است، همه را شمارش می‌کند.

پیامبر خدا(ص)از او پرسیدند: آیا چیزی هست که از محاسبهٔ آن عاجز باشی؟ پاسخ داد: اگر امت شما دور هم جمع شوند و با یاد شما بر شما و اهل‌بیت شما صلوات بفرستند، شمارش ثواب آن از عهدهٔ من خارج است.

روایات معراج بسیار زیاد است. به خصوص برخی از بخش‌های آن پیرامون ولایت امیرالمؤمنین(ع) است.

یکی از بزرگان می‌فرمودند: سفر معراج، سفر ولایت بوده است. به روایات معراج که مراجعه می‌کنیم، در آسمان‌ها همه جا گفت و گو دربارة امیرالمؤمنین(ع) و فضائل آن حضرت است. و این سخن درستی است. در معراج می‌خواسته‌اند باطن عالم را که حقیقت ولایت است، به پیامبر نشان دهند.
در روایت آمده است که در شب معراج، خداوند همة پیامبران را جمع کرد، آن‌گاه فرمود: «سَلْهُمْ یا مُحَمَّدُ عَلی ماذا بُعِثْتُمْ؛ ای محمد، از پیامبران بپرس که بر چه چیز مبعوث شدید؟» انبیا گفتند:
بُعِثْنا عَلی شَهادَةِ اَنْ لا اِله اِلَّا اللهُ وَ عَلی الْاِقرارِ بِنُبُوَّتِکَ وَ الْوِلایَةِ لِعَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ؛ ما بر شهادت به یگانگی خداوند و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث شدیم.
امام صادق(ع) فرمودند:
عُرِجَ بِالنَّبی(ص) اِلَی السَّماءِ مِائَةً وَ عِشرینَ مَرَّةً ما مِنْ مَرَّةٍ اِلّا وَ قَدْ اَوْصَی اللهُ النَّبیَّ(ص) بِوَلایَةِ عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ اَکْثَرَ مِمّا اَوْصاهُ بِالْفَرائِضِ؛ پیامبر صد و بیست مرتبه به معراج برده شدند و در هر مرتبه خداوند بیش از آنچه به واجبات توصیه کند، به ولایت علی(ع) و امامان پس از او توصیه فرموده است.

گناه مقربان

در شب معراج همهٔ فرشتگان مأمور بودند تا نسبت به پیامبر خدا(ص) ادب و احترام ورزند و به استقبال آن حضرت از جای برخیزند. فرشته‌ای دیر از جای برخاست. همین بی‌ادبی‌های ریز هم گاهی اثر دارد. نکته‌های ریز هم از انبیا و فرشتگان بی‌ادبی به شمار می‌آید. ولی این کارها ممکن است از انسان‌های معمولی بی‌ادبی محسوب نشود؛ چنان‌که در حدیث مشهور آمده است:
حَسَناتُ الاَبرارِ سَيِّئاتُ المُقَرَّبين؛ کارهای نیک ابرار، برای مقربین گناه محسوب می‌شود.
یک کار ممکن است برای برخی افراد حسنه باشد و برای برخی دیگر گناه.
در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است:
اِنَّ اللهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِه؛ خداوند بنده‌ای را به خاطر شدت محبت به فرزندش مورد ترحم قرار می‌دهد.
اما حضرت ابراهیم(ع) یک مقدار میل و محبت به حضرت اسماعیل پیدا می‌کند و این برای او جرم محسوب می‌شود. می‌گویند: در دل فقط باید محبت خدا باشد.
حضرت مریم(س) یک مقدار به حضرت عیسی(ع) میل پیدا کرد، شاخه‌های خرما دیگر برایش خم نمی‌شد. این محبت ممکن است برای کسی قرب باشد و برای دیگری جرم. این هم خودش یک بحثی است.

ادب مراتب دارد. از هر کس یک ادبی انتظار می‌رود. از انبیا و فرشتگان حد اعلای ادب را می‌خواهند.
اینکه در روایات آمده است که برخی از فرشتگان به خاطر کندی در ادب، یا اجرای فرمان الهی مورد مؤاخذ قرار گرفتند، یک حقیقت است.
هنگامی که حضرت یوسف(ع) عزیز مصر شد، حضرت یعقوب بعد از چهل سال با فرزندانش برای دیدن یوسف(ع) به مصر آمد. حضرت یوسف عزیز و سلطان مصر بود. یک استقبال رسمی ترتیب داده شد. پدر پیرش برای دیدن او از کنعان به مصر آمده بود.
حضرت یوسف باید تمام شؤونات را زیر پا می‌گذاشت و با نهایت ادب به سوی پدرش می‌شتافت. ولی یک مقدار رعایت شؤونات را کرد. شاید نیتش هم خیر بود؛ چون اوضاع به هم می‌ریخت. به این دلیل یک مقدار دیر از اسب پیاده شد و در بوسیدن دست پدرش تأنی کرد.
جبرئیل نازل شد و دست حضرت یوسف را گرفت و فشار داد. نوری از دست حضرت یوسف خارج شد. پرسید: این چه نوری بود؟ گفت: این نور نبوت و پیامبری بود. خداوند دیگر در صلب تو پیامبر نگذاشت. بنا بود خداوند در فرزندان شما پیامبر قرار دهد، ولی به خاطر کمی کوتاهی در احترام به پدر، خداوند نور نبوت را از نسل شما بیرون آورد.

حضرت یوسف(ع) برادری به نام لاوی داشت. او یکی از همان ده برادری بودند که حضرت یوسف را در چاه انداختند. پیش این‌که یوسف را در چاه بیندازند، تصمیم داشتند او را بکشند. لاوی مقداری رحم و انصاف در دلش بود.
می‌گویند: هر جا جلو ضرر را بگیرید، منفعت است. و این حرف درستی است. در روایات هم آمده است. هر جا هم جلو گناه را بگیرید، بدون تأثیر نیست.
برادران می‌خواستند یوسف را بکشند، اما لاوی می‌گفت: من طاقت ندارم و نمی‌گذارم. گفت: اگر این کار را بکنید، به پدر خبر می‌دهم. آن‌ها هم ترسیدند. به خاطر همین مقدار رحم، خداوند نبوت را در نسل لاوی قرار داد.
برتر از نماز بیست هزار ساله
اگر از انبیا و اولیا و فرشتگان الهی ذره‌ای بی‌ادبی بروز کند، مشکل ساز است. در روایت آمده است: فرشته‌ای در شب معراج به احترام پیامبر خدا دیر از جا بلند شد. و این کم‌توجهی برای او مشکل ساز بود. فرشتگان معصیت ندارند، ولی ممکن است ترک اولی داشته باشند. و این منافاتی با این آیه که می‌گوید فرشتگان نافرمانی خدا نمی‌کنند ندارد.
لا یَعْصُونَ اللهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرونَ؛ از آنچه خدا به آنان فرمان داده است، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند، انجام می‌دهند.
فرشتگان به فرمان خدا هستند و ممکن است گاهی در حد خودشان کوتاهی کنند. چنان‌که در داستان فطرس ملک آمده است.
وقتی این فرشته در ادب و احترام به پیامبر مکث و تأنی کرد، جبرئیل به او نهیب زد که مگر نمی‌شناسی؟ او اول شخصیت عالم هستی و سید انبیا و اولیای الهی است! عذر خواهی کرد که اشتباه کردم. به محضر رسول الله(ص) رسید. عرض کرد: یا رسول الله، من دو رکعت نمازی خوانده‌ام که بیست هزار سال طول کشیده است. حاضرم این نماز را به شما هدیه کنم. پیامبر فرمودند: من به این نماز نیازی ندارم.
یک «سبحان الله» پیامبر، بر همهٔ اعمال و عبادات مخلوقات برتری دارد.
عرض کرد: به امت شما هدیه می‌کنم. فرمود: امت هم نیاز ندارد. ببینید پیامبر چقدر غنای نفس دارد.
اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِناىَ فى نَفْسى؛ خداوند! غنا و بی‌نیازی مرا در نفسم قرار ده!
فرمود: امت من نیازی ندارد. امت گناهکار چگونه نیاز ندارد؟! فرمود: به عزت خدا، هر یک از گناهکاران آن‌ها یک مرتبه بر من صلوات بفرستد،

ثواب آن از این بیست سال طاعت تو بیشتر است و خداوند از برکت این صلوات، بیش از نماز تو به آن‌ها ثواب می‌دهد.

نماز چند هزار سالة فرشته به پای یک صلوات نمی‌رسد. صلواتی که برای پیامبر و آل او فرستاده می‌شود، از آن نماز چند هزار ساله بالاتر است.

سعی کنید وقتی نام مبارک پیامبر در مجالس و خانه‌های شما برده می‌شود، صلوات بفرستید که برکات بسیار زیادی دارد.

در عالم الگو و اسوه‌ای برتر و بالاتر از پیامبر خدا نیست و نخواهد بود.
خطبة قاصعه یکی از خطبه‌های بسیار زیبا و مهم «نهج البلاغه» است که توصیه می‌شود حتماً مطالعه کنید.
بخش‌های آخر خطبه، مربوط به فضائل خود مولاست. و بخش مهمی هم اختصاص به فضائل وجود مبارک پیامبر اکرم(ص) دارد که از لسان امیرالمؤمنین(ع) تبیین شده است.
حضرت می‌فرمایند:
وَلَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ فَطیماً اَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلائِکتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَریقَ المکارِمِ وَ مَحاسِنَ اَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ؛ از همان زمان که رسول خدا(ص) از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راه‌های بزرگواری و درستی و اخلاق نیک عالم راهبری کند.
این است که پیامبر فرمودند:
اَدَّبَنی رَبّی وَ أَحْسَنَ تَأْدیبی؛ خداوند مرا ادب آموخت و چه خوب ادب آموخت!
بنابراین، پیامبر به وسیلة فرشته‌ای از سوی خداوند، شبانه‌روز تحت حفظ و تعلیم و تربیت بوده است.

تربیت یافتهٔ پیامبر

حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: من از طفولیت این‌چنین تحت تربیت پیامبر خدا بودم:

وَضَعَنی فی حَجْرِهِ وَ اَنَا وَلَدٌ یَضُمُّنی اِلی صَدْرِهِ وَ یَکْنُفُنی فی فِراشِهِ وَ یُمِسُّنی جَسَدَهُ وَ یُشِمُّنی عَرْفَهُ وَ کانَ یَمْضَغُ الشَّیْءَ ثُمَّ یُلْقِمُنیهِ؛ او مرا در دامن خویش پرورش داد. من کودک بودم. او مرا (همچو فرزندش) در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوص خود جای می‌داد. بدنش را به بدنم می‌چسباند و بوی پاکیزهٔ او را استشمام می‌کردم. غذا را می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت.

پیامبر خدا(ص) بسان مادری دلسوز و مهربان که به فرزندش عشق می‌ورزد، امیرالمؤمنین(ع) را که کودکی بیش نبود، این‌گونه در دامان مهر و محبت خود پرورش می‌داد و به او عشق می‌ورزید. و پس از کودکی نیز او را تربیت کرد و ادب آموخت. و امیرالمؤمنین(ع) نیز چه نیکو ادب می‌آموخت!

وَ لَقَدْ کُنْتُ اَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصیل اَثَرَ اُمِّهِ یَرْفَعُ لی فی کُلِّ یَوم مِنْ اَخْلاقِهِ عِلْماً وَ یَأمُرُنی بِالاقتداءِ بِهِ؛ و من همچون شتر بچه‌ای که به دنبال مادرش حرکت می‌کند، همواره در پی پیامبر بودم. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت.

تسلیم در برابر حق

این تعبیر امیرالمؤمنین(ع) است که من همچون بچه‌شتری که دنبال مادرش حرکت می‌کند، همیشه به دنبال پیامبر بودم و اخلاق نیک را از پیامبر می‌آموختم. در روایت هم مؤمن به شتر تشبیه شده است، در حدیثی آمده است که پیامبر خدا(ص) فرمودند:

فَاِنَّ المُؤْمِنَ کَالجَمَلِ الاَلوفِ حَیثُ ما قیدَ استِقادَ؛ مؤمن همانند شتری است که بسیار انس و الفت می‌گیرد. هر کجا که راهبری شود، رام و مطیع است.

یعنی این‌قدر نرم و ملایم است! در ملایمت و انقیاد شتر گفته‌اند که اگر افسار شتری را به یک موشی دهند و آن موش افسار را بکشد، شتر او را همراهی می‌کند.

این نرمی و ملایمت و انقیاد در برابر حق است. مؤمن در برابر حق تسلیم محض است. هیچ‌گونه مقاومت و سرسختی ندارد. فض و غلیظ و جبهه گیر نیست. رام و آرام و مطیع است.

امیرالمؤمنین(ع) در همان خطبه می‌گوید که پیامبر خدا به من فرمود:

اِنَّکَ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ وَ تَری ما اَری اِلّا اَنَّکَ لَسْتَ بِنَبیٍّ؛ آنچه را می‌شنوم، تو نیز می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، تو نیز می‌بینی. تنها فرق من و تو این است که تو پیامبر نیستی.

خداوند همهٔ چیزهایی را که به پیامبر مرحمت کرده، به علی(ع) نیز مرحمت فرموده است.

در هر صورت پیامبر ما تربیت شدۀ خداست. در روایت آمده است که خداوند پیامبرش را تربیت کرد و چون به کمال ادب رسید، خداوند به او فرمود:
اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ به راستی که تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی.
این مطلب را خدای بزرگ می‌گوید، نه یک انسان معمولی. خدای عظیم می‌گوید: «اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ». در این آیه چندین تأکید وجود دارد. «علی» برای استیلاست. و این تعبیر بسیار بلندی است. یعنی بر خلق عظیم استیلا پیدا کرده‌ای. بر مرکب شاهوار اخلاق عظیم سوار شده‌ای.
آنچه به پیامبر عزیز عظمت بخشید و خداوند از آن با عظمت یاد کرده است، خلق و خوی زیبای پیامبر است. و این را می‌توان مهم‌ترین شاخصه و ویژگی پیامبر خدا(ص) بر شمرد. از این‌رو هرقدر انسان خوش‌اخلاق‌تر باشد، به پیامبر خدا، نمونۀ کامل انسانیت شبیه‌تر و نزدیک‌تر است. خود آن حضرت نیز به این حقیقت تصریح فرموده‌اند:
اَشْبَهُکُمْ بی اَحْسَنُکُمْ خُلْقاً؛ شبیه‌ترین شما به من کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد.
در روایتی آمده است که شخصی به امیرالمؤمنین(ع) عرض کرد: یا علی، اخلاق و اوصاف پیامبر را برای من شرح بده. حضرت فرمودند: شما نعمت‌های دنیا را برای من شرح بده، تا من برای تو اخلاق و اوصاف پیامبر را روشن سازم. عرض کرد: چه کسی می‌تواند نعمت‌های دنیا را شرح بدهد!

عظمت خلقت

در یکی از سایت‌ها آمده بود که تاکنون یازده هزار نوع مورچه کشف شده است. شاید بیش از این وجود دارد. و هر کدام چقدر آثار دارند. اگر نباشند وضع محیط زیست برخی از مناطق به هم می‌خورد. در بعضی از مناطق که پشه و مگس نبود، هوا مسموم شده بود. مثل این‌که اگر گیاه و درخت نباشد، اکسیژن هوا کم می‌شود. آنچه در دنیا هست، حتماً حکمت و خاصیتی دارد و لازم است.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست

یعنی هر چیزی باید به جای خودش باشد. در «سفینة البحار» مرحوم شیخ عباس قمی آمده است: عالمی به سوسکی رسید که در کود زندگی می‌کند. پیش خودگفت: خدا این موجود را برای چه خلق کرده است؟ موجودی که در کود زندگی می‌کند، منشأ چه اثری است؟!

دُملی در بدنش پیدا شد. هر چه کرد، خوب نشد. پس از چند ماه ناراحتی نزد حکیم حاذقی رفت. حکیم پودری به او داد تا روی دمل بریزد. همان پودر موجب شد که خوب شود. پرسید: این دارو چه بود که درد مرا درمان کرد؟! گفت: این پودر همان سوسک است. خداوند به این وسیله به او فهماند که هر چیز در جای خودش نیکوست.

در هر صورت میلیون‌ها نوع ماهی و گیاه و میوه و علف‌های مختلف وجود دارد. کیست که بتواند نعمت‌های دنیا را شماره کند! کهکشان‌ها و ستاره‌های بی‌شماری در این فضا وجود دارد.

بیان خلق پیامبر

امیرالمؤمنین(ع) از سؤال کننده خواست تا نعمت‌های دنیا را برشمرد تا حضرت دربارة خلق و خوی پیامبر بگوید. عرض کرد: چه کسی قادر است نعمت‌ها را بشمارد! حضرت فرمودند: خداوند متعال دربارة نعمت‌های دنیا با همة گستردگی آن می‌فرماید:

قُلْ مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ؛ بگو بهرة دنیا ناچیز است.

خداوند متعال همة دنیا را با این گستردگی می‌گوید: «متاعٌ قلیلٌ». ولی همان خدای بزرگ وقتی به خلق و خوی پیامبر می‌رسد، می‌گوید: «اِنّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ.»

پستی دنیا

نعمت‌های دنیا کوچک است، اصلاً دنیا کوچک است. دنیا یعنی پست و پایین.
پیامبر خدا به اباذر فرمودند:
یا اَباذَر، الدُّنیا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ ما فیها اِلّا مَا ابْتُغِیَ بِهِ وَجْهُ اللهِ وَ ما مِنْ شَیءٍ اَبْغَضُ اِلیَ اللهِ تَعالی مِنَ الدُّنیا خَلَقَها ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْها فَلَمْ یَنْظُرْ اِلَیْها وَلا یَنْظُرُ إلَیها حَتّی تَقومَ السّاعَةُ؛ ای ابوذر، دنیا و آنچه در آن است لعنت شده است، مگر آنچه با آن رضای خدا تحصیل گردد. و پیش پروردگار عالم مبغوض‌تر از دنیا نیست. آن را بیافرید، سپس از آن اعراض نمود و دیدة رحمت بر آن نیفکند و تا قیامت نیز به آن نظر نخواهد فرمود.
امیرالمؤمنین(ع) دربارة پستی دنیا می‌فرمایند:
مِنْ هَوانِ الدُّنیا عَلیَ اللهِ اَنَّهُ لا یُعْصی اِلّا فیها وَلا یَنالُ ما عِنْدَهُ اِلّا بِتَرْکِها؛ برای پستی دنیا همین بس که تنها محل معصیت خدا آنجاست. و برای رسیدن به پاداش خدا راهی جز ترک آن نیست.
اگر کسی از دنیا بگذرد، کارش درست است.

پیامبر خدا(ص) چهل سال به صورت عادی بین مردم زندگی می‌کردند. سه سال هم دعوت مخفی داشتند. فقط بیست سال به طور علنی اظهار دعوت نمودند و نبوت خود را اظهار کردند. اگر این بیست سال هم دست روی دست می‌گذاشتند، حادثه‌ای به نام اسلام اتفاق نمی‌افتاد. چرا چنین تحول عظیمی در عالم ایجاد کردند؟ مقصدشان چه بود؟ خودشان مقصد و هدف از بعثت را چنین بیان می‌فرمایند:

اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ؛ من تنها برای این مبعوث شدم که مکارم اخلاق را به اتمام برسانم.

از این معلوم می‌شود که کرامت‌های اخلاقی بسیار مهم است. می‌توانستند بگویند: مبعوث شدم تا نماز خوان، روزه‌گیر، مجاهد و رزمنده و حاجی درست کنم، ولی دست روی اخلاق گذاردند. تعبیر «انّما» در روایت بسیار مهم است؛ چون انحصار را می‌فهماند. یعنی تنها هدف از بعثت، اخلاق است. می‌خواهم خوش‌اخلاق درست کنم.

از این فرمایش پیامبر نیز معلوم می‌شود که هدف و مقصد همة انبیا همین اخلاق بوده است؛ چون پیامبر اسلام که خاتم پیامبران و کامل کنندة ادیان الهی است، برای به اتمام رساندن مکارم اخلاق آمده‌اند. و این بدان معنا است که پیامبران گذشته هم مقصدشان مکارم اخلاق بوده و به وسیلة پیامبر خاتم این مکارم به نهایت و کمال خود خواهد رسید.

در اهمیت اخلاق همین یک جمله کافی است. مقصد آخرین فرستادة خدا و برترین شخصیت جهان هستی و کسی که همة انبیا و اولیا دست نشاندة اویند، اخلاق است. مقصد سید الاولین و الاخرین، سرور همة فرشتگان و انبیا و امامان و کسی که حضرت امیر(ع) فرمود: من عبد و شاگرد اویم، اخلاق است.

رسول خدا(ص) پیامبرآور اخلاق است. برای اخلاق مبعوث شد و قیام کرد. شخصی به حضور رسول خدا رسید و گفت: «یا رَسولَ الله، ما الدّینُ؛ دین چیست؟» حضرت فرمودند: «حُسْن الخُلْق؛ خوش‌اخلاقی است.» رفت و پس از اندکی از سمت راست آن حضرت آمد و گفت: «ما الدّین؛ دین چیست؟» حضرت فرمودند: «حُسْنُ الخُلق؛ خوش‌اخلاقی.» رفت و دوباره از سمت چپ آن حضرت آمد و گفت: «ما الدین؛ دین چیست؟» حضرت باز فرمودند: «حُسن الخُلق؛ خوش‌اخلاقی.»
دوباره رفت و از پشت سر آن حضرت آمد و پرسید: «ما الدّین؛ دین چیست؟» حضرت نگاهی به او کردند و فرمودند: «اَمَا تَفقَهُ الدَّینُ هُوَ اَنْ لا تَغْضَبَ؛ آیا دین را نیافته‌ای؟ دین آن است که خشمگین نشوی.» حقیقت و اساس حسن خلق این است که غضب نکنی، نرمخو و ملایم باشی.
و در جایی دیگر حقیقت اسلام را حسن خلق بر می‌شمارند:
اَلْاِسلامُ حُسْنُ الخُلْقِ؛ حقیقت اسلام خوش‌اخلاق بودن است.

اخلاق در میزان اعمال

اخلاق خوب انسان را عاقبت به خیر می‌کند، هر چند کافر باشد. اخلاق خوب نجاتبخش انسان است. ممکن است کسی غرق گناه باشد و خوش‌اخلاقی موجب نجات او شود.
پیامبر خدا(ص) فرمودند:
اَوَّلُ ما يُوضَعُ فی ميزانِ الْعَبْدِ يَوْمَ القِيامَةِ حُسْنُ خُلْقِهِ؛ نخستين چیزی که روز قیامت برای سنجش اعمال انسان در میزان گذارده می‌شود، خوش‌اخلاقی اوست.
و در روایتی دیگر فرمودند:
ما مِنْ شَیءٍ اَثْقَلُ فِی الميزانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ؛ در میزان سنجش اعمال انسان چیزی گرانسنگ‌تر از اخلاق نیکو نیست.

تقویت ایمان و کفر

مهم‌ترین عنصری که موجب تقویت ایمان انسان می‌شود، حسن خلق و سخاوت است. و آنچه که موجب استحکام کفر می‌شود، بداخلاقی و بخل است. پیامبر خدا(ص) در روایتی این حقیقت را این‌چنین تبیین فرموده‌اند:
اَفْضَلُ ما یوزَنُ فِی الْمیزان حُسنُ الخُلْقِ وَ السَّخاءِ وَ لَـمّا خَلَقَ اللهُ تعالی الایمانَ قالَ اللّهُمَّ قَوِّنی فَقَوّاهُ بِحُسْنِ الخُلْقِ وَ السَّخاء وَ لَـمّا خَلَقَ اللهُ الْکُفْرَ قالَ اللّهُمَّ قَوِّنی فَقَوّاهُ بِالْبُخْلِ وَ سُوءِ الخُلْقِ؛ برترین چیزی که در میزان اعمال برای سنجش گذارده می‌شود، حسن خلق و سخاوت است. هنگامی که خدای تعالی ایمان را آفرید، ایمان گفت: خداوندا، مرا قوت بخش. و خداوند او را به حسن خلق و سخاوت قوت بخشید. و هنگامی که خداوند کفر را آفرید، کفر گفت: خداوندا، مرا قوت بخش، و خداوند او را به بخل و بداخلاقی قوت بخشید.
خوش‌اخلاقی و سخاوت ایمان آدمی را جلا می‌دهد و قوّت می‌بخشد و در برابر آن بداخلاقی و بخل تقویت کنندة کفر است.

اخلاق آن‌قدر مهم است که کافر خوش‌اخلاق و با سخاوت ممکن است عاقبت به خیر شود و به بهشت برود، ولی مسلمان بخیل و بداخلاق سر از جهنم در بیاورد.

در «خصال» شیخ صدوق آمده است که سه نفر از کفار حربی نقشهٔ ترور پیامبر را داشتند و هم قسم شدند که آن حضرت را به قتل برسانند. امیرالمؤمنین(ع) به تنهایی به سوی آنان رفت. یکی را کشت و دو نفر از آنان را دستگیر کرد.

به فرمان پیامبر یکی از آنان را آوردند. حضرت به او فرمود: شهادتین بگو و جان خود را آزاد کن. از شهادتین امتناع ورزید. او را اعدام کردند. نفر دیگر نیز از شهادتین امتناع ورزید. حضرت فرمان قتل او را نیز صادر فرمودند. امیرالمؤمنین(ع) قصد داشتند او را اعدام کنند که جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:

یا مُحَمَّد اِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقولُ: لا تَقْتُلْهُ فَاِنَّهُ حَسَنُ الخُلْقِ سَخِیٌّ فِی قَوْمِهِ؛ ای محمد، پروردگارت بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: او را اعدام نکن که او در میان قومش دارای اخلاقی نیکو و سخاوت است.

آن مرد مشرک که زیر شمشیر بود گفت: آیا این فرمان از جانب پروردگار تو آمده است؟! حضرت فرمودند: بله. گفت: درست گفته است. من همیشه سعی می‌کردم به دیگران انفاق کنم و خوش‌اخلاق باشم. و شهادتین گفت و مسلمان شد.

رسول خدا(ص) فرمودند:

هذا مِمَّن جَرَّهُ حُسْنُ خُلْقِهِ وَ سَخاؤُهُ اِلی جَنّاتِ النَّعیمِ؛ این شخص کسی است که خوش‌اخلاقی و سخاوتش او را به سوی بهشت پر نعمت کشاند.

معلوم می‌شود خوش‌اخلاقی و سخاوت با ریشهٔ کفر مبارزه می‌کند و کفر را به ایمان مبدل می‌سازد و بداخلاقی و بخل ایمان انسان را از بین می‌برد و به کفر تبدیل می‌کند.

انسان سخاوتمند معمولاً عاقبت به خیر و تمام گناهانش آمرزیده می‌شود. آثار سخاوت، فراوان و بسیار مهم‌اند. سخاوت آن‌قدر مهم است که یکی از راویان حدیث می‌گوید: امام صادق(ع) را دیدم که از اول شب تا به صبح گِرد خانهٔ خدا طواف می‌کرد و می‌گفت:
اَللَّهُمَّ قِنی شُحَّ نَفْسی؛ خداوندا، مرا از بخل نفسم حفظ فرما!
این مطلب برای بعضی موجب تعجب شد که مگر دعای دیگری نیست که امام صادق(ع) این‌گونه دعا می‌کنند. لذا بعد از طواف از حضرت پرسیدند: این چه دعایی است؟! فرمودند:
اَیُّ شَیْءٍ اَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ اِنَّ اللهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولئِکَ هُمُ المُفْلِحونَ؛ چه چیز سخت‌تر و دشوارتر از بخل نفس است. چرا که خداوند می‌فرماید: و کسانی که از بخل خویشتن مصون بمانند، از رستگاران‌اند.
انسان باید مال بدهد، آبرو بدهد، جان بدهد. اگر از این گردنهٔ دشوار رد شد، از همه چیز رد شده است. بعد از این گردنه سرازیری است. لذا می‌فرمایند: برترین چیزی که در میزان گذارده می‌شود، حسن خلق و سخاوت است.

پیامبر خدا(ص) مظهر اخلاق حسنه بودند. اخلاق را خیلی مهم بگیرید. اخلاق خوب این‌قدر مهم است که در روایت آمده است که امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) فرمودند:
عِنوانُ صَحیفَةِ المُؤْمِنِ حُسْنُ خُلْقِهِ؛ سرآغاز نامة عمل مؤمن زیبایی اخلاق اوست.
یعنی پرونده را که باز می‌کنند و می‌خواهند بدانند که این فرد بهشتی است یا جهنمی، بررسی می‌کنند که آیا خوش‌اخلاق است، یا بداخلاق. اگر خوش‌اخلاق بود، پرونده به اجرائیات بهشت می‌رود. ولی اگر بداخلاق بود، کارش تمام است.
حدیثی دیگر نیز دربارة عنوان صحیفة مؤمن آمده است که مقایسة این دو روایت بسیار جالب است. انس بن مالک می‌گوید:
وَ اللهِ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هو سَمِعْتُ رَسولَ اللهِ صلی الله علیه و اله یَقُولُ: عِنوانُ صَحیفَةِ المُؤْمِنِ حُبُّ عَلیٍّ بْنِ ابی طالبٍ علیه السلام؛ سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، شنیدم که رسول خدا می‌فرمود: عنوان نامة عمل مؤمن محبت علی بن ابی طالب(ع) است.
در حقیقت اخلاق و محبت علی(ع) در کنار هم و همسنگ هم‌اند. یعنی محبّ امیرالمؤمنین(ع) دارای حسن خلق است.

معیار انتخاب همسر

روایاتی که در باب گزینش همسر آمده است، به روشنی بیانگر اهمیت حسن خلق است و می‌توان آن را به عنوان نخستین و مهم‌ترین ملاک و معیار برای انتخاب همسر دانست. یکی از اصحاب امام باقر(ع) می‌گوید: نامه‌ای به آن حضرت نوشتم و دربارهٔ معیار برای گزینش همسر برای دخترانم از آن حضرت راهنمایی خواستم. امام باقر(ع) در پاسخ نامه با خط مبارکشان چنین مرقوم فرموده بودند:

قال رسول الله(ص): اِذا جاءَکُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلْقَهُ وَ دینَهُ فَزَوِّجُوهُ اِلّا تَفْعَلُوا تَکُنْ فَتَنَةٌ فِی الاَرْضِ وَ فَسادٌ کَبیرٌ؛ رسول خدا(ص) فرمودند: هرگاه کسی به خواستگاری آمد که اخلاق و دینش را می‌پسندید، او را به دامادی بپذیرید. اگر چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین روی می‌دهد.

نخستین معیاری که برای خواستگار مطرح شده است، اخلاق است. حتی اخلاق فرد را بر دین او مقدم داشته است. چون با یک نفر خوش‌اخلاق، هر چند ایمان کاملی نداشته باشد، می‌توان همسفر شد، همسایه شد و حتی با او زندگی کرد، ولی مسلمانی که اخلاق ندارد، قابل تحمل نیست.

یک زن و شوهر اگر اخلاقشان خوب باشد و با یکدیگر مهربان باشند، با صلح و صفا زندگی می‌کنند، هر چند از نظر مادی در تنگنا باشند. بدون خانه و ماشین و با وجود مشکلات اقتصادی، اما با خلق خوش و مهر و محبت به راحتی می‌توان زندگی کرد.

اصلاً یکی از چیزهایی که رزق را زیاد می‌کند، خوش‌اخلاقی است. امیرالمؤمنین(ع) در یکی از خطبه‌هایشان که به «خطبة الوسیلة» معروف است، چنین می‌فرمایند:

فِی سِعَةِ الأَخْلاقِ کُنُوزُ الاَرْزاقِ؛ گنجینه‌های رزق، در خوش‌خلقی است.

این یک حقیقت است. کسی که اخلاق خوب دارد، برایش هدیه می‌فرستند. کسب و کارش رونق می‌گیرد. اصلاً سر او دعواست. اما کسی که هنر و صنعت دارد، ولی تعهد و اخلاق ندارد، همه از او گریزان‌اند. اگر هم به سراغ او بروند، با اکراه می‌روند.

اگرزن و شوهر بهترین خانه و وسائل زندگی و امکانات را داشته باشند، ولی اخلاق نداشته باشند، خانه‌شان جهنم است. مرتب با یکدیگر درگیرند. اما زن و شوهری که با محبت و صلح و صفا و خلق خوش زندگی می‌کنند و دل‌هاشان با هم یکی است، خانه‌شان بهشت است.
حاج آقای دولابی بارها می‌فرمودند: اگر دو تا دل با هم یکی شود، سومی آن‌ها خدا و امام زمان(ع) و خوبان عالم‌اند. یعنی باید «من» را کنار بگذارند و با هم یکی باشند. این زندگی چقدر لذت‌بخش است.
می‌فرمودند: من یک زن و شوهری را در تهران دیدم که در یک اتاق کوچک زندگی می‌کردند. فرش زیر پایشان یک زیلو بود و با یک سماور کهنه و چند استکان و اندکی ظرف به سر می‌بردند، ولی به یکدیگر عشق می‌ورزیدند. از نظر مادی چیزی نداشتند، اما از نظر معنوی و لذت زندگی هیچ سلطانی به گردشان نمی‌رسید.
می‌فرمودند: من هرگاه به خانهٔ آن‌ها می‌رفتم، تا چند وقت لذت زندگی این‌ها در کامم می‌ماند. شهری که همه دارند برای تشریفات و تجملات می‌دوند، این‌ها به همین ناچیز قناعت کرده‌اند و خوش‌اند.
به قول مولانا:
پادشاهان جهان از بد رگی
ورنه ادهم وار سرگردان و دنگ
بو نبردند از شراب بندگی
ملک را بر هم زدندی بی‌درنگ اگر واقعاً خوردن و خوابیدن لذت باشد، حیوانات هم دارند. هنر انسان به خلق و صفات اوست. خداوند طعم قناعت و رضا و اخلاق را به ما بچشاند!

آشتی با خدا

انسان باید با خدا هم آشتی باشد. برخی از افراد خلقشان با خدا هم تنگ است و از خدا ناراحت‌اند. می‌گویند: به یک نفر این‌قدر مال داده است و به دیگری نداده. شاکی از خدا بسیار است. خوش‌اخلاقی فقط نسبت به خلق نیست. انسان باید با خدا هم خوش‌اخلاق باشد.

اَنَس بن مالک یازده سال در خدمت پیامبر خدا بود. داستان‌های زیبایی از سیره و رفتار و اخلاق آن حضرت نقل می‌کند. می‌گوید: در محضر پیامبر خدا بودم. بر دوش پیامبر عبایی بود که حاشیه‌ای خش داشت. یک عرب بادیه‌نشین و بی‌فرهنگ با دو شتر نزد حضرت آمد و عبای آن حضرت را گرفت و محکم کشید. آن‌چنان‌که گردن آن حضرت آزرده شد. و همانند کسی که از پیامبر طلب دارد، با بی‌ادبی گفت: «یا مُحَمَّدُ اِحْمَلْ بَعیریَّ هذینِ مِنْ مالِ اللهِ الَّذی عِنْدَکَ فَاِنَّکَ لا تَحْمِلُ لِی مِنْ مالِکَ وَ لا مالِ اَبیکَ؛ ای محمد، این دو شتر مرا از مال خدا که نزد توست پر کن. گمان نکن که از مال خودت یا مال پدرت به من می‌دهی.» این‌ها مال خداست.
اگر ما بودیم حتماً با او درگیر می‌شدیم. اما پیامبر(ص) خدا سکوت کردند. بعد فرمودند: «المالُ مالُ اللهِ وَ اَنَا عَبْدُهُ؛ مال، مال خداست و من بندة اویم.» آن‌گاه فرمودند: «وَ یُقادُ مِنْکَ یا اعرابیّ ما فَعَلْتَ بی؛ با این برخورد تندی که کردی من هم باید قصاص کنم؟!» عرض کرد: نه. فرمودند: چرا؟ عرض کرد: «لِاَنَّکَ لا تُکافیءُ بالسَّیِّئَةِ؛ چون شما به بدی مکافات نمی‌کنی.» پیامبر هم تبسم فرمودند. آن‌گاه فرمان دادند تا یک بار شتر گندم و یک بار شتر خرما به او بدهند.
پیامبر نه تنها او را مؤاخذه نکردند، بلکه به او هدایا هم دادند. این برخوردهای پیامبر بود که تحول عجیبی در عالم به وجود آورد.
خداوند به برکت اهل‌بیت: به همة ما اخلاق پسندیده عنایت فرماید!

جلسه دوم

اشاره

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛
به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی. اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

تخلق به اخلاق الهی

اگر صلوات هیچ خاصیتی جز تخلق به اخلاق الهی، نداشته باشد، برای اهمیت والای آن کافی است. صلوات همکاری با خداست. در قرآن کریم، فقط در یک جا «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا» در وسط آیه آمده است. آن هم آیه صلوات است:
اِنَّ اللهَ وَ مَلائِکتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنوا صَلّوا عَلَیه وَ سَلِّمُوا تَسلیماً؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.
صلوات همکار و همنوا شدن با خداست. و از این بالاتر اطاعت و امتثال امر الهی است.
«یُصَلُّون» یعنی دائماً صلوات می‌فرستند. «صَلّوا» امر است و اگر دلیلی بر استحباب آن نباشد، ظاهرش وجوب است.
در هر صورت صلوات فرمان خداست. اگر کسی می‌خواهد همیشه فرمان خدا را امتثال کند و صفات و اخلاق خدایی در او به وجود بیاید، باید دل و جانش را با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد نورانی کند.

بحث اخلاق از مهم‌ترین مباحث دینی و اسلامی است. خداوند از پیامبرش را به خاطر خلق و خوی زیبایش ستایش کرده است:
اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ؛ به راستی تو اخلاق عظیم و پسندیده‌ای داری.
اخلاق را باید جدی گرفت. اهمیت آن از نماز و روزه بیشتر است. اخلاق در رأس واجبات است. بلکه واجبات مقدمه برای اخلاق است.
پیامبر ما یک وقتی که می‌خواستند به سفر حج بروند، فرمودند:
مَنْ کانَ سَیِّیءَ الخُلْقِ وَ الجِوارِ فَلا یَصْحَبُنا؛ کسی که بداخلاق و بد همسایه است، با ما همسفر نشود.
پیامبری که مظهر خلق عظیم است، می‌فرماید: انسان بداخلاق با ما همسفر نشود. این هشدار بزرگی است! چون انسان بداخلاق حال همه را می‌گیرد. مثل فضلهٔ موش است که همه را آلوده می‌کند. همه می‌خواهند کاری انجام دهند، او ساز مخالفت می‌زند و فتنه درست می‌کند.
این‌قدر بداخلاقی زشت است که پیامبر خدا که مظهر رحمت است، او را نمی‌پذیرد. اگر فرمودند: بداخلاق با ما همسفر نشود، فقط مربوط به قافلهٔ ظاهری نیست. می‌توانید آن را توسعه بدهید؛ هر کس بداخلاق است، دارد از پیامبر فاصله می‌گیرد. پیامبر او را نمی‌پذیرد و نمی‌تواند با پیامبر همراهی کند.

اخلاق آن‌قدر مهم است که فرمودند: کافر خوش‌اخلاق بالاخره عاقبت به خیر می‌شود و به بهشت می‌رود. ولی مسلمان بداخلاق که بداخلاقی ملکه او شده، همین اخلاق بد، او را به آتش جهنم می‌کشاند. و این بسیار مهم است. پیغمبر خدا(ص) فرمودند:
عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الخُلْقِ فَاِنَّ حَسَنَ الخُلْقِ فِی الجَنَّةِ لامَحالَةَ وَ ايّاكُمْ وَ سُوُءَ الخُلْقِ فَاِنَّ سَيِّیءَ الخُلْقِ فِی النّارِ لامَحالَةَ؛ بر شما باد به حسن خلق؛ که انسان خوش‌خلق ناگزیر در بهشت است. و بپرهیزید از بداخلاقی؛ که انسان بداخلاق ناگزیر در آتش است.
«عَلَيكُم» یعنی بر شما واجب است. این یک فرهنگ غلطی است که در جامعه چنین رواج یافته که نماز و روزه را واجب می‌دانند، ولی اخلاق خوب را واجب نمی‌دانند و بداخلاقی را چندان زشت نمی‌شمارند. باید این ذهنیت را اصلاح کرد که اخلاق خوب مستحب نیست، بلکه از واجبات است.

گناه نابخشودنی

بر اساس فرهنگ واقعی اهل‌بیت: باید بداخلاقی را از گناهان کبیره برشمرد. گاهی می‌گویند: فلانی خیلی آدم خوبی است، فقط بداخلاق است. گویا بداخلاقی را یک امر مکروه می‌دانند و این درست نیست. یکی از معیارهای مهم خوبی و بدی انسان اخلاق اوست.
بداخلاقی موجب می‌شود که انسان از پیامبر و اهل‌بیت: جدا شود و به سوی جهنم سوق داده شود. چیزی که انسان را به آتش جهنم می‌کشاند، مسلماً حرام است. اخلاق بد این‌قدر مذموم است که پیامبر خدا فرمودند:
سُوءُ الخُلْقِ ذَنْبٌ لا یُغْفَرُ؛ بداخلاقی گناهی است که بخشوده نمی‌شود.
بسیاری از گناهان قابل بخشش است و با توبه و استغفار بخشیده می‌شود، اما بداخلاقی گناهی نابخشودنی است. یعنی تا زمانی که انسان بداخلاق است، گناهانش پاک نمی‌شود. دست کم خود گناه بداخلاقی پاک نمی‌شود.

در روایتی دیگر از رسول خدا(ص) چنین نقل شده است:
اَبىَ اللهُ لِصاحِبِ الخُلْقِ السَّیِّیءِ بالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبة انسان بداخلاق امتناع می‌ورزد.
سؤال شد: «کَیْفَ یا رسولُ اللهِ؛ چگونه است که خداوند از پذیرش توبه او امتناع می‌ورزد؟» فرمودند:
لِاَنَّهُ تابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِی ذَنْبٍ اَعْظَمُ مِنْهُ؛ چون او از گناهی توبه می‌کند و در گناه بزرگ‌تر از آن قرار می‌گیرد.
هر چه استغفار می‌کند، نماز شب می‌خواند، العفو می‌گوید، توبه‌اش قبول نمی‌شود. چون کسی که تند و خشن و بداخلاق است، اوضاع دیگران را هم به هم می‌زند. از یک گناه بیرون می‌آید، در گناه بزرگ‌تر وارد می‌شود. از یک چاه بیرون می‌آید، در چاه بزرگ‌تر سقوط می‌کند. دوباره عصبانی می‌شود و کاسه کوزه‌ها را به هم می‌ریزد و آرامشی برای کسی باقی نمی‌گذارد. توبه این فرد این است که از رذیلة بداخلاقی بیرون بیاید.
خداوند گناهان انسان خوش‌اخلاق را می‌آمرزد، هر چند استغفار نکند، اما توبة بداخلاق پذیرفته نیست، چون با بداخلاقی حق دیگران را ضایع کرده است. حق‌الناس است. باید اطرافیان خودش را راضی کند.

آنچه به دیگر اعمال انسان ارزش می‌بخشد و آن را در دایرة حسنات و کارهای نیک جای می‌دهد، حسن خلق است. انسان‌های بداخلاق هر اندازه هم کارهای به ظاهر نیک و حسنه از آن‌ها صادر شود، بی‌فایده است؛ چون بداخلاقی آفتی است که حسنات انسان را هم به آتش می‌کشد.
انسان اگر بهترین لوازم زندگی را در معرض آتش قرار دهد، هیچ نفعی به حال او ندارد؛ چون هر چه فراهم کرده است، هر لحظه ممکن است در آتش بسوزد. باید ابتدا آتش را خاموش کرد و پس از آن به دنبال تدارک و فراهم نمودن وسائل آسایش بود. این است که فرموده‌اند:
سُوءُ الخُلْقِ سَيِّئَةٌ لا يَنْفَعُ مَعَها كَثْرَةُ الحَسَناتِ؛ بداخلاقی گناهی است که با وجود آن حسنات و نیکی‌ها فراوان سودی نمی‌بخشد.
انسان بداخلاق در آتش است. و هر آنچه اطراف اوست در معرض آتش گرفتن است. همدیگران در آتش او می‌سوزند و هم همة اعمالش با آتش بداخلاقی در معرض نابودی است. باید از آتش بداخلاقی بیرون بیاید و استغفار کند. این‌که توبة بداخلاق پذیرفته نیست، به خاطر این است که هنوز آتش بداخلاقی را خاموش نکرده و توبه به حال او سودی ندارد. و این قبول نشدن توبه تعبیر بسیار تند و هشدار دهنده‌ای است.

همسان شرک به خدا

پیامبر اکرم(ص) بداخلاقی را همسان شرک به خدا قرار داده است. چون خداوند در قرآن می‌فرماید:
اِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مادُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدِ افْتَری اِثْماً عَظیماً؛ خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌بخشد. و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.
خدا می‌گوید: من شرک را نمی‌بخشم، ولی غیر شرک را می‌بخشم. بداخلاقی هم مثل شرک است. یعنی مثل شریک قرار دادن برای خدا، گناه بزرگی است. این است که می‌گوییم: بداخلاقی از گناهان کبیره است.
در هر صورت اخلاق فاسد انسان را جهنمی می‌کند و از این بدتر نمی‌شود. فرمودند: بر شما باد به حسن خلق؛ که انسان خوش‌خلق حتماً به بهشت می‌رود و از بداخلاقی بپرهیزید و فرار کنید؛ که انسان را جهنمی می‌کند. تعبیر «لا محاله» یعنی تضمین شده است که انسان خوش‌اخلاق عاقبت بهشتی می‌شود و همراه پیامبر و امامان: است.

آتش نقد

انسان بداخلاق همین الآن هم در آتش است. حاج آقای دولابی می‌فرمودند: آیات و روایات را نقد معنا کنید. آدم بداخلاق همین الآن یک گلوله آتش است. هم خودش و همدیگران را در این آتش می‌سوزاند. آدم بداخلاق همین الآن در فشار قبر است.
اِنَّ الأَبْرارَ لَفی نَعیمٍ وَ اِنَّ الفُجّارَ لَفی جَحیمٍ؛ به یقین نیکان در نعمتی فراوان‌اند و بدکاران در دوزخ‌اند.
یعنی ابرار همین الآن در بهشت‌اند و بدکاران همین الآن در جهنم‌اند. وگرنه می‌گفت: بعداً در بهشت‌اند، یا در جهنم‌اند. اگر کسی باطن و حقیقت آن‌ها را نگاه کند، می‌بیند. آدم بداخلاق با همه قهر است. روح او در فشار است و دیگران را هم در فشار و زحمت قرار می‌دهد. یعنی بهانه‌گیر و تنگ‌نظر است. معاشرت با او آدم را اذیت می‌کند.
وعده‌های خدا نقد است. همه را نقد معنا کنید. به قول حافظ:
من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود
وعـدة فـردای زاهـد را چـرا باور کـنم

وعده‌های خدا عین موعد است. ممکن نیست خدا وعده بدهد و ما بعد از چند هزار سال دیگر به آن برسیم. در حدیث آمده است که «مزد کارگر را قبل از این‌که عرقش خشک شود بدهید.» و از این بهتر این است که اگر به او مطمئن هستی، همان اول صبح مزدش را بدهی تا بانشاط کار انجام بدهد. بداند مزدش را پیشاپیش گرفته است.
خدای متعال هم وفیّ است. یعنی به وعده‌هایش وفا می‌کند و مزد ا نسان را نقد می‌دهد. خدا نسیه‌کاری ندارد. مزد را زود می‌دهد. یعنی همان موقعِ عمل می‌دهد. منتهی ما نمی‌بینیم.
اگر کار خوب می‌کنی و دلت باز می‌شود، مسرور می‌شوی و فضای روحت عوض می‌شود؛ اگر دست روی سر یتیم می‌کشی و احساس آرامش می‌کنی؛ اگر بر سر مظلوم می‌زنی و پکر می‌شوی و دلت می‌گیرد؛ این‌ها همه نشانهٔ این است که خداوند مزدت را نقد داده است. اگر کسی از شما درخواستی کرد و می‌توانستی در خواست او را عمل کنی و نکردی، دلت می‌گیرد. اما اگر درخواست او را عملی کردی، آرامش وجدان پیدا می‌کنی.

درخواست و اجابت

انسان هر چه بتواند درخواست کسی را رد نکند، خوب است. خود قرآن هم فرموده است:
وَ اَمّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ؛ درخواست‌کننده را از خود مران.
اگر کسی نیاز مادی دارد،یا از شما کمکی در حل امورش می‌خواهد، سعی کنید او را اجابت کنید. امام باقر(ع) فرمودند:
لَوْ یَعْلَمُ السّائِلُ ما فِی المَسْأَلَةِ ما سَأَلَ اَحَدٌ اَحَداً وَلَوْ یَعْلَمُ المُعْطی ما فِی العَطِیَّةِ ما رَدَّ اَحَدٌ اَحَداً؛ اگر کسی بداند در درخواست کردن چیست، کسی از دیگر درخواستی نمی‌کرد. و اگر کسی می‌دانست در عطا کردن چیست، کسی دیگری را رد نمی‌کرد.
در سؤال و درخواست ذلت خوابیده است. انسان تا می‌تواند به کسی جز خدا رو نزند. امام صادق(ع) فرمودند:
شیعَتُنا مَنْ لا یَسْأَلُ النّاسَ شَیْئاً وَلَوْ ماتَ جُوعاً؛ شیعة ما کسی است که از مردم چیزی درخواست نکند، هر چند از گرسنگی بمیرد.
هر چه بتوانید به کسی رو نزنید و درخواستی نکنید، برد کرده‌اید. اگر مردم بدانند در رد کردن سائل چقدر بدی خوابیده است، کسی، کسی را رد نمی‌کرد. اگر کسی حاجت مشروعی دارد، تا می‌توانید رد نکنید.

اجابت نکردن موسی

وقتی زمین قارون را گرفت و در خود فرو می‌برد، به حضرت موسی التماس می‌کرد تا نجاتش بدهد. حضرت موسی هم در پاسخ او گفت: «یَابْنَ لاوی لا تَزِدْنی مِن کَلامِکَ؛ ای پسر لاوی زیاد حرف نزن.» تا این‌که زمین قارون را با همهٔ ثروتش در خود فرو برد.

حضرت موسی شب هنگام به مناجات رفت. خدا هم در پاسخ او گفت: «یَابْنَ لاوی لا تَزِدْنی مِن کَلامِکَ.» همان پاسخی که حضرت موسی به قارون داد. چون حضرت موسی قارون را رد کرد، خدا هم با همان لحن او را رد کرد و حضرت موسی چنان پکر شد که حد ندارد.

موسی کلیم الله، سفیر خدا و نمایندهٔ الهی است. خدا به او بگوید من جوابت را نمی‌دهم! این مطلب حضرت موسی را داغ کرد. پرسید: خدایا، چرا داغم می‌کنی؟ گفت: چون پسرخاله‌ات، قارون را داغ کردی. خلاصه رد کردن چیز خوبی نیست.

جزای نقد

در هر صورت جزا و عقاب را باید نقد گرفت. باید دانست که خدا مزد انسان را نقد می‌دهد. اگر دلی را بسوزانی، حتماً دلت را می‌سوزانند. اگر دلی را شاد کنی، دلت را شاد می‌کنند. اگر انسان جزاها را نقدی ببیند، رفتار او عوض می‌شود.

بداخلاقی جهنم حاضر است. خدا نصیب نکند که یکی از اعضای خانواده بداخلاق و خشن و بهانه‌گیر باشد. وضع خانه را به هم می‌ریزد. اما اگر اعضای خانه، همه خوش‌اخلاق و مهربان و باگذشت و با سعه صدر باشند، بهشت نقد است.

انسان خوش‌اخلاق ناگزیر به سوی بهشت می‌رود. یعنی همین اخلاق خوب بالاخره او را عاقبت به خیر و بهشتی می‌کند. در یک روایت زیبا و هشدار دهنده از پیامبر اکرم(ص) چنین نقل شده است:
حُسنُ الخُلْقِ زِمامٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ فی اَنْفِ صاحِبِهِ وَ الزِّمامُ بِیَدِ المَلَکِ وَ المَلَکُ یَجُرُّهُ اِلَی الخَیْرِ وَ الخَیْرُ یَجُرُّهُ اِلَی الجَنَّةِ وَ سُوءُ الخُلْقِ زِمامٌ مِنْ عَذابِ اللهِ فِی اَنْفِ صاحِبِهِ وَ الزِّمامُ بِیَدِ الشَّیْطانِ وَ الشَّیْطانُ یَجُرُّهُ اِلَی الشَّرِّ وَ الشَّرُّ یَجُرُّهُ اِلَی النّارِ؛ خوش‌اخلاقی زمامی از رحمت خدا در بینی صاحب آن است. و آن زمام به دست فرشته‌ای است. و آن فرشته آن انسان خوش‌اخلاق را به سوی کارهای خیر می‌کشاند و کارهای خیر او را به سوی بهشت می‌کشاند. و بداخلاقی نیز زمامی از عذاب خدا در بینی صاحب آن است. و آن زمام به دست شیطان است. و شیطان آن انسان بداخلاق را به سوی کارهای بد می‌کشاند و کارهای بد هم او را به سوی آتش جهنم می‌کشاند.
مهربانی، نرمی، ملاطفت، گفتار نرم و زیبا، برخورد با روی باز، خواهی نخواهی انسان را به سوی نیکی‌ها و بهشت سوق می‌دهد. یعنی این قبیل انسان‌ها فقط به درد بهشت می‌خورند. جایگاهی جز بهشت ندارند. در برابر آن آدم بدخلق، تند و خشن، کسی که مدام به دنبال دعوا و خشونت و داد و فریاد است، کسی که زبان گزنده دارد و همیشه عبوس و چهره در هم کشیده است، فقط به درد جهنم می‌خورد.
این اخلاق و رفتار، ناگزیر او را جهنمی می‌کند. چون افسارش به دست شیطان است. و او را به هر جایی که می‌خواهد می‌کشاند و شیطان جز به بدی و بدکرداری و جهنم سوق نمی‌دهد. اگر می‌خواهید زمام امورتان به دست فرشتة خوبی‌ها باشد، ناگزیر باید خوش‌اخلاق باشید. و الا زمام خود را به دست شیطان سپرده‌اید.

گرایش به اخلاق

اگر اخلاق خوب باشد، همهٔ خوبی‌ها را به دنبال خودش می‌آورد. یک زن و شوهر خوش‌اخلاق تا آخر عمر در کنار هم راحت زندگی می‌کنند. یک معلم خوش‌اخلاق، چقدر به شاگردانش آرامش می‌بخشد. تا آخر عمر از او به نیکی یاد می‌کنند، هر جا او را ببینند، احترامش می‌کنند. اما خدای نکرده اگر معلمی بداخلاق و خشن و بهانه‌گیر باشد، می‌گویند: خدا کند گیر کسی نیفتد.

این مطلب حدیث و سند و مدرک نمی‌خواهد. یک امر فطری و وجدانی و عرفی و عقلی است. ببینید مردم به یک کاسب خوش‌اخلاق چقدر گرایش دارند. از راه دور می‌آیند و از او خرید می‌کنند. اما همه از اطراف کاسب بدعنق و عبوس و بهانه‌گیر پراکنده می‌شوند. این خصوصیت اخلاق است. خداوند هم در قرآن به همین نکته اشاره دارد.

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی. اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

تمام ذکرها، دعاها، عبادت‌ها و خیرات و برکات به برکت اخلاق پیامبر است. یعنی معجزهٔ بزرگ، اخلاق پیامبر است. خُلق بزرگ پیامبر بر اساس قرآن است. در حقیقت پیامبر تجسم خارجی اخلاق قرآنی و الهی است.

شیخ جعفر کاشف الغطا

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا از عالمان بزرگ و استوانه‌های فقهای شیعی است. در نجف به سر می‌برده و از شخصیت‌های معروف و سرشناس آن دیار به شمار می‌رفته است. حالات فوق العاده‌ای داشته است. در حالات ایشان نوشته‌اند:

یک روز داشت برای اقامة نماز جماعت به مسجد می‌رفت. یک سید گرفتار و فقیری جلوی او را گرفت و بند شیخ جعفر شد که به من پول بدهید. حتماً مشکلاتی داشته است.

ملامت ممنوع!

ما نمی‌توانیم کسی را ملامت کنیم. ما فقط می‌توانیم درس عبرت بگیریم.
یکی از احادیث کلیدی و کاربردی روایتی است که از امام جعفر صادق(ع) نقل شده که فرمودند:
لَوْ عَلِمَ النّاسُ کَیْفَ خَلَقَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی هذَا الخَلْقَ لَمْ یَلُمْ اَحَدٌ اَحَداً؛ اگر مردم می‌دانستند که خداوند تبارک و تعالی این خلق را چگونه آفرید، هیچ کس دیگری را ملامت و سرزنش نمی‌کرد.
یعنی اگر انسان سر از خلقت در بیاورد که خداوند چگونه این انسان را آفریده است، جرئت ملالت و سرزنش به خود نمی‌داد. عبرت گرفتن، امر به معروف و خیر خواهی بسیار خوب است، اما سرزنش و ملامت امر ناپسندی است.
ما نباید دیگران را ملامت کنیم. در حدیث هم آمده است که اگر کسی را ملامت کنید، به سر خودتان می‌آید. مواظب باشید!
مَنْ عَیَّرَ مُؤْمِناً بِشَیْءٍ لَمْ یَمُتْ حَتّی یَرْکَبَهُ؛ هر کس بندهٔ مؤمنی را به خاطر کار نکوهیده‌اش ملامت و سرزنش کند، نمی‌میرد تا خود مرتکب آن شود.
اگر یک شخص وسواسی را مسخره کردیم، خودمان به آن مبتلا می‌شویم.
نصیحت و خیرخواهی و دلسوزی و محبت و دعا کردن خوب است، ولی تحقیر و اهانت و سرزنش بد است.

کرامت شیخ جعفر

آن سید عصبانی وقتی دید شیخ جعفر کاشف الغطا اظهار بی‌پولی کرد. آب دهانی به صورت شیخ جعفر انداخت. آب دهان به صورت یک مرجع تقلید و عالم بزرگ! اگر ما بودیم تند می‌شدیم. اما ایشان آن آب دهان را به سر و صورت خود می‌مالد و می‌گوید: آب دهان سید تبرک است. بعد می‌فرماید: من از تو خواهش می‌کنم که صبر کن تا موقع نماز، من برایت کاری بکنم.
می‌گویند: شیخ جعفر پس از نماز ظهر بلند شد و عبای خود را گرفت و رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! اگر من پیش شما آبرو دارم و آبروی من برای شما عزیز است، پول بریزید داخل این عبا که میهمانی داریم. و خودش بین صفوف جماعت حرکت کرد و برای آن سید فقیر پول جمع کرد. مردم هم هر قدر توان داشتند کمک کردند.
شیخ جعفر نگفت این بندة خدا آب دهان به صورت من انداخته تا مردم پدرش را در بیاورند. خودش برای او پول جمع کرد. کاری که ما هم عارمان می‌شود انجام دهیم. شیخ جفعر کاشف الغطا پول جمع کرد و با کمال ادب به این سید فقیر داد و گفت: مرا حلالم کن. این کرامت است!
اگر در پروندة شیخ جعفر کاشف الغطا در همة عمرش چیزی نباشد، جز همین حرکتش، برای نجات او کافی است. بنده معتقدم این کارش از میلیون‌ها نماز شب با ارزش‌تر است.

العفو گفتن کاری ندارد. خوارج نهروان هم این‌قدر نماز شب خوانده بودند که پیشانی‌هایشان پینه بسته بود. اهل تلاوت قرآن بودند. اما مهم این است که تلاوت قرآن و نماز شب را در خودمان پیاده کنیم. آیا ما هم اهل العفو شده‌ایم. آیا همان‌طور که انتظار داریم خدا گناهانمان را ببخشد، از دیگران در می‌گذریم. آیا اهل العفو هستیم یا اهل علف!
حاج ملا آقاجان با حاج هادی ابهری که هر دو از بیدار دلان و اهل مکاشفه و شهود بودند، شب جمعه‌ای به زیارت حضرت عبدالعظیم آمده بودند. چراغ‌ها خاموش و مردم مشغول دعای کمیل بودند و صدای العفو بلند بود.
مرحوم حاج ملا آقاجان به حاج هادی می‌گوید: ببین این‌ها چه می‌خواهند. حاج هادی می‌گوید: من نگاه کردم دیدم همهٔ آن‌ها می‌گویند: علف، علف، علف ...
همه به دنبال علف و متاع دنیا بودند. همه می‌گفتند: خدایا، به ما دنیا بده؛ پول، خوراک، مسکن.
العفو، یعنی این‌که خودت مظهر عفو و گذشت شوی. اگر مزهٔ عفو و گذشت را بچشید و درک کنید، می‌بینید که چقدر شیرین و لذت بخش است. این‌ها مهم است.

آیت الله بروجردی

مرحوم آیت الله بروجردی مرجع علی الاطلاق بود. عالم بزرگی که تنها مرجع تقلید زمان خودش بود. مرحوم آیت الله بهاءالدینی می‌فرمودند: حضرت امام راحل برای آوردن ایشان به قم بسیار تلاش کرد. اهتمام تمام حوزة علمیه قم به یک طرف و اهتمام امام راحل هم یک طرف. ایشان را به عنوان یک مرجع بزرگ به قم آوردند. امام و آیت الله گلپایگانی با این‌که خودشان مجتهد بودند، به درس ایشان می‌آمدند تا ایشان به عنوان استاد و مرجع مطلق معرفی گردد.
ایشان در سن هشتاد سالگی برای طلبه‌ها درس می‌گفت. برخی از طلبه‌ها گاهی اشکال می‌کردند و روی اشتباه خود پافشاری می‌کردند و وقت درس و استاد را می‌گرفتند. یک مرتبه ایشان نسبت به یکی از این افراد تند شدند و آن فرد ناراحت شد. این مرجع بزرگ، شب به منزل آن طلبه رفتند و به او پول و عبا دادند و عذرخواهی کردند که ما جلو جمعیت به شما تند شدیم.
معلوم می‌شود که این مسألة مهمی بوده است که ایشان برای رفع آثار آن این‌قدر مایه گذاشتند.

حاج میرزا علی آقای شیرازی

مرحوم شهید مطهری داستانی را دربارة حاج میرزا علی آقا شیرازی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نقل کرده است که من از نوة ایشان پرسیدم و ایشان گفتند واقعیت دارد.

حاج میرزا علی آقای شیرازی داستان‌های شیرینی دارد. مرحوم آیت الله دیباجی که از شاگردان ایشان بود، می‌گوید: برای تبلیغ به اطراف کرج رفته بودم. شب فوت حاج میرزا علی آقا شیرازی خواب ایشان را دیدم که در آغوش حضرت امیرالمؤمنین(ع) است. و این اشعار سعدی را می‌خواند و گریه می‌کند و در همان حال جان داد.

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم به آن امید دهم جان که خاک کوی تو باشم به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم بعد از آن به قم آمدم. گفتند: آیت الله بروجردی برای حاج میرزا علی آقای شیرازی مجلس ختم گرفته است. گفتم: مگر ایشان فوت کرده است؟ گفتند: بله، فلان شب. دیدم همان شبی است که من خواب ایشان را دیدم.

حاج میرزا علی آقای شیرازی کسی است که مرحوم شهید مطهری می‌فرماید: او مرا با «نهج البلاغه» آشنا کرد و به حق عالم ربانی بود. انسان زاهد و وارسته‌ای که پشت پا به مقام و ریاست و شهرت زده بود.

ایشان زمانی در مسجدی نماز جماعت می‌خواند. دیده بود که مساجد اطراف خلوت شده بود و همه به نماز ایشان می‌آیند. نماز جماعت را رها کرده بود. گاهی که برای خواندن روضه به مجلسی می‌رفت، وقتی روضه خوان قبلی کمی طول می‌داد، ایشان خوشحال می‌شد و خدا را شکر می‌کرد که بار مسئولیت را از روی دوش او برداشته است. این‌قدر متواضع و افتاده بود.

خانم این مرد بزرگ علویه بود. یکی از شاگردان ایشان می‌گفت: ایشان وقتی با دختر دائی خودش ازدواج کرد، شرط کرد که بدون اجازهٔ خانمش مسافرت نکند. این خیلی جالب است. معمولاً خانم‌ها بدون اجازهٔ شوهر جایی نمی‌روند، ولی ایشان برعکس کرده بود. گاهی به قم می‌آمد و دو شب می‌ماند و می‌گفت خانمم بیش از این اجازه نداده است. این‌قدر این خانم را احترام می‌کرد! چون علویه بود.
یک شب دیر وقت به در منزل می‌رسد و کلید هم همراه نداشته، پشت در خانه می‌خوابد، مبادا ایشان از خواب بیدار شود.
این‌ها زن ذلیلی نیست، بلکه از روی قدرت و توجه است. این‌ها مداراست. پیامبر خدا با وجود آزار و اذیت عایشه و حفصه چقدر به آن دو محبت می‌کردند! این‌ها مداراست. شما ممکن است به من اهانت کنی و من قدرتی ندارم و جواب شما را می‌دهم. گاهی قدرت دارم، ولی هر چه اهانت می‌کنی، من سکوت می‌کنم و گاهی هم دعایت می‌کنم. این‌ها ذلت نیست. این از روی قدرت و بزرگی و غلبه بر هوی و هوس است.

بازگشت اعمال

حاج میرزا علی آقا با این همه گذشت و بزرگواری و محبت، یک روز که به سر درس می‌آید، می‌بینند ناراحت و پکر است. می‌پرسند: چرا ناراحتید؟ می‌گوید: دیشب خواب عجیبی دیدم. در خواب دیدم از دنیا رفته‌ام. پس از غسل و کفن و تشییع مرا در قبر گذاردند. در عالم برزرخ دیدم سگ کوچکی کنار من است و گاهی به من حمله می‌کند.

عالم برزخ عالم تجسم اعمال است. فشار قبر و آتش و گل و ریحان، همه بازتاب اعمال ماست. پیامبر خدا فرمودند:

اِنّما هِیَ اَعْمالُکُمْ تُرَدُّ اِلَیْکُمْ؛ این اعمال شماست که به سوی شما باز می‌گردد.

حاج میرزا علی آقا می‌گوید: من خیلی ناراحت شدم. چون روضه خوان امام حسین(ع) بودم، به حضرت متوسل شدم که یا اباعبدالله، به داد من برسید و مرا نجات بدهید. حضرت آمدند، لطفی کردند و نهیبی به آن سگ زدند و آن سگ از من دور شد.

شاگردانشان می‌پرسند: تعبیر این خواب شما چیست؟ می‌فرمایند: گاهی در صحبت کردن با خانمم کمی تن صدایم را بالا برده‌ام.

دست بالای دست

خدا کربلایی احمد را رحمت کند. می‌گفت: یک داد سر بچه‌ام می‌زنم، می‌گویند چرا داد می‌زنی؟! می‌گفت: بچه‌ها در خانه شلوغ می‌کردند. عصبانی شدم. مشتم را گره کردم که بچه را بزنم. در عالم مکاشفه حضرت امیر(ع) را بالای سرم دیدم. فرمود: اگر بزنی می‌زنم.

این جزای نقد است. اگر انسان بداند که اگر بزند، امام زمان(ع) هم می‌زند، آیا دیگر جرأت می‌کند دست از پا خطا کند. اگر بزنی به قرآن و امام زمان زده‌ای. این خانم را نگاه نکن، حضرت زهرا(س) را ببین. خانهٔ شما شعبه‌ای از خانهٔ اهل‌بیت: است. شعبه‌ای از کعبه است. به قول مولانا:

ای بسا کس را که صورت راه زدقصـد الله کـرد و بر صـورت بزد

یعنی چه بسیار افرادی که صورت و ظاهر کار، آنان را گمراه کرد و به خیال صورت ظاهر، علیه او قیام کرده، ولی در واقع با خدا ستیز کرده است.

روایات فراوانی به این مضمون داریم که اگر کسی به مؤمنی بزند، به خدا و پیامبر زده است. مثل این است که کعبه را ویران کرده و سنگ‌هایش را هم تکه تکه کرده است. پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند:
مَنْ آذی مُؤمناً بَغیرِ حَقٍّ فَکَاَنَّما هَدَمَ مَکَّةَ وَ بَیْتَ اللهِ المَعْمورَ عَشْرَ مَرّاتٍ؛ هر کس مؤمنی را به ناحق آزار کند، گویا ده مرتبه مکه و بیت المعمور را منهدم کرده است.
گاهی انسان خانه‌ای را ویران می‌کند و آثاری از آن باقی نمی‌گذارد. به این انهدام می‌گویند. می‌گوید: کسی که مؤمنی را بزند، مکه و بیت المعمور را منهدم کرده است.
و نیز فرمودند:
مَن آذی مُؤمِناً فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذی الله؛ کسی که مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد، خدا را آزرده است.
در روایتی دیگر آمده است که پیامبر خدا فرمودند:
مَنْ آذی مُؤمِناً وَلَوْ بِشَطْرِ کَلِمَةٍ جاءَ یَوْمَ الْقیامَةِ مَکتوباً بَیْنَ عَیْنَیهِ آیسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ وَ کانَ کَمَنْ هَدَمَ الْکَعَبَةَ وَ الْبَیْتَ المُقَدَّسَ وَ قَتَلَ عَشَرَةَ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ؛ اگر کسی مؤمنی را آزار دهد، هر چند به یک جمله، روز قیامت در حالی که در پیشانی او نوشته شده است: «نا امید از رحمت خدا»، محشور می‌شود. و مانند کسی است که کعبه و بیت المقدس را خراب کرده و ده هزار فرشته را کشته است.
مؤمن این‌قدر حرمت دارد. حرمت او از کعبه و بیت المقدس و فرشتگان بالاتر است.
حاج میرزا علی آقا فرموده بود: من گاهی یک ذره تندی کرده‌ام، این طور منعکس شده است. همین یک ذره هم نباید باشد. هر جا هم که دیدی نمی‌توانی خودت را کنترل کنی، به اهل‌بیت: پناهنده شو. با توسل و دعا و التماس باید مشکلات لاینحل را حل کرد.

جلسه سوم

اشاره

الخُلُقُ الحَسَنُ اَلْطَفُ شَیْءٍ فِی الدّینِ وَ اَثْقَلُ شَیْءٍ فِی الْمیزانِ وَ سُؤُ الخُلْقِ یُفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یُفْسِدُ الخَلُّ الْعَسَلَ؛ اخلاق زیبا لطیف‌ترین چیز در دین و سنگین‌ترین چیز در میزان اعمال است. و بداخلاقی عمل را فاسد می‌کند، همان‌گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند.

سید روزها

خداوند برای هر چیزی سیدی قرار داده است. سید ایام و روزها روز جمعه است. چنان‌که پیامبر خدا در ضمن روایتی فرمودند:

ما خَلَقَ اللهُ شَیئاً اِلّا جَعَلَ لَهُ سَیّداً ... وَ الجُمُعَةُ سَیُّدُ الأَیّام وَ رَمَضانُ سَیِّدُ الشُّهُورِ وَ اِسْرافیلُ سَیِّدُ المَلائِکَةِ وَ آدَمُ سَیِّدُ الْبَشَرِ وَ اَنَا سَیِّدُ الْأَنْبیاءِ وَ عَلِیٌ سَیِّدُ الاَوْصیاءِ؛ خداوند چیزی را نیافرید، جز آن‌که برای آن سید و سروری قرار داد ... جمعه سید روزهاست، رمضان سید ماه‌هاست، اسرافیل سید فرشتگان است، آدم سید بشر است و من سید انبیا و علی سید اوصیاست.

خداوند روز جمعه را سرور و سید روزها شمرده و فضائل و برکاتی برای آن قرار داده است. پیامبر خدا فرمودند:

اِنَّ یَوْمَ الجُمُعةِ سَیِّدُ الاَیّامِ یُضاعَفُ اللهُ فیهِ الحَسَناتِ وَیْمَحُو فیه السَّیِّئاتِ وَ یَرْفَعُ فیه الدَّرجاتِ وَ یَسْتَجیبُ فیه الدَّعَواتِ وَ یَکْشِفُ فیه الْکُرُباتِ و یَقْضی فیهِ الحَوائِجَ الْعِظامِ؛ روز جمعه سید روزهاست. خداوند در آن روز حسنات را دو چندان می‌گرداند، گناهان را محو می‌کند، درجات را بلند می‌گرداند، دعاها را اجابت می‌کند، غم و اندوه را برطرف می‌کند و حوائج بزرگ را روا می‌سازد.

برترین عمل در روز جمعه

بنابراین، روز جمعه را باید بهترین روزهای هفته بر شمرد و از برکات آن بهره‌مند شد. این است که برای این روز اعمال فراوانی ذکر شده است.
در میان اعمال بسیار روز جمعه که بهترین روزهای هفته است، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد برترین و با فضلیت‌ترین اعمال است. امام صادق(ع) فرمودند:
ما مِنْ عَمَلٍ اَفْضَلُ یَوْمَ الجُمُعَةِ مِنَ الصَّلوةِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ عملی برتر و با فضیلت از صلوات بر محمد و آل محمد در روز جمعه وجود ندارد.
و در روایتی دیگر از امام باقر(ع) چنین نقل شده است:
ما مِنْ شَیءٍ یُعْبَدُ اللهُ بِهِ یَوْمَ الجُمُعَةِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ؛ برای من چیزی که به آن در روز جمعه عبادت خدا شود، محبوب‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

لطافت و زیبایی دین

مقصد پیامبر اسلام اخلاق است. کتاب‌های آسمانی و انبیا همه برای اخلاق آمده‌اند. اخلاق را باید در رأس کارها قرار داد. اگر اخلاق باشد، همه چیز هست، اما اگر نباشد، همهٔ خوبی‌ها از بین می‌رود. آثار اخلاق فوق‌العاده است. پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

الخُلُقُ الحَسَنُ اَلْطَفُ شَیْءٍ فِی الدّینِ وَ اَثْقَلُ شَیْءٍ فِی الْمیزانِ وَ سُؤُ الخُلْقِ یُفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یُفْسِدُ الخَلُّ الْعَسَلَ؛ اخلاق زیبا لطیف‌ترین چیز در دین و سنگین‌ترین چیز در میزان اعمال است. و بداخلاقی عمل را فاسد می‌کند، همان‌گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند.

لطافت و زیبایی دین به خوش‌اخلاقی است. دین همه‌اش لطافت و زیبایی است، اما آنچه آن را لطیف‌تر و زیباتر می‌کند، اخلاق نیک است. این بعد دنیایی آن است، اما از نظر آخرتی، حسن خلق سنگین‌ترین و باارزش‌ترین عمل برای انسان شمرده می‌شود و کمبودها را جبران می‌کند.

فساد عمل

در برابر خوش‌اخلاقی، بداخلاقی است که عمل انسان را به فساد می‌کشاند. بداخلاقی همانند یک فضلهٔ موش در یک ظرف پر از شیر است. همه را خراب می‌کند. کم آن هم بد است.
تشبیهی که در روایت برای بداخلاقی آمده است، بسیار جالب است. چون عسل سالم‌ترین و مقوی‌ترین غذاهاست. خداوند در عسل شفا قرار داده است.
فیه شِفاءٌ لِلنّاسِ؛ در آن، شفا برای مردم است.
هرچند اعمال انسان همانند عسل بسیار با ارزش و پر منفعت باشد، اما بداخلاقی آن را از بین می‌برد و آثار مثبت آن را خنثی می‌کند. مبادا اعمال خوب خودمان را با بداخلاقی از بین ببریم. اگر انسان بهترین و پر خاصیت‌ترین اعمال را انجام دهد، با بداخلاقی همه خراب می‌شود.

آتش درون

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: نخستین قدم برای رشد و تعالی انسان این است که موانع رشد و کمال خود را از میان بردارد. ابتدا باید آتش‌ها را خاموش کرد، بعد به آبادانی پرداخت. و بداخلاقی یک آتش درونی است. امام صادق(ع) فرمودند:
مَنْ ساءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَه؛ کسی که اخلاقش بد است، خودش را شکنجه و عذاب می‌کند.
یعنی بداخلاقی یک شکنجه روحی برای انسان بداخلاق است. درون انسان بداخلاق آتش است. جهنمی است که خودش در آن می‌سوزد. بداخلاقی انسان را از درون می‌سوزاند و به نابودی می‌کشاند.

درخت و آتش

امام صادق(ع) از رسول گرامی اسلام(ص) چنین روایت کرده‌اند:
مَنْ قالَ «سُبحانَ اللهِ» غَرَسَ اللهُ لَه بها شَجَرةً فِی الجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «اَلحَمْدُلله» غَرَسَ اللهُ لَه بِها شَجَرَةً فِی الَجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «لا اِله اِلا الله» غَرَسَ اللهُ لَهُ بِها شَجَرَةً فِی الجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «اللهُ اکبر» غَرَسَ اللهُ لَهُ شَجَرَةً فِی الجَنَّةِ؛ کسی که بگوید: «سبحان الله»، خداوند به خاطر آن یک درخت در بهشت برایش غرس می‌کند. کسی که بگوید: «الحمدلله»، خداوند به خاطر آن یک درخت برایش در بهشت غرس می‌کند. و کسی که بگوید: «لا اله الا الله»، خداوند به خاطر آن یک درخت برایش در بهشت غرس می‌کند. و کسی که بگوید: «الله اکبر»، خداوند یک درخت برایش در بهشت غرس می‌کند.
مردی از قریش گفت: یا رسول الله، بنابراین، درخت‌های ما در بهشت فراوان است. حضرت فرمودند:
نَعَمْ، وَلکِنْ اِیّاکُمْ اَنْ تُرْسِلُوا عَلَیْها نیراناً فَتُحْرِقُوها وَ ذلِکَ اِنَّ اللهَ عَزّوَجَلَّ یَقُولُ: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعوا الرَّسولَ وَ لا تُبْطِلوا اَعْمالَکُمْ؛ بله، این‌چنین است، ولکن بترسید از این‌که آتشی به سوی این درختان بفرستید و همه را به آتش بکشید. و این همان است که خداوند عزوجل فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اعمال خود را باطل نسازید.»
نخست باید آتش‌ها را خاموش کرد. گاهی خدمتی که زن در خانه انجام می‌دهد و یا خدمتی که مرد برای خانواده‌اش می‌کند، با بداخلاقی ضایع می‌شود. یک داد و فریاد، یک عصبانیت و تندی، یک بی‌احترامی و بی‌ادبی، یک قهر و بی‌اعتنایی، همه را خراب می‌کند.

شعور و عکس‌العمل گیاهان

حیوانات و گیاهان هم خوش‌اخلاقی و بداخلاقی را می‌فهمند و در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهند.

سرپرست کشاورزی یکی از شهرستان‌ها که در کار خودش از تخصص بالایی برخوردار بود، نکات قشنگی را در این زمینه تعریف می‌کرد.

می‌گفت: برای سنجش رشد و بارورشدن گیاهان دستگاه‌هایی داریم که میزان تأثیر آب و هوا و خاک و کود و موادی که به گیاهان می‌دهند را اندازه‌گیری می‌کند.

می‌گفت: گیاهان و نباتات، خوش‌اخلاقی و بداخلاقی را به خوبی متوجه می‌شوند و در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهند. به این معنا که در رشد و نمو و شادابی و پژمردگی آنان تأثیر محسوسی می‌گذارد.

می‌گفت: دو تا گلدان را در دو محل قرار دادیم و پرورش هر کدام را به عهدهٔ یک نفر گذاشتیم. باغبان و مأمور رسیدگی به یکی از آن دو گلدان آدم لطیف و مهربان و خوش‌اخلاقی بود و مسئول دیگری، آدم تند و بداخلاقی بود.

پس از مدتی دیدیم که گلدانی که با مهر و محبت و روی خوش مواجه شده است، از رشد و نمو و نشاط بسیار خوبی برخوردار است. اما گلدانی که با تندی و اخم و روی ترش مواجه شده است، رشد و نشاط و شادمانی آن یکی را نداشت، با این‌که هر دو از شرایط مساوی آب و هوایی و امکانات رشد بهره‌مند بودند.

خیلی عجیب است! موجودات جهان روی خوش را درک می‌کنند. درک و شعور دارند. آیات و روایات ما هم همین را می‌گویند. قرآن کریم می‌فرماید: روزی که قیامت برپا می‌شود، زمین همهٔ اخبار خودش را بازگو می‌کند.

یَوْمَئِذٍ تُحِدِّثُ اَخْبارَها بِاَنَّ رَبَّکَ اَوْحی لَها؛ در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

امام باقر(ع) می‌فرمایند:

اِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شیعَتِنا لَیَمُرُّ بِالْبُقَعَةِ مِنْ بِقاعِ الْاَرْضِ فَیُصَلّی عَلَیْها اَوْ یَمْشی عَلَیها فَتَفْتَخِرُ تِلْکَ البُقْعَةِ عَلَی البِقاعِ الَّتی حَوْلَها فَتَقُولُ مَرَّ عَلَیَّ رَجُلٌ مِنْ شیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ؛ حقیقت این است که اگر کسی از شیعیان ما از قطعه زمینی از قطعات روی زمین عبور کند و در آنجا نماز بخواند، یا روی آن راه برود، آن قطعه زمین بر زمین‌های اطراف خود فخر و مباهات می‌کند و می‌گوید: مردی از شیعیان آل محمد(ص) بر من گذر کرد.

آنچه از آیات قرآن کریم و روایات اهل‌بیت: به دست می‌آید، این است که موجودات جهان شعور دارند، خوبی و بدی را می‌فهمند، عبادت دارند، خداوند را تسبیح می‌گویند، در برابر عظمت خداوند سر خضوع به سجده می‌سایند.

وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لاتَفقَهون تَسْبیحَهُمْ؛ و چیزی نیست مگر آن‌که با ستایش خدا تسبیح او را می‌گوید، لیکن شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمایند: چنان‌که از آیات قرآن بر می‌آید، عالم نباتی، یعنی گیاهان، بلکه همهٔ عالم، از حیوانات و نباتات گرفته تا جمادات، درک و شعور دارند.

خداوند متعال می‌فرماید:

حَتّیٰ اِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَیهم سَمْعُهُمْ وَ اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما کانوا یَعْمَلونَ وَ قالوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ قالوا اَنْطَقَنا اللهُ الّذی اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ؛ تا این‌که وقتی به آتش جهنم می‌رسند، گوش‌ها و دیدگان و پوستشان به آنچه کرده‌اند، بر ضدشان گواهی می‌دهند، و آن‌ها به پوست بدن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیز را به زبان آورد، ما را گویا گردانید.

نطق بدون شعور و درک امکان ندارد. و لازمهٔ تحمل شهادت در دنیا و نیز ادای شهادت در آخرت، داشتن درک و شعور است.

بعد می‌فرمایند: این از نظر قرآن کریم، اما عملیات و تجربیات علمی نیز نشان می‌دهد که گیاهان فهم و درک و شعور دارند.
بوتهٔ گل گلدانی را در هر شبانه روز چند بار تهدید کرده‌اند که تو را از بین می‌بریم، تو را دوست نمی‌داریم، تو را نمی‌خواهیم، آب نمی‌دهیم. پس از مدتی دیده‌اند رفته رفته برگ‌های گل پژمرده شده و گل رنجور گردیده است. بعد به گل بشارت داده‌اند که تو را نگه می‌داریم، تو را می‌خواهیم، آب می‌دهیم، رسیدگی می‌کنیم و امثال این‌ها. دیده‌اند کم کم بوته دوباره به حالت عادی خود بازگشته است.
این گونه اتصال و ارتباط انسان با نبات خیلی مهم است. البته روشن است که درک گیاهان به گوش و زبان نیست.

آن‌گاه حکایتی از درک و فهم گیاهان که خودشان مشاهده کرده‌اند، بیان می‌کنند که بسیار جالب و شنیدنی است. می‌گویند:
زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، کتابی در «فلاحت رومیّه» که به عربی ترجمه شده بود، به دستم رسید. مؤلف در مقدّمة آن کتاب نوشته بود که مطالب کتاب از اسرار طبیعت است و به تجربه ثابت شده است.
یکی از مطالب آن کتاب این بود که اگر درخت میوه‌داری بار نداد، علاج باردادن آن این است که یک نفر پای درخت بایستد و صاحب درخت تیشه یا تبری به دوش بگیرد و به سوی درخت بیاید. وقتی نزدیک درخت رسید کسی که پای درخت ایستاده، به او بگوید: «فلانی، چه کار می‌خواهی بکنی؟» و او جواب دهد: «می خواهم این درخت را از جا بکنم، چون خشک شده است، بار نمی‌دهد». بعد آن شخص از درخت شفاعت کند و بگوید: «این دفعه آن را ببخش، سال دیگر بار خواهد داد. اگر بار نداد آن وقت آن را قطع کن.» با این کار سال دیگر درخت بارور شده و میوه خواهد داد.
پس از مسافرت به ایران و بازگشت به «تبریز» که آن کتاب و مطالب مذکور به کلی از یادم رفته بود، برای سرکشی به باغی که در آنجا داشتیم، رفتم. همین‌که وارد باغ شدم، دیدم در اول خیابان باغ درخت سیبی سر راه خشک شده. به باغبان گفتم: این درخت خشک شده و بی‌فایده است، آن را قطع کن. باغبان گفت: این درخت را بعد از حدود سی سال به این حال رسانده‌ایم، اگر بخواهیم مثل این درخت را داشته باشیم، باید سی سال زحمت بکشیم و خلاصه راضی نشد.
وارد باغ شدیم و مقداری در باغ گشتیم، وقت برگشتن دوباره نظرم به درخت خشک شده افتاد. باز به باغبان گفتم: این درخت بی‌فایده است. آن را ببر و از سر راه بردار. باز راضی نشد. از قضا درخت خشک شده، آن سال در موسم سیب، سبز شد، شکوفه داد و بارور شد و حدود یک خروار سیب بار داد. عجیب‌تر آن‌که در فصل پاییز همان سال برای بار دوم شکوفه داد و بارور شد و باز سیب فراوان بار داد. و ظاهراً این برای آن بود که درخت دوبار تهدید به بریدن شده بود. این مطلب را با بعض دیگر هم گفتیم، عمل کردند و نتیجه گرفتند.

موجودات شعور دارند. محبت و خوش‌اخلاقی را می‌فهمند و در آن‌ها تأثیر می‌گذارد، چه رسد به انسان‌ها که تأثیر خوش‌اخلاقی و بداخلاقی، تأثیر مهر و قهر در وجودشان بسیار روشن است.
یکی از علما می‌فرمود: من یک سال به شهری رفته بودم. آفت به مزارع و باغ‌ها خورده بود و همه را از بین برده بود. همهٔ مردم می‌نالیدند. می‌گفت: یک کشاورزی مرا دعوت کرد و گفت: حاج آقا بیایید تا چیزی نشانتان بدهم. وقتی رفتم دیدم تمام مزارع و باغ‌های اطراف باغ و مزرعه ایشان آفت خورده و از بین رفته است، ولی باغ و مزرعه ایشان بسیار پرطراوت و سرسبز بود. درختان آن‌قدر پر میوه بود که شاخه‌هایش روی زمین آمده بود.
گفتم: چقدر این مزرعه با مزارع اطراف متفاوت است. گفت: من پای هر نهالی که کاشته‌ام دو رکعت نماز خوانده‌ام. و سعی کرده‌ام در اینجا گناه و معصیت نشود. این خیلی اثر دارد. یاد خدا موجب برکت مادی و معنوی و آرامش است. توجه به خدا همه چیز را زنده می‌کند. در برابر آن گناه و معصیت برکت را از بین می‌برد. خداوند در قرآن می‌فرماید:
وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ القُرى آمَنوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الاَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما كانوا يَكسِبونَ؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم، ولی آن‌ها حق را تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.
می‌گفت: خمس و زکات مالم را سر وقت داده‌ام. حق‌الناس را پرداخته‌ام. این برای منطقه عبرت است. کسانی که از پول حرام و شبهه‌ناک چیزی فراهم می‌کنند، معلوم است که برکت ندارد.
در روایات آمده است: اگر کسی زکات ندهد خداوند برکتش را می‌برد. اگر حق فقرا را ندهد، باران کم می‌شود. از پیامبر خدا(ص) چنین نقل شده است:
اِذا مُنِعَتِ الزَّكاةُ مَنَعَتِ الأرْضُ بَرَكاتِها؛ هرگاه زکات داده نشود، زمین برکاتش را منع می‌کند.
وعده‌های خدا شوخی بردار نیست.

باید مواظب باشیم که بداخلاقی عمل انسان را فاسد می‌کند. این همه زحمت می‌کشیم، کار خیر انجام می‌دهیم، این همه عبادت و ذکر و دعا، با یک بداخلاقی باد هوا می‌شود. مواظب باشیم زحمات خود را هدر ندهیم.
به پیامبر خدا گفته شد:
اِنَّ فُلانَةَ تَصُومُ النَّهارَ وَ تَقُومُ اللَّیلَ وَ هِیَ سَیِّئَةُ الخُلْقِ تُؤْذی جیرانَها بِلِسانها فقالَ لاخَیْرَ فیها هِیَ مِنْ اَهْلِ النّارِ؛ فلان خانم روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها به عبادت مشغول است، با این وجود بداخلاق است و با زبانش همسایه‌ها را آزرده خاطر می‌کند. حضرت فرمودند: هیچ خیری در او نیست. او اهل آتش است.
این روایت هشدار شدیدی است. انسان هر چند اهل نماز و روزه‌های مستحب و ذکر و دعا باشد، اما خوش‌خلق نباشد، امیدی به او نیست. اساس، اخلاق است. پیامبران و اولیای خدا مثبت نگر بودند و همیشه خوبی‌ها را می‌دیدند و بزرگ می‌کردند.
حضرت عیسی(ع) با حواریون به لاشة سگی رسیدند که بوی تعفن از آن بلند بود. همه بینی خود را گرفتند و شروع به مذمت کردند که چه بوی بدی! پیامبر خدا فرمود: «ما اَبْیَضَّ أَسْنانُهُ؛ چه دندان‌های سفیدی دارد!» یعنی بین این همه عیب و ایراد، روی سفیدی و زیبایی دندان‌های آن دست گذاردند. پیامبران همیشه حسن‌ها و زیبایی‌ها را می‌دیدند، مثبت نگر بودند و زبانشان جز به خیر و خوبی باز نمی‌شد.
منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدنمنم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
اما دربارة این خانم که اخلاق بدی داشته است، با این‌که در عبادت و شب زنده داری و روزه‌های مستحبی در اوج بوده است، فرمودند: «لا خَیْرَ فیها هِیَ مِنْ اَهْلِ النّارِ؛ خیری در این زن نیست، او اهل آتش است.»
یعنی این‌قدر بداخلاقی بد و مذموم است که هیچ نقطة روشن و سفیدی در شخص باقی نمی‌گذارد. همه را تبدیل به سیاهی می‌کند. بداخلاقی همة خوبی‌های انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ممکن است یک نفر اهل خیر باشد، با سخاوت باشد، اهل ذکر و دعا و عبادت باشد، ولی بداخلاقی همة خوبی‌های او را می‌سوزاند و جز خاکستر چیزی برایش باقی نمی‌ماند.

بدخلقی و فشار قبر

اشاره

یکی از آثار بداخلاقی فشار قبر است. البته اگر بداخلاقی شدید باشد، انسان را به قعر جنهم فرو می‌برد. اگر ضعیف باشد، موجب فشار قبر است. البته این فشار فشار روحی است، نه جسمی.

داستان سعد بن معاذ که از یاران و اصحاب بزرگ پیامبر خدا بوده است، بسیار تکان دهنده است.
سعد بن معاذ شخصیت بسیار فوق العاده‌ای بود. در میان اصحاب و یاران پیامبر خدا، کمتر کسی را می‌توان یافت که این‌قدر امتیاز داشته باشد.
سعد بن معاذ، سید انصار و بزرگ اهل مدینه و از یاران و حامیان پیامبر بود. وقتی به پیامبر ایمان آورد، قوم او همه ایمان آوردند. در جنگ بدر و احد به عنوان یک مجاهد بزرگ مطرح است.
در جنگ خندق به کتف او آسیب سختی وارد شد و مجروح شد. ضربه آن‌قدر کاری بود که خودش هم احساس کرد شهید می‌شود. گفت: خدایا، به من مهلت بده تا خفت و ذلت یهود بنی قریظه را به چشم خود ببینم. و همین‌طور هم شد. دعای او مستجاب شد. چون یهودیان مدینه پیمان شکنی کرده بودند و با مشرکین مکه برای جنگ با مسلمانان همدست شدند، همة آنان به قتل رسیدند.
سعد را به مدینه آوردند و در مسجد جای دادند. خود پیامبر خدا(ص) از سعد پرستاری می‌کردند؛ چون بسیار مورد علاقة پیامبر بود. سعد بعد از پانزده روز بر اثر جراحت شدید به شهادت رسید.

این حادثه برای پیامبر بسیار سخت بود. پیامبر پس از شهادت سعد خطاب به او فرمودند:
رَحِمَکَ اللهُ یا سَعْدُ فَلَقَدْ کُنْتَ شَجاً فِی حُلُوقِ الْکافِرینَ لَوْ بَقیتَ لَکَفَفْتَ الْعِجْلَ الّذی یُرادُ نَصْبُهُ فِی بَیْضَةِ الإسْلامِ کَعِجْلِ قَوْمِ مُوسی؛ ای سعد، خداوند تو را رحمت کند! به راستی تو استخوانی در گلوی کفار بودی، اگر زنده می‌ماندی، جلو گوساله‌ای، همچون گوسالهٔ قوم موسی که بناست در شهر مدینه نصب شود می‌گرفتی.
از فرمایش پیامبر خدا چنین بر می‌آید که سعد بن معاذ سد محکمی در برابر کفار بوده است. از سوی دیگر از مدافعین سرسخت و حامیان بزرگ ولایت امیرالمؤمنین(ع) به شمار می‌رفته است. اگر زنده بود، جلو غصب خلافت را می‌گرفت و نمی‌گذاشت نااهلان بر مسند خلافت پیامبر اکرم(ص) بنشینند و امیرالمؤمنین(ع) را خانه‌نشین کنند.

پیامبر خدا(ص) از غصب خلافت به نصب گوسالة سامری تعبیر فرموده‌اند. خداوند در قرآن فرموده است: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ؛ همة شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید.» در ذیل آیة شریفه، از قول رسول خدا(ص) چنین روایت شده است: هر حادثه‌ای که در امت‌های دیگر اتفاق افتاده است، در این امت هم اتفاق می‌افتد.

همسر حضرت موسی(ع) علیه جانشین حضرت موسی قیام کرد. در این امت هم عایشه علیه جانشین پیامبر خدا ایستاد و جنگ جمل به پا شد. در آن امت سامری بود و مردم را به گوساله‌پرستی کشید و زحمت‌های حضرت موسی را هدر داد. در این امت هم با غصب خلافت انحراف در دین ایجاد کردند. از دومی تعبیر به سامری شده و از اولی تعبیر به گوسالة این امت.

سخن پیامبر اشاره به همین مطلب است که اگر سعد زنده بود، از این انحراف جلوگیری می‌کرد. چون سعد سید و بزرگ مدینه بود و حرف اول را او می‌زد. و قطعاً از امیرالمؤمنین(ع) حمایت می‌کرد و مردم مدینه با او همراه می‌شدند و جلو غصب خلافت گرفته می‌شد و امیرالمؤمنین(ع) بیست و پنج سال خانه‌نشین نمی‌شد و حضرت زهرا(س) به شهادت نمی‌رسید.

سعد بن معاذ چنین موقعیت بلندی داشت، ولی تقدیر و مشیت الهی بر این بود که سعد به شهادت برسد.

مراسم تشییع و دفن سعد

مراسم تشییع سعد بسیار عجیب بود. پیامبر بدون عبا و با پای برهنه در تشییع سعد شرکت کردند. همة کارهای پیامبر از بالا کنترل شده است و همة وجودش عصمت است. حضرت گاهی سمت راست تابوت را می‌گرفتند و گاهی سمت چپ تابوت را تا به قبر رسیدند. شخصاً سعد را در قبر گذاردند و روی قبر را پوشاندند و روزنه‌های آن را پر کردند. آن‌گاه فرمودند:

اِنّی اَعْلَمُ اَنَّهُ سَیَبْلی وَ یَصِلُ الْبِلی اِلَیْهِ وَلکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ عَبْداً اِذا عَمِلَ عَمَلاً اَحْکَمَهُ؛ من می‌دانم که قبر کهنه می‌شود و بدن می‌پوسد، ولکن خداوند عزوجل بنده‌ای را که هرگاه کاری انجام دهد، محکم کاری می‌کند دوست دارد.

در روایتی از پیامبر خدا(ص) چنین نقل شده است:

اَسْرَقُ النّاسِ الّذی یَسْرِقُ مِنْ صَلاتِهِ؛ دزدترین مردم کسی است که از نماز خودش بدزدد.

کسی که از نمازش می‌زند، یا کم می‌گذارد، سارق است. هرکاری را باید کامل انجام داد. کسانی که از سر و ته کار می‌زنند، مسئول هستند. در تمام امور زندگی باید چنین باشیم. حتی در درست کردن قبر که کار پیش پا افتاده‌ای به نظر می‌آید، باید متعهدانه کار انجام داد.

پیامبر خدا سعد بن معاذ را دفن کردند، روی قبر را هم پوشاندند. مادر سعد که چنین افتخار بزرگی نصیب فرزند شهیدش شده بود، گفت:
یا سَعْدُ هَنیئاً لَکَ الجَنَّةَ؛ ای سعد، بهشت گوارایت باد!
مادر سعد حق داشت؛ چون افتخار کمی نیست که پیامبر بدون کفش و عبا در تشییع فرزندش شرکت کردند و بر فرزندش نماز گزاردند. در نماز برای میت طلب رحمت و مغفرت می‌کنند و پیامبر خدا(ص) چنین کردند و دعای پیامبر حتماً مستجاب است.
عظمت تشییع و احترام سعد، به مادر سعد این اجازه را داد که بگوید: بهشت گوارایت باد! الآن در روح و ریحان، در بهشت به سر می‌بری. اما با کمال تعجب، پیامبر در ذوق مادر سعد زدند و فرمودند:
یا اُمَّ سَعْدٍ مَهْ لا تَجْزِمی عَلی رَبِّکِ فَاِنَّ سَعْداً قَدْ اَصابَتْهُ ضَمَّةٌ؛ ای مادر سعد، این‌چنین محکم و قطعی قضاوت نکن که سعد مبتلا به فشار قبر شد.
یعنی ای مادر سعد، این چه حرفی است! مگر تو علم غیب داری و از عالم برزخ خبر داری! از کجا می‌دانی که سعد در بهشت است؟ چنین قرص و محکم سخن مگو که عذاب قبر به سراغ سعد آمده است.
چرا سعد با این همه سوابق درخشان و با این تشییع با عظمت به فشار قبر مبتلا شد؟ پیامبر خدا در عظمت تشییع سعد فرمودند:
اِنَّ المَلائِکَةَ کَانَتْ بِلا رِداءٍ وَ لا حِذاءٍ فَتَأَسَّیْتُ بِها؛ فرشتگان بدون عبا و کفش در تشییع سعد شرکت کردند. من هم به آن‌ها تأسی کردم.
اصحاب پرسیدند: علت این‌که شما گاهی سمت راست تابوت را می‌گرفتید و گاهی سمت چپ آن را چه بود؟ فرمودند:
کانَتْ یَدی فی یَدِ جَبْرئیلَ علیه السلام آخُذُ حَیْثُ یَأخُذ؛ دست من در دست جبرئیل بود. او هر جای تابوت را می‌گرفت، من هم همانجا را می‌گرفتم.
حضور فرشتگان در نماز و تشییع جنازة سعد شگفت‌آور بود، به طوری که پیامبر خدا(ص) فرمودند:
لَقَدْ وافی مِنَ المَلائِکَةِ لِلصَّلاةِ عَلَیْهِ تِسْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ وَ فِیهم جَبْرئیلُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ فقلتُ: یا جَبْرئیلُ بِما اسْتَحَقَّ صَلاتَکُمْ عَلَیْه؟ قال: بِقرائِةِ «قُلْ هُوَ الله اَحَدٌ» قائِماً وَ قاعِداً وَ راکِباً و ماشِیاً و ذاهِباً و جائیاً؛ نماز بر جنازة سعد مملو از فرشتگان بود. نود هزار فرشته که جبرئیل در میان آن‌ها بود، بر جنازة سعد نماز گزاردند. از جبرئیل پرسیدم: دلیل این‌که این همه فرشته بر سعد نماز خواندند چه بود؟ جبرئیل گفت: این مقام سعد به خاطر قرائت سورة مبارکة «قل هو الله احد» بود که در حال ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در حال رفتن و برگشتن همواره تلاوت می‌کرد.

چنین مراسم تشییعی عجیب است! در جایی نیامده است که پیامبر بدون عبا و با پای برهنه به تشییع کسی رفته باشند. نود هزار فرشته در نماز سعد موج می‌زد که جبرئیل در میان آن‌ها بود. این فرشتگان در تشییع سعد شرکت کردند. دست پیامبر در دست جبرئیل و زیر تابوت سعد بود. چنین نمازی، چنین تشییعی و چنین موقعیتی برای کسی اتفاق نیفتاده است.

اما چرا با همة این اوصاف سعد دچار فشار قبر شد. اصحاب از پیامبر خدا(ص) پرسیدند: یا رسول الله، شما فرمان دادید سعد را غسل دادند. بر او نماز خواندید. او را در قبر گذاردید و لحد قبر او را چیدید. آن‌گاه فرمودید: «اِنّ سَعْداً اَصابَتْهُ ضَمَّةٌ؛ به راستی که سعد مبتلا به فشار قبر شد.» علت چه بود؟ سعدی که حامی ولایت بود، استخوانی در گلوی کفار بود، مجاهد بزرگ بود، جانباز و شهید راه خدا بود. پیامبر دربارة علت این فشار قبر فرمودند:

اِنَّهُ کان فِی خُلْقِهِ مَعَ اَهْلِهِ سُوءًا؛ با خانواده‌اش کمی بداخلاق بود.

از یکی از بزرگان پرسیدم: سعد بن معاذ با این همه ویژگی، با آن تشییع با عظمت که نود هزار فرشته همراه جبرئیل در کنار پیامبر خدا او را تشییع کردند. سعدی که پیامبر بر او نماز خواند، برایش دعا کرد، با این وجود چرا مبتلا به فشار قبر شد؟ فرمودند: چون بداخلاقی حق‌الناس است. دل‌هایی را شکسته است که آن دل هنوز ناراحت است.

اگر سعد از آن‌ها حلالیت طلبیده بود و دل‌هایشان را صفا داده بود و چاله‌ها را پر کرده بود، قطعاً فشار قبر نداشت، ولی گوشه‌های دل خانواده پکر بوده است. آن پکری موجب فشار قبر شده است.

الَّذینَ آمَنوا وَلَمْ یَلْبَسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِکَ لَـهُمُ الأمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ؛ کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود راً با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آنِ آن‌هاست و آن‌ها هدایت یافتگان‌اند.

خداوند برای ایمانی که نجات‌بخش باشد، شرط گذارده است و آن شرط ظلم نکردن است. خیلی باید مواظب بود. بداخلاقی هم ظلم است. هم ظلم به خود و هم ظلم در حق دیگران. بداخلاقی هم اعمال خوب انسان را ضایع می‌کند و هم موجب فشار قبر می‌شود.

مرحوم آیت الله سیبویه می‌فرمودند: خانم من علویه بود و برایم فرزندان زیاد آورد. چند سال آخر عمرش نابینا بود. کمر بستم و به خاطر خدا در این مدت در خدمت این خانم بودم.
خدمت مهم است، ولی مهم‌تر از آن این است که خدمت‌هایمان را آتش نزنیم. ایشان می‌فرمود: مرتب دعا می‌کردم که خدایا، نکند من گاو نُه مَن شیرده باشم! در این چند سال، همهٔ دغدغهٔ من همین مطلب بود که مثل گاوی که نه من شیر می‌دهد، ولی آخر کار یک لگد به ظرف شیر می‌زند و همه را ضایع می‌کند، نباشم. کاری نکنم که اجرم ضایع شود. مبادا با او تندی یا بداخلاقی کنم. خدا هم توفیق داد که ظرف این مدت در خدمت ایشان باشم.
باید مواظب بود که کارهای ارزشمند خودمان را با منت و آزار و اذیت و تندی و بداخلاقی هدر ندهیم. مراقب اخلاق خود باشیم.
خداوندا، به همهٔ ما اخلاق پسندیده عنایت بفرما!

جلسه چهارم

اشاره

اِنَّ الْعَبْدَ لَیَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظیمَ دَرَجاتِ الآخِرَةِ وَ شَرَفَ المَنازِلِ وَ اِنَّهُ لَضَعیفُ الْعِبادَةِ؛ بی‌گمان بنده با حسن خلقش به درجات بلند و منازل شریف آخرت نایل می‌شود، هر چند در عبادت ضعیف باشد.

سنگینی میزان اعمال

میزان اعمال یکی از مواقف بسیار مهم در روز قیامت است. در آن موقف اعمال انسان سنجیده و ارزش‌گذاری می‌شود. برخی از چیزها موجب می‌شود که میزان حسنات انسان سنگین شود. وجود آن‌ها انسان را مایه‌دار می‌کند. در حقیقت میزان در وجود خود انسان است. یعنی با وجود آن چیزها انسان رشد و کمال پیدا می‌کند و ارزش وجودی او افزایش می‌یابد.

محبت و ولایت اهل‌بیت: ، تسبیحات اربعه، حسن خلق و صلوات بر محمد و آل محمد از اموری است که میزان حسنات انسان را سنگین می‌کند. از رسول خدا(ص) چنین روایت شده است:

خَمْسٌ ما اَثْقَلَهُنَّ فِی الْمیزانِ سُبحان اللهِ وَ الحَمْدُ لله وَلا اله اِلّا الله وَ اللهُ اَکبرُ وَ الوَلَدُ الصّالح یُتَوَفّی لِمُسْلِمٍ فَیَصْبرُ وَ یَحْتَسِبُ؛ پنج چیز است که در میزان اعمال بسیار سنگین و ارزشمند است: «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر» و فرزند صالح مسلمانی که از دنیا رفته و او در مرگش صبر نموده و به حساب خدا گذارده است.

ما یُوضَعُ فِی میزانِ امْرِیءٍ یَوْمَ القیامَةِ اَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الخُلْقِ؛ در روز قیامت چیزی بهتر و برتر از حسن خلق در میزان انسان نهاده نمی‌شود.

از امام محمد باقر(ع) نیز چنین نقل شده است:

اَثْقَلُ ما یُوضَعُ فِی المیزانِ یَوْمَ القیامَةِ الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ و اهل‌بیتهِ؛ سنگین‌ترین چیزی که روز قیامت در میزان گذارده می‌شود، صلوات بر محمد و اهل‌بیت اوست.

کمبود اخلاق

بداخلاقی پدیده‌ای است که همهٔ خوبی‌ها را از بین می‌برد. اگر کم باشد، با فشار قبر جبران می‌شود، و چنانچه زیاد باشد، انسان را جهنمی می‌کند.
اگر می‌بینیم در روایات، بهشت و جهنم منوط به اخلاق خوب و بد است، این حاکی از اهمیت اخلاق است. حسن خلق را باید به عنوان یک امر واجب تلقی کرد، بلکه از نماز و روزه و خمس و زکات و حج هم واجب‌تر است. کسانی که با امامان، دشمنی کردند و آن‌ها را به شهادت رساندند، همه اهل نماز بودند. روزه می‌گرفتند، حج می‌رفتند و نماز جمعه می‌خواندند.
آنچه آنان را به این رذالت کشاند، کمبود اخلاق بود. اگر یک صفت اخلاقی در آن‌ها بود، آیا می‌توانستند این کارها را انجام دهند؟ اگر رحم و گذشت داشتند، آیا می‌توانستند به چنین فجایعی دست بزنند؟ اگر سخاوت داشتند، آیا می‌توانستند آب ندهند؟ آن‌ها از نظر اخلاقی در تنگنا بودند.

تمام احکام و واجبات مقدمة اخلاق و صفات خوب است. مرحوم فیض کاشانی از احکام تعبیر به فقه اصغر می‌کند و از اخلاق تعبیر به فقه اکبر. نماز با همة گستردگی و آداب و شرایط و فضیلتش برای این است که ادب و تواضع بیاورد. فاطمة زهرا(س) در خطبة فدکیه می‌فرمایند:
فَجَعَلَ اللهُ الإیمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرکِ وَ الصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ مِنَ الْکِبْرِ وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نَماءً فِی الرِّزْقِ وَ الصّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ وَ الحَجَّ تَشییداً لِلدّینِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر و پاک شدن قلوب شما از شرک، و نماز را برای پیراستن شما از کبر، و زکات را برای پاکی جان و زیاد شدن رزق، و روزه را برای پایداری اخلاص، و حج را برای برپا داشتن دین قرار داد.
نظیر این روایت نیز از رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است. نماز تکبر و نخوت را از انسان می‌زداید و تواضع و خضوع به بار می‌آورد و سجده اوج خضوع در برابر پروردگار است. روزه صبر و اراده را در ما تقویت می‌کند و اخلاص را پایدار می‌سازد. زکات جان آدمی را از تعلقات دنیوی پاک و مطهر می‌کند.
و فلسفة مهم حج برپایی دین در زندگی انسان و خود شکستگی و از خود بیرون آمدن است. همین‌که باید لباس‌ها و مظاهر دنیوی را از تن بیرون کرد و با یک لنگ و حوله به سر برد، تعین‌ها و تشخص‌ها شکسته می‌شود. هنگامی که انسان در سعی با پای برهنه هروله‌کنان حرکت می‌کند؛ کبر و نخوت او فرو می‌ریزد. امام صادق(ع) فرمودند:
ما مِنْ بُقْعَةٍ اَحَبُّ اِلَی اللهِ مِنَ المَسْعی لِاَنَّهُ یُذَلُّ فیها کُلُّ جَبّارٍ؛ نزد خداوند هیچ مکانی محبوب‌تر از محل سعی نیست؛ چرا که هر گردنکشی در آن خوار می‌شود.
یعنی تجبّر و گردنکشی انسان در هم می‌شکند و نفسی ذلیل و افتاده پیدا می‌کند.
امر به معروف و نهی از منکر صفت خیرخواهی را در انسان افزایش می‌دهد. چنان‌که در خطبة فدکیه به آن اشاره شده است:
وَ الأمْرَ بِالمَعروفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ؛ و امر به معروف را برای مصلحت و خیرخواهی همگان قرار داد.
خمس و زکات دست دهندگی و سخاوت به وجود می‌آورد و انسان را از صفت بخل پاک می‌کند. امام عصر(ع) فرمودند:
وَ اَمّا اَمْوالُکُمْ فَلا نَقْبِلُها اِلّا لِتَطَهَّرُوا؛ اما اموال شما را نمی‌پذیریم، مگر برای این‌که شما پاک شوید.

کسی که سخاوت ندارد، هیچ ندارد. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
خَلَّتانِ لا تَجْتَمِعانِ فی قَلْبِ مُؤْمِنٍ سُوءُ الخُلْقِ وَ الْبُخْلُ؛ دو خصلت است که در قلب مؤمن جمع نمی‌شود: بداَخلاقی و بخل.
یعنی کسی که دارای این دو خصلت باشد، مؤمن نیست.

انسان ذاتاً همیشه به دنبال بهترین‌هاست. از رفیق بهترین آن‌ها را می‌خواهد. به دنبال بهترین همسر است. از کتاب، از استاد، از شغل، از مسکن به دنبال بهترین‌هاست. اگر در گزینش‌ها هم بهترین‌ها را انتخاب می‌کرد، این‌قدر درجا نمی‌زد، یا عقب گرد نمی‌کرد. عیب ما این است که به آنچه هست بسنده می‌کنیم. اگر دیدیم چیزی یک مقدار بهتر است، باید به دنبال آن باشیم و گرنه به خودمان ظلم کرده‌ایم.
به قول حاج آقای دولابی: باید از گوسفندان یاد بگیریم. وقتی برای آب خوردن بر سر نهر یا چشمه‌ای می‌روند، بالای چشمه و نهر که آبش زلال‌تر است را انتخاب می‌کنند و از یکدیگر برای رسیدن به آب بالاتر پیشی می‌گیرند.
اکنون که باید به دنبال بهترین‌ها باشیم و از هر چیزی بهترین آن را برگزینیم، سؤال اینجاست که بهترین خوبی‌ها چیست؟ امام حسن مجتبی(ع) در حدیثی زیبا این پرسش را پاسخ می‌دهند:
اِنَّ اَحْسَنَ الحَسَنِ الخُلْقُ الحَسَنِ؛ بی‌تردید بهترین و زیباترین خوبی‌ها و زیبایی‌ها خلق زیباست.
خود امام حسن و امام حسین(س) هم مظهر خلق حسن بودند. ما نیز باید پیرو آن بزرگواران باشیم.

ما نباید خشک مقدس و عبادتی باشیم، بلکه باید ولایتی و اطاعتی باشیم. هم حرف گوش کنیم و هم دنباله‌رو اهل‌بیت: باشیم. باید با محبت و ولایت اهل‌بیت: زندگی کنیم.
عبادت بدون ولایت و پیروی از سیره و اخلاق اهل‌بیت: ارزشی ندارد، بلکه انسان را سرنگون می‌کند. به ما فرموده‌اند: عبادت و اطاعت. شیطان عبادت داشت، ولی اطاعت نداشت. دیدید که چهار هزار سال عبادت کرد، ولی چون اطاعت و انقیاد نداشت، سرنگون شد. تکبر و خود برتربینی، او را به زمین زد. به عبادت خودش مغرور شد. در این‌باره از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:
اِلإسْتِکْبارُ هُوَ اَوَّلُ مَعْصیةٍ عُصِیَ اللهُ بِها. قال علیه السلام: فَقال اِبلیسُ رَبِّ اُعْفُنی مِنَ السّجودِ لآدَمَ وَ اَنَا اَعْبُدُکَ عِبادَةً لَم یَعْبُدْکَها مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ فَقالَ جَلَّ جَلالُهُ لا حاجَةَ لی فی عِبادَتِکَ اِنّما عِبادتی مِنْ حَیْثُ اُریدُ لا مِنْ حَیْثُ تُریدُ؛ تکبر ورزیدن نخستین معصیتی بود که خداوند به وسیلة آن معصیت شد. حضرت فرمودند: (آن‌گاه که خداوند به فرشتگان به سجد بر آدم فرمان داد،) ابلیس گفت: پروردگارا! مرا از سجده بر آدم معاف بدارد. به جای آن به گونه‌ای عبادت خواهم کرد که هیچ فرشتة مقرب و پیامبر مرسلی تو را آن‌گونه عبادت نکرده باشد. خداوند فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. عبادت من باید به گونه‌ای باشد که من می‌خواهم، نه به گونه‌ای که تو می‌خواهی.

ابلیس گفت: به جای سجده چند هزار سال برای تو عبادت می‌کنم و زیر بار فرمان خدا نرفت؛ چون خود را برتر از آدم می‌دید. در صورتی که چنین نبود. باید در برابر بهتر از خودش تسلیم می‌بود. اگر کسی بهتر از ما می‌فهمد، باید کار را به او واگذاریم. آنچه شیطان را زمین زد، این بود که در برابر برتر از خود تواضع نکرد و تسلیم نشد.

حضرت آدم برتر بود. ملائکه همه سجده کردند، اما شیطان سجده نکرد. به خدا گفت: من به جای سجده بر آدم، چندین هزار سال عبادت می‌کند و خداوند چه زیبا به او جواب داد: «عِبادَتی مِنْ حَیْثُ أُریدُ لا مِنْ حیثُ تریدُ؛ عبادت من باید آن طور که من می‌خواهم باشد، نه آن طور که تو می‌خواهی».

تو می‌خواهی نفس‌پرست باشی، به دنبال خواهش دلت هستی. برخی افراد هم چنین‌اند. دلشان خوش است که ما این مقدار نماز شب خوانده‌ایم. زیارت عاشورا خوانده‌ایم. این‌قدر ذکر گفته‌ایم. اما آیا خدا را هم راضی کرده‌اید! خدا می‌گوید: آنچه را من به تو می‌گویم، گوش بده. الآن بچه شما بیمار است، ذکر و دعا را کنار بگذار و او را به دکتر ببر.

یکی از شاگردان مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد انصار از قول ایشان نقل می‌فرمود: همسرم بیمار و در بستر خوابیده بود. من هم مشغول ذکر و دعا بودم و حال عجیبی پیدا کرده بودم. در اوج دعا و حال بود که خانمم گفت: به من آب بده.
انسان سر بزنگاه امتحان می‌شود. باید ببینیم وظیفة ما چیست؟ بندة حالیم یا بندة خدا؟ باید مواظب باشیم حال‌پرست و نفس‌پرست نباشیم. بسیاری افراد نفس‌پرست‌اند. یعنی عادت کرده‌اند که نماز اول وقت و به جماعت بخوانند. ان شاء الله این‌ها از روی عادت نباشد، بلکه بر اساس فرمان خدا باشد. باید ببینیم الآن خدا از ما چه می‌خواهد.
گاهی برای افطار میهمان دعوت کرده‌اند و تا آقا نیاید هیچ کس دست به غذا نمی‌برد. او می‌خواهد نماز اول وقت بخواند، ولی نمی‌داند آهِ چند شکم بالای سر اوست و او را سرنگون می‌کند. خداوند به او می‌گوید: چند نفر منتظرند. اول برو سر سفرة غذا و بعد نماز بخوان. این نفس‌پرستی است، خداپرستی نیست. خداپرست کسی است که عادت و رسمش را برای خدا به هم بزند.
مرحوم انصاری می‌فرمود: در اوج حالم بودم. اگر بروم دنبال آب دادن به همسرم، حال به هم می‌خورد. گفتم: باید دید خدا چه می‌خواهد. این امتحان الهی است.
گاهی بچه از مدرسه خسته و گرسنه آمده است. داد می‌زند من غذا می‌خواهم. مادر، بچه را رها می‌کند و سر نماز می‌رود. این بچه نمازهای او را می‌خورد.
باید وظیفه را شناخت و بر اساس وظیفه عمل کرد. نه این‌که بگوییم اگر کاری که خدا می‌خواهد انجام بدهم، عادتم به هم می‌خورد. مواظب باشیم عادت‌پرست و نفس‌پرست نباشیم. به خیال این‌که داریم عبادت خدا را می‌کنیم، فرمان خدا را پشت پا نزنیم.

چیزی که شیطان را به زمین زد، نفس پرستی بود. خدا به او فرمود: تو حرف مرا قبول می‌کنی، یا حرف خودت را. شیطان گفت: حرف خودم را. خدا هم گفت: من قبول نمی‌کنم. من عبادت چند هزار سال نمی‌خواهم، فقط یک سجده به آدم کن.
در تاریخ آمده است که حضرت نوح(ع) وساطت کرد که شیطان توبه کند و برگردد. خداوند فرمود: من حرفی ندارم، همة کارهای قبل او را قلم می‌گیرم. «اَنَّ تَوْبَتَهُ اَنْ یَأتِیَ قَبْرَ آدَمَ فَیَسْجُدَ لَهُ؛ فقط توبة او این است که برود و به قبر حضرت آدم سجده کند.» حضرت نوح(ع) این مطلب را به شیطان گفت. شیطان هم تأملی کرد و گفت: «اَمّا اَنَا لَمْ اَسْجُدْ لَهُ حَیّاً اَسْجُدُ لَهُ مَیِّتاً؛ اما من به هنگامی که زنده بود به خودش سجده نکردم، اکنون که مرده است به او سجده کنم؟!» زیر بار نرفت. بت شیطان و گردنه او همین است.

تخلق به اخلاق الهی

اگر اخلاقِ خوب آمد، همه خوبی‌ها هم هست. «احسن الحسن» خیلی عجیب است. یعنی در اخلاق خوب، نماز شب هست، تلاوت قرآن، ذکر و دعا و همه خیرها هست.

اساس صحت عبادات ما، تقرب الی الله است. یعنی عبادت باید قربة الی الله باشد تا بتوان به آن عبادت گفت. قرب به خدا، یعنی نزدیک شدن به خدا. این قرب یک قرب معنوی است. یعنی از نظر صفات به خداوند نزدیک شویم. خداوند بخشنده است، ما هم بخشنده باشیم. خدا اهل گذشت است، ما هم گذشت کنیم. خداوند جواد است، ما هم با سخاوت باشیم. خداوند مظهر صفات پسندیده است، ما هم این‌چنین باشیم. قرب یعنی صفات خدا در ما تجلی پیدا کند. بنابراین، مقصد همهٔ عبادات، تخلق به اخلاق الهی است.

امام صادق(ع) فرمودند:
اِنَّ حُسْنَ الخُلْقِ یَبْلُغُ بِصاحِبِهِ دَرَجَةَ الصّائِمِ القائِمِ؛ به راستی که حسن خلق صاحبش را به درجهٔ انسان روزه‌دار و شب زنده‌دار می‌رساند.
لازم نیست خودتان را در عبادت خسته کنید. اخلاق و صفات خوب را در خود پیاده کنید تا به مرتبه و درجهٔ روزه‌داران و نمازگزاران و شب‌زنده‌داران برسید. به آدم خوش‌اخلاق ثواب کسی را می‌دهند که تا صبح عبادت می‌کند، هر روز روزه می‌گیرد و در میدان جهاد مشغول نبرد است. امام صادق(ع) فرمودند:
اِنَّ اللهَ تبارَکَ و تعالی لَیُعْطی الْعَبْدَ مِنَ الثَّوابِ عَلی حُسْنِ الخُلْقِ کَما یُعطی المُجاهِدَ فی سبیلِ اللهِ یَغْدُو عَلَیْهِ و یَروحُ؛ به راستی خداوند تبارک و تعالی ثوابی را که بر حسن خلق به بنده می‌دهد، مانند ثواب کسی است که هر صبح و شام در راه خدا جهاد کند.
با برخورد خوب با خانواده، پدر، مادر، دوستان، و با معاشرت‌های نیکو با مردم و اجتماع، ثواب تمام مستحبات را در نامهٔ اعمالتان می‌نویسند.
در روایت دیگر از نبی اکرم(ص) چنین نقل شده است:
اِنَّ الْعَبْدَ لَیَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظیمَ دَرَجاتِ الآخِرَةِ وَ شَرَفَ المَنازِلِ وَ اِنَّهُ لَضَعیفُ الْعِبادَةِ؛ بی‌گمان بنده با حسن خلقش به درجات بلند و منازل شریف آخرت نایل می‌شود، هر چند در عبادت ضعیف باشد.
ما سوراخ دعا را گم کرده‌ایم. درجات بلند و منزل‌های با شرافت آخرت برای کسی است که خوش‌اخلاق است. هر چند زیاد اهل مستحبات نیست و عبادت‌های ظاهری کم دارد، ولی در عوض نرم، ملایم، اهل ملاطفت و محبت و با گذشت است.

لذت خوش‌اخلاقی

حسن خلق، هم بهشت دنیا و هم بهشت آخرت است. به فرض اگر کسی اعتقادی هم به آخرت نداشته باشد و بخواهد زندگی دنیایش شیرین و لذت بخش باشد، کلید آن حسن خلق است. امیرالمؤمنین(ع) در آخرین روزهای عمر شریفشان هنگامی که از ضربت ابن ملجم در بستر بودند، در برخی از مواعظشان فرمودند:

وَلا عَیْشَ اَلذُّ مِنْ حُسْنِ الخُلقِ؛ در زندگی چیزی لذیذتر از حسن خلق نیست.

اگر می‌خواهیم هم در دنیا خوش باشیم و هم در آخرت، باید اخلاق خوب داشته باشیم. بشر ذاتاً به دنبال خوشی می‌گردد. پول و مقام و منزل را برای خوشی خودش می‌خواهد. می‌خواهد کیف کند، لذت ببرد، راحت باشد. امام فرمودند: لذتی بالاتر از خوش‌اخلاقی نیست. امامان ما واقعیت‌ها را بیان می‌کنند. خودشان طعم آن را چشیده‌اند.

وقتی دو نفر با هم مهربان‌اند، همدیگر را دوست دارند، چقدر لذت بخش است! خانواده‌ای که در آن صلح و صفا و صمیمیت حاکم است، مهر و محبت حاکم است، چقدر آرام‌بخش و گواراست. هیچ لذتی بالاتر از خوش‌اخلاقی نیست. چقدر اطرافیان انسان از خوش‌اخلاقی او لذت می‌برند! چقدر از آرامش و لطافت خودش کیف می‌کند!

یک پدر خوش‌اخلاق، یک روحانی خوش‌اخلاق، یک معلم خوش‌اخلاق، یک کاسب خوش‌اخلاق، یک پزشک خوش‌اخلاق، یک اداری خوش‌اخلاق، چقدر مردم را به سوی خود جلب می‌کند. چقدر دوست و حامی برای خود درست می‌کند. چقدر از معاشرت با او لذت می‌برند.

آن مرد شامی به خدمت امام حسن(ع) رسید و شروع به اهانت کرد. از نظر فقهی اگر کسی به امام(ع) اهانت کند، واجب القتل است. اما حضرت سکوت کردند و پاسخ او را ندادند. وقتی اهانت‌های او تمام شد، امام(ع) به طرف او آمدند. سلام و تبسم کردند و فرمودند:

ای پیر مرد، گمان می‌کنم شما در این شهر غریب هستید. شاید امر بر شما مشتبه شده است. اگر می‌خواهی خشنود شوی، تو را خشنود می‌کنیم. اگر چیزی درخواست کنی، به تو عطا می‌کنیم. اگر راهنمایی می‌خواهی، تو را راهنمایی می‌کنیم. اگر می‌خواهی بارت را حمل کنیم، بارت را حمل می‌کنیم. اگر گرسنه‌ای، به تو غذا می‌دهیم. اگر لباس نداری، به تو لباس می‌دهیم. اگر محتاجی، تو را بی‌نیاز می‌کنیم. اگر جا نداری به تو جا می‌دهیم. اگر حاجتی داری، بر آورده می‌کنیم. اگر زاد و راحلة خودت را به سوی ما حرکت بدهی و تا زمانی که می‌خواهی به شهرت برگردی میهمان ما باشی بهتر است؛ چون ما محلی وسیع و آبرویی زیاد و مال بسیار داریم.

آن مرد شامی وقتی این همه گذشت و لطف و مهر و محبت را دید، گریست و گفت: شهادت می‌دهم که تو خلیفة خدا در روی زمینی و خداوند بهتر می‌داند که رسالتش در کجا قرار بدهد. بعد گفت:

کُنْتَ اَنْتَ وَ اَبوکَ اَبْغَضُ خَلْقِ اللهِ اِلَیَّ وَ الآنَ اَنْتَ اَحَبُّ خَلْقِ اللهِ اِلَیَّ؛ پیش از این تو و پدرت در نزد من مبغوض‌ترین خلق خدا بودید و الآن تو نزد من محبوب‌ترین خلق خدا هستی.

و پس از آن راحله خود را به سوی امام حرکت داد و تا زمانی که می‌خواست به دیار خودش برگردد، میهمان حضرت بود و یکی از دوستان اهل‌بیت: شد.

احیای نفوس

واقعاً امامان ما مظهر خُلق الهی بودند. این‌چنین برخوردی برای غیر امام قابل تصور نیست. امام با یک حرکت اخلاقی، از یک دشمن اهل‌بیت یک دوست واقعی ساختند. این خودش می‌تواند در شام یک مبلغ برای اهل‌بیت: باشد.

وَ مَنْ اَحْیاها فَکَاَنَّما اَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً؛ هر کس انسانی را زنده کند، چنان است که گویی همة مردم را زنده کرده است.

انسان اگر کمی تحمل و سعه صدر داشته باشد، می‌بینید که چقدر خیر در آن خوابیده است. چقدر نفوس احیا می‌شود. این خیلی مهم است که گفت: من وقتی به مدینه آمدم دشمن‌ترین افراد در نظرم شما بودید و الآن عزیزترین و محبوب‌ترین افراد در دل من شمایید. این نتیجة یک اخلاق پسندیده و یک برخورد خوب است.

اصلاح درون

انسان باید در کسب فضائل اخلاقی اهتمام بورزد و روز به روز بر نیکی‌ها و زیبایی‌های اخلاق و رفتارش بیفزاید. اگر درون مایهٔ اخلاقی انسان اصلاح شود، همه چیز درست می‌شود. ما نباید به تعریف دیگران قانع باشیم و فقط به این فکر کنیم که دیگران دربارهٔ ما چه قضاوت می‌کنند. باید درون را اصلاح کرد. رذائل اخلاقی را بیرون ریخت. این به انسان نفع می‌بخشد و او را به رشد و کمال می‌رساند، نه حرف مردم و قضاوت آنان. انسان باید واقعیت را در نظر بگیرد و روی واقعیت‌ها فکر کند.

امام هفتم(ع) خطاب به هشام، یکی از برجسته‌ترین شاگردانش، سخنان زیبایی دارند. مستمع و مخاطب کلام امام(ع) در نوع سخنان، و بلندی آن مدخلیت دارد. پیامبر خدا(ص) فرمودند:
اِنّا مَعاشِرَ الاَنبیاءِ اُمِرْنا اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ ما گروه انبیا فرمان داده شدیم که به اندازة عقل‌های مردم با آنان سخن بگوییم.
و هشام بن حکم یکی از اصحاب بزرگ ائمه: و دارای فهم بلندی است. امام(ع) در این بیان به هشام می‌فرمایند: ملاک کار تو واقعیت‌ها باشد.
یا هِشامُ لَو کانَ فِی یَدِکَ جَوْزَةٌ وَ قالَ النّاسُ فِی یَدِکَ لُؤْلُؤَةٌ ما کانَ یَنْفَعُکَ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّها جَوْزَةٌ وَلَوْ کانَ فی یَدِکَ لُؤلُؤَةٌ وَ قالَ النّاس إنَّها جَوْزَةٌ ما ضَرَّکَ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّها لُؤلُؤةٌ؛ ای هشام، اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند: در دست تو یک لؤلؤ است، به حال تو سودی نمی‌بخشد، در صورتی که تو می‌دانی آن فقط یک گردو است. و اگر در دست تو یک لؤلؤ باشد و مردم بگویند آن یک گردو است، و تو خودت می‌دانی که آن یک لؤلؤ است، ضرری به حال تو ندارد.
بیشتر ما به دهن مردم نگاه می‌کنیم، منتظریم ببینیم مردم چه می‌گویند و آن را به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم و این اشتباه بزرگی است.
اگر کسی به شما بگوید تو نفهم هستی، در حالی که شما نفهم نیستی، با حرف آن نفهم نمی‌شوی. و اگر همة مردم بگویند: شما عالم هستی و من عالم نباشم. با حرف مردم عالم نمی‌شوم. با حرف مردم واقعیات عوض نمی‌شود.
مگر به پیامبر خدا نگفتند کذّاب و ساحر و مجنون است. بالاترین تهمت‌ها را به آن حضرت زدند، ولی این تهمت‌ها واقعیت را عوض نکرد و نمی‌کند.

مصیبتی نیست جز این‌که سخت‌ترین آن‌ها به اهل بیت: رسیده است؛ تهمت‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها. وقتی شخصیت مهم است، کوچک‌ترین اهانت هم به او بسیار بزرگ است. بی‌احترامی به مردان الهی و امامان: بزرگ‌ترین اهانت‌هاست، چه رسد به این‌که بزرگ‌ترین اهانت‌ها را به بزرگ‌ترین شخصیت عالم هستی بکنند.

شاید یک بعد این مصیبت‌هایی که بر اهل بیت: وارد شده است، این است که مصائب بر شیعیان آنان آسان شود. امام باقر(ع) در این‌باره فرمودند:

اِنْ اُصِبْتَ بِمُصیبَةٍ فِی نَفْسِکَ اَوْ فِی مالِکَ اَوْ فِی وُلْدِکَ فَاذْکُرْ مُصابَکَ بِرَسُولِ الله(ص) فَاِنَّ الخَلائِقَ لَمْ یُصابُوا بِمِثْلِهِ قَطُّ؛ اگر به مصیبتی در جانت یا مالت یا فرزندت گرفتار شدی، مصیبت رسول خدا(ص) را یاد آور؛ زیرا هیچ‌کس از مخلوقات همانند او مصیبت ندید.

خود وجود گرامی پیامبر هم فرمودند:

مَنْ عَظُمَتْ عِنْدَهُ مُصیبَةٌ فَلْیَذْکُرْ مُصیبَتَهُ بِی فَاِنَّها سَتَهُونُ عَلَیْهِ؛ هرکس مصیبتش بزرگ شد، مصیبت مرا به یاد آورد تا آن مصیبت بر او سهل و آسان شود.

همهٔ مصائب در برابر مصائبی که به حضرت زهرا(س) و امام حسین و اهل‌بیتش در کربلا وارد شد، هیچ است. ما باید خجالت بکشیم که بگوییم مصیبت دیده‌ایم، یا مشکل داریم.

جاذبة حسن خلق

یکی از عواملی که محبوبیت ایجاد می‌کند و محبت انسان در قلوب دیگران وارد می‌شود، حسن خلق است. حسن خلق جلب محبت می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ کَثُرَ مَحِبُّوهُ وَ آنَسِتِ النُفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکوست، دوستانش زیادند. و دیگران با او انس و الفت می‌گیرند.
همه به دنبال آدم‌های خوش‌خلق‌اند. یک کاسب خوش‌اخلاق مشتری‌هایش زیاد می‌شوند. یک روحانی خوش‌اخلاق، همه جذبش می‌شوند. مسجدی که در آن نماز می‌خواند، آباد است. کسی که خوش‌اخلاق باشد، دوستانش زیاد می‌شوند و با او انس می‌گیرند و احساس آرامش می‌کنند.

ان شاء الله با خانواده، همسر و فرزندان خود رفیق و دوست باشید.
خداوند آیت الله بهاءالدینی را رحمت کند! بسیار سفارش می‌کردند که پدر و مادرها با بچه‌هایشان دوست باشند. معلم‌ها با شاگردانشان دوست باشند. بیش از هر چیز برای یک زن و شوهر رفاقت مهم و کارساز است. بسیاری از خانم‌ها نمی‌توانند عقده‌هایشان را به شوهرانشان بگویند. بسیاری از آقایان نمی‌توانند حرف دلشان را به خانمشان بگویند. و این بسیار بد است.
از اهل دلی پرسیدند: اسم عظم خدا چیست؟ گفت: «یا رفیق». از خدا رفیق‌تر کیست؟ آخرین اسم از اسم‌های خداوند که در دعای مشلول می‌خوانیم، «یا رفیق و یا شفیق» است.
یعنی اگر با خدا رفیق شدی، همهٔ مشکلات شما حل خواهد شد. اگر با خانواده و خلق خدا رفیق شدی، مشکلی در زندگی باقی نخواهد ماند. چون با هم یگانه می‌شوید. رفاقت یعنی یگانه شدن.

ملایمت و نرمی

کسانی که نرم و ملایم‌اند، با ملاطفت و مهربان‌اند، سخت نمی‌گیرند. انسان فطرتاً به آن‌ها متمایل می‌شود. دوستشان دارد. این چیزی است که خداوند در نهاد انسان قرار داده است. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
مَنْ لانَتْ کَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مُحَبَّتُهُ؛ کسی که در سخن گفتن نرم و ملایم است، محبت و دوستی با او واجب است.
اگر یک روحانی نرم و ملایم، یک کاسب نرم و ملایم دیدید، قهراً به طرف او جذب می‌شوید. محبت او در دل شما می‌افتد. شاید این وجوب قهری و تکوینی باشد. یعنی انسان قهراً به او گرایش پیدا می‌کند. این از ذاتیات انسان است.
خداوند به همهٔ ما ایمان و اخلاق حسنه عنایت بفرماید!

جلسه پنجم

اشاره

السَّخِیُّ الحَسَنُ الخُلْقِ فی کَنَفِ اللهِ لا یَتَخَلَّی اللهُ عَنْهُ حَتّی یُدْخِلُهُ الجَنَّةَ وَ ما بَعَثَ اللهُ نبیّاً اِلّا سَخِیّاً وَ ما زَالَ اَبی یُوصینی بِالسَّخاءِ وَ حُسْنِ الخُلْقِ حَتّی مَضی؛ انسان با سخاوت و خوش‌اخلاق در حمایت خداوند است. خداوند همواره از او حمایت می‌کند تا او را وارد بهشت کند. و هیچ پیامبری مبعوث نشد، جز این‌که با سخاوت بود. و پدرم همواره مرا به سخاوت و حسن خلق توصیه می‌فرمود تا این‌که ارتحال فرمود.

برترین دعا

مرحوم حضرت آیت الله بهاءالدینی به ذکر صلوات عنایت خاصی داشتند. می‌فرمودند: ذکر صلوات را کمتر از تلاوت قرآن نمی‌دانم. ما معمولاً برای اموات یک حمد و سه «قل هو الله» می‌خوانیم. چون حمد چکیدة قرآن است و «قل هو الله» ثلث قرآن است.

ایشان می‌فرمودند: من به جای حمد و «قل هو الله» صلوات برای اموات هدیه می‌کنم. این فرمایش ایشان مطابق روایات است. صلوات دستور قرآن است: «صَلّوا عَلَیْهِ». و اطاعت از فرمان خدا، مهم‌تر از تلاوت قرآن است. همچنین از امام رضا(ع) نقل شده که فرمودند:

اَفْضَلُ الدُّعاءِ الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ الدُّعاءُ لِلإخوانِ ثُمَّ الدُّعاءُ لِنَفْسِکَ فیما اَحْبَبْتَ؛ برترین دعا صلوات بر محمد و آل محمد است و پس آن دعا برای برادران دینی و آن‌گاه دعا برای خود، در آنچه که دوست داری.

امام رضا(ع) با فضیلت‌ترین و بهترین دعا را صلوات بر محمد و آل محمد معرفی کرده‌اند. اگر بهتر از آن دعایی وجود داشت، حضرت آن را معرفی می‌کردند. و نیز فرمودند:

اَلدُّعاءُ اَفْضَلُ مِنْ قَراءَةِ الْقُرآنِ لِاَنَّ اللهَ عَزَّوجلَّ قالَ: قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَو لا دُعائُکُمْ؛ دعا برتر است از قرائت قرآن؛ چون خداوند عزوجل می‌فرماید: «بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگار برای شما ارجی قائل نیست.

شما دعایی جامع تر، مختصرتر و مفیدتر از صلوات بر محمد و آل محمد نمی‌یابید.

برتری ایمان

اخلاق خوب در رأس همة امور است. اصلاً بعثت پیامبر اسلام برای ترویج مکارم و بزرگواری‌های اخلاق بوده است. برای این بوده که اخلاق کریمه و صفات ستوده و انسانی را در بشر به کمال برساند و به پایان ببرد.

اخلاق چیزی است که از عمق و جان دین برخاسته است. حسن خلق از دین جدایی ناپذیر است. ما نمی‌توانیم بگوییم فلانی انسان متدینی است، فقط بداخلاق است، یا خوش‌اخلاق نیست. این یک حرف اشتباه است. اگر اخلاق ندارد، نمی‌توان او را متدین به حساب آورد. دین و ایمان به نماز و روزه و عبادت‌های مستحب نیست. آنچه به عنوان معیار برتری ایمان شناخته شده است، حسن خلق است. چنان‌که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

اَکْمَلُکُمْ إِیماناً اَحْسَنُکُمْ اَخلاقاً؛ آن‌که اخلاقش نیکوتر است، ایمانش کامل‌تر است.

بنابراین، حسن خلق مهم‌ترین شاخصه شناخت میزان ایمان در افراد است و نمی‌توان آن را از دین جدا کرد، بلکه در متن دین است و به تعبیری دین مروج اخلاق خوب است. امام صادق(ع) فرمودند:

حُسْنُ الخُلْقِ مِنَ الدّینِ؛ حسن خلق از دین است.

و امیرالمؤمنین(ع) در تعبیری بلندتر، حسن خلق را بهترین و برترین دین شمرده‌اند:

حُسْنُ الخُلْقِ اَفْضَلُ الدّینِ؛ خوش‌اخلاقی بهتر دین‌داری است.

طبیعت اولیای خدا

یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران و اولیای الهی، حسن خلق و سخاوت است. اصلاً سخاوت و حسن خلق در طبیعت آنان سرشته شده است. چون اساس پیشرفت و رمز موفقیت آنان و رسالت آنان در همین بوده است. پیامبر خدا(ص) فرمودند:
ما جُبِلَ وَلِیُّ اللهِ اِلّا عَلَی السَّخاءِ وَ حُسْنِ الخُلْقِ؛ طبیعت هیچ ولی خدایی، جز بر سخاوت و حسن خلق سرشته نشد.
همچنین حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمودند:
السَّخِیُّ الحَسَنُ الخُلْقِ فی کَنَفِ اللهِ لا یَتَخَلَّی اللهُ عَنْهُ حَتّی یُدْخِلُهُ الجَنَّةَ وَ ما بَعَثَ اللهُ نبیّاً اِلّا سَخِیّاً وَ ما زَالَ اَبی یُوصینی بِالسَّخاءِ وَ حُسْنِ الخُلْقِ حَتّی مَضی؛ انسان با سخاوت و خوش‌اخلاق در حمایت خداوند است. خداوند همواره از او حمایت می‌کند تا او را وارد بهشت کند. و هیچ پیامبری مبعوث نشد، جز این‌که با سخاوت بود. و پدرم همواره مرا به سخاوت و حسن خلق توصیه می‌فرمود تا این‌که ارتحال فرمود.

فساد عمل

باید به مسألة اخلاق به عنوان یک مسألة مهم نگاه کرد و به آن پرداخت. چون صلاح و فساد همة اعمال انسان وابسته به آن است. چنان‌که از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمودند:
اَوْحَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلی بَعْضِ اَنْبیائِهِ الخُلْقُ السَّیِّیءُ یُفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یُفْسِدُ الخَلُّ الْعَسَلَ؛ خداوند عزوجل به برخی از انبیای خویش وحی فرمود که همان‌طور که سرکه عسل را فاسد می‌کند، اخلاق بد هم عمل را فاسد می‌کند.
اگر طعم عسل در کام انسان باشد، سرکه حلاوت و شیرینی آن را به طور کلی از بین می‌برد و چنانچه سرکه در عسل ریخته شود، خاصیت عسل که خداوند شفا را در آن قرار داده است، از آن گرفته می‌شود. بنابراین، باید مراقب بود که حلاوت و شیرینی اعمال نیک خود را با ترشی بداخلاقی از بین نبریم و پاداش اعمال خوب خود را زایل نکنیم.

امام مبین

برای دستیابی به حسن خلق، باید حدود و تعریف آن را شناخت و خود را بر اساس آن تربیت نمود. مراجعه به روایات اهل‌بیت: تمام ابعاد و زوایای حسن خلق را برای ما تبیین و روشن کرده است. در روایات ما همه چیز آمده است. حتی از ریزترین مسائل فروگذار نشده است. همان‌طور که قرآن این‌چنین است.

وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فِی کِتابٍ مُبینٍ؛ و هیچ‌تر و خشکی وجود ندارد، جز این‌که در کتابی آشکار ثبت است.

در برخی از روایات آمده است که مراد از «کتاب مبین»، «امام مبین» است، که مظهر قرآن است و همه چیز در اوست. این است که امیرالمؤمنین(ع) بر فراز منبر فرمودند:

سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدونی سَلونی عَنِ الْقُرآنِ فَاِنَّ فِی القُرانِ عِلْمَ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ؛ پیش از آن‌که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. از من از قرآن بپرسید که علم اولین و آخرین در قرآن است.

از امام صادق(ع) دربارة حدود حسن خلق و خصوصیاتی که باید در انسان باشد تا دارای حسن خلق باشد پرسیدند: «ما حَدُّ حُسْنِ الخُلْقِ؛ حد و اندازة حسن خلق چیست؟» حضرت فرمودند:
تَلینُ جانِبَکَ وَ تُطیبُ کَلامَکَ و تَلْقی اَخاکَ بِبِشرٍ حَسَنٍ؛ حد و اندازة حسن خلق این است: فروتن و نرمخو باشی، گفتارت را پاکیزه بگردانی و خوش‌سخن باشی، و با برادران دینی خود با گشاده‌رویی برخورد کنی.
یعنی اساس خوش‌خلقی در سه چیز است: نرمی، فروتنی و ملایمت در رفتار، پاکیزگی در گفتار و گشاده‌رویی. اگر انسان خوش‌رفتار بود، یعنی با ملایمت و نرمی رفتار کرد و گفتارش پاکیزه و مورد پسند و احترام آمیز بود و با رویی بشاش و متبسم و چهره‌ای گشاده با دیگران برخورد کرد، به حد حسن خلق دست یافته است و می‌توان او را به عنوان یک انسان خوش‌اخلاق از دیدگاه مکتب امام صادق(ع) بر شمرد.
نرمخویی
مهم‌ترین و اساسی‌ترین حدود سه گانة خوش‌اخلاقی، فروتنی و نرمخویی است.
در برابر آن کسانی هستند که تند و خشن و عصبانی‌مزاج‌اند. نرمخویی برخاسته از حلمی است که در درون و روح انسان است. و خشم و غضب و تندی را می‌توان ضد نرمخویی و یکی از مظاهر بداخلاقی دانست.
برای این‌که بتوانیم روحیة نرمخویی را در خودمان پرورش بدهیم، باید نخست با غضب مبارزه کرد و راه‌های مهار آن را فرا گرفت.

کلید بدی‌ها

غضب یکی از رذائل اخلاقی است که اگر مهار نشود، بنیاد انسان را به باد می‌دهد و او را به خاک مذلت می‌نشاند. روایاتی که در مذمت غضب آمده است، بسیار تکان دهنده است. امام صادق(ع) فرمودند:

الغَضَبُ مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ؛ خشم و غضب کلید هر شر و بدی است.

از این بدتر چیست؟ چیزی که کلید همهٔ بدی‌هاست! حدیث بسیار تندی است. انسان ممکن است در یک لحظه غضب کند و دست به کاری بزند که تا آخر عمر پشیمان باشد.

یک نفر با خانمش درگیر شده بود و در حالت غضب چنان سیلی به گوش خانمش زده بود که خانمش کر شده بود. واقعاً چگونه می‌توان این را جبران کرد. جبران بعضی از کارها مشکل است. به فرض که خدا جبران کند، آیا می‌تواند تا آخر عمر به صورت خانمش نگاه کند و خجالت نکشد.

چند سال پیش در اخبار گفته شد که وکیلی با خانمش مشکل داشته. خانم هم شکایت کرده بود. آن وکیل هم وجهه‌ای داشته بود. برخی افراد در بیرون سلمان و ابوذرند، ولی در خانه شمرند. مهم آن است که انسان با خانوادة خودش خوش‌رفتار باشد. وگرنه در بیرون از خانه ملاحظة رئیس و مشتری‌ها را می‌کند. اگر بداخلاقی کند، ممکن است از کار برکنارش کنند، یا مشتری‌هایش کم شود. بیرون خیلی معیار نیست. در جاهایی که ترس و واهمه نیست، مهم است. با زیردستان مهم است. در محدودة خانه، با همسر و فرزندان، در برابر مظلوم، پیرمردها، پیر زن‌ها، آدم‌های ضعیف، معلوم می‌شود انسان چه کاره است.
این آقای وکیل به دادگاه احضار و در دادگاه محکوم می‌شود. یک لحظه عصبانی می‌شود و غضب بر او غلبه می‌کند. با کلتی که همراه داشته است، قاضی و خانم و خودش را می‌کشد.
این نتیجة غضب است. اگر غضب بر انسان چیره شد، عقلش زایل می‌شود و تصمیمات خطرناکی می‌گیرد. این است که پیامبر خدا فرمودند:
ما غَضِبَ اَحَدٌ اِلّا اَشْفی عَلی جَهَنَّمَ؛ هیچ کس غضب نکرد، جز این‌که مشرف بر جهنم شد.
انسانی که غضب کرده است، لب پرتگاه جهنم است. با یک حرکت کوچک، ممکن است به ته جهنم سقوط کند.

احیاگر کینه‌ها

غضب منشأ همة بدی‌هاست. کینه‌های دیرینه و کهنه شد و فراموش شده را زنده می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
اَلْغَضَبُ یُثیرُکَوامِنَ الْحِقْدِ؛ خشم و غضب کینه‌های پنهان در درون انسان را به جوش می‌آورد.
یک غضب مشکلات و دعواها و کینه‌های سی ساله را زنده می‌کند و انسان را به یکباره شعله‌ور می‌سازد و همه را یکجا تلافی می‌کند و چه بسا انسان را به قعر جهنم می‌فرستد.

آتش دل‌ها

خشم و غضب آتشی است که در دل افروخته می‌شود. چنان‌که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
اَلْغَضَبُ نارُ الْقُلُوبُ؛ خشم آتش دل‌هاست.
انسان خشمگین خودش در آتش است و دیگران را هم به آتش خود می‌سوزاند. آتشی است که اگر مهار نشود، زیان‌های جبران ناپذیری به بار می‌آورد و چه بسا انسان را از هستی ساقط می‌کند.
خانمی می‌گفت: شوهر من در منزل یک دکتر ثروتمندی که باغ و کشاورزی هم داشت کار می‌کرد. زندگی خوبی داشتیم و در رفاه و آسایش بودیم. یکی از ماشین‌های او هم زیر دست شوهرم بود. یک موقعی دکتر از دور شوهرم را صدا می‌زند. شوهرم متوجه نمی‌شود. با تندی می‌گوید: چرا جواب نمی‌دهی؟ شوهر من هم عصبانی می‌شود و با دست به گوش دکتر می‌زند. و این باعث شد که شوهرم را اخراج کرد و شغل دیگری پیدا نکرد و همهٔ ما به زحمت و در به دری و بیچارگی افتادیم. من هم طلاق گرفتم و الآن در خانه‌ها کارگری می‌کنم. همهٔ این بدبختی‌ها به خاطر یک عصبانیت بود. اگر عذرخواهی کرده بود، مسأله تمام شده بود. یک غضب ممکن است چندین خانواده را متلاشی کند.

غضب آتش است. آتش، کم آن هم زیاد است. چون همه جا را می‌گیرد. غضب یعنی آتش، آتشی که نخست دامن خود انسان را می‌گیرد و بعد به دیگران سرایت می‌کند. امام باقر(ع) فرمودند:
اِنَّ هذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّیطانِ تُوقَدُ فِی قَلْبِ ابنِ آدَمَ وَ اِنَّ اَحَدَکُمْ اِذا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَیْناهُ وَ انْتَفَخَتْ اَوْداجُهُ وَ دَخَلَ الشَّیطانُ فِیهِ؛ این غضب و خشمی که در وجود شماست، شراره‌ای شیطانی است که در دل آدمیزاده شعله‌ورمی‌شود. و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ و رگ‌های گردنش ورم کند و شیطان در وجودش در آید.
هر چه می‌توانید تمرین کنید تا آتش غضب را مهار و خاموش کنید. با ملایمت و نرمی همه کار به خوبی به پیش می‌رود، ولی با جنگ و دعوا کاری به انجام نمی‌رسد.
در بسیاری از مواقع باید کوتاه آمد و سکوت کرد، مبادا آتش غضب دیگران شعله‌ور شود. گاهی انسان جهالت به خرج می‌دهد و دامن به این آتش می‌زند. اگر آدم جاهل ساکت باشد، همهٔ دعواها می‌خوابد و مشکلات حل می‌شود. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
لَو سَکَتَ الْجاهِلُ ما اختَلَفَ النّاسُ؛ اگر انسان جاهل ساکت می‌شد، میان مردم اختلافی پدید نمی‌آمد.
آدم عاقل ملایم حرف می‌زند. جاهل است که زود جوش می‌آورد و مشکلات درست می‌کند.

حلم و بردباری

اگر در مسائل حلم و بردباری به خرج بدهیم، دچار درد سر و پشیمانی نمی‌شویم. باید با ملایمت و مدارا رفتار نمود تا تنشی ایجاد نشود.
یک نفر می‌گفت: یک زمانی سر یک مسأله‌ای با خانمم بگو مگو و داد و بیداد کردیم. من از شدت ناراحتی از خانه بیرون آمدم. چون نزدیک مغرب بود، به حسینیة مرحوم آیت الله بهاءالدینی که نزدیک منزلمان بود رفتم. ایشان هم معمولاً کمی قبل از مغرب می‌آمدند و در حسینیه می‌نشستند. من رفتم نزدیک ایشان نشستم. مرحوم آیت الله بهاءالدینی نگاهی عمیق به من کردند و فرمودند: با داد و دعوا کار درست نمی‌شود. این در حالی بود که کسی خبر نداشت من با خانمم در خانه دعوا کرده‌ایم. فرمودند: چرا با خانمت این کار را کردی؟! می‌گفت: من خیلی شرمنده شدم. فرمودند: بعد از نماز هدیه‌ای می‌خری و به خانه می‌بری و از خانمت عذرخواهی می‌کنی.

حسن خلق با همه

پیشوایان ما به ما فرموده‌اند: حتی با بدها هم با خوبی برخورد کنید. قرآن می‌فرماید:
قُولوا لِلنّاسِ حُسْناً؛ با مردم با نیکی و زیبایی سخن بگویید.
قرآن همه مردم را می‌گوید، چه مؤمن و چه کافر، چه خوب و چه بد. رفتار ما، گفتار ما و برخورد ما در هر صورت باید خوب و نیکو باشد. این فرمان قرآن است. امیرالمؤمنین(ع) در وصیت به فرزندش محمد حنفیه می‌فرماید:
حَسِّنْ مَعَ جمیعِ النّاسِ خُلُقَکَ حَتّی اِذا غِبتَ عَنْهُمْ حَنُّوا اِلَیْکَ وَ اِذا مِتَّ بَکَوْا عَلَیْکَ وَ قالوا اِنّا لله وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَلا تکُنْ مِنَ الّذینَ یُقالُ عِنْدَ مَوْتِهِ اَلحَمْدُ للهِ رَبِّ العالمینَ؛ اخلاق خود را با همة مردم نیکو گردان، تا هنگامی‌که از آنان غایب هستی، به دیدار تو مشتاق گردند. و چون از دنیا رفتی، بر تو بگریند و بگویند: «اِنّا للهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» و از آنان مباش که در هنگام مردن آن‌ها مردم بگویند: «اَلحَمْدُ للهِ رَبِّ العالمینَ».
در هر صورت حسن خلق آثار و پیامدهای خوبی بر جای می‌گذارد و جز خیر در آن یافت نمی‌شود. حسن خلق اکسیری است که قلب دوست و دشمن را تسخیر می‌کند و محبت و خیر می‌آفریند. این است که این همه به حسن خلق و رفتار نیکو توصیه شده است و در برخورد با افراد خوب و بد و مسلمان و غیر مسلمان جز به حسن خلق سفارش نشده است. امام صادق(ع) فرمودند:
وَ اِنْ جالَسَک یَهودِیٌّ فَاَحْسِنْ مُجالَسَتَهُ؛ حتی اگر با یک یهودی همنشین شدی، همنشینیِ زیبا و نیکویی با او داشته باش.
بنابراین، در همه حال و با همة افراد وظیفه‌ای جز رفتاری نیکو نباید داشت.

اخلاق در میدان نبرد

اگر با کافر حربی هم در جنگ هستید، اگر می‌توانید، او را با اخلاق زمین بزنید. روایت شده است که امیرالمؤمنین(ع) در میدان جنگ با مردی از مشرکین در حال نبرد بود. در حین نبرد چشم آن مشرک به شمشیر آن حضرت افتاد. گفت: عجب شمشیری! ای پسر ابوطالب، شمشیرت را به من بده. امیرالمؤمنین(ع) در وسط میدان جنگ، در حال کارزار، شمشیرش برای آن مشرک پرتاب کرد. آن مشرک که بسیار شگفت زده شده بود، گفت: خیلی عجیب است! ای پسر ابی طالب، در چنین وقت و موقعیتی شمشیرت را به من می‌بخشی؟!

حضرت فرمودند: ای مرد، تو دست سؤال و درخواست به سوی من دراز کردی و از بزرگواری به دور است که سائل و درخواست کننده را رد کنیم.

آن مرد کافر هم خودش را روی زمین انداخت و گفت: این سیره و روش اهل دین است! قدم‌های امیرالمؤمنین(ع) را بوسید و مسلمان شد.

اگر در میدان جنگ هم بتوانیم خلقی نشان دهیم و طرف را با اخلاق و رفتارمان ضربه فنی کنیم، بسیار بالاتر است.

شنیده‌اید که حضرت با قاتل خودش ابن ملجم چه کرد؟! شیری را که برای آن حضرت آورده بودند، برای قاتل خودش فرستاد. شنیده‌اید که برای عثمان که در محاصره بود، آب فرستاد. شنیده‌اید که با معاویه در جنگ صفین چه کرد! معاویه در جنگ صفین آب را به روی لشکریان امیرالمؤمنین(ع) بسته بود، پس از آن، سپاهیان امیرالمؤمنین(ع) محل را فتح نمودند و آب را به روی لشکریان معاویه گشودند.

ندیدید امام حسین(ع) با لشکر حر چه کرده؟! همهٔ آن‌ها، حتی اسب‌هایشان را آب داد. ندیدید با عمر سعد چقدر گفت و گو کرد؟! به او وعدهٔ پول داد، وعدهٔ ملک داد. چقدر با لشکریان عمر سعد گفت و گو کرد! چقدر با نرمی و ملایمت با آن‌ها اتمام حجت کرد! امام و یارانش فقط در روز عاشورا پانزده بار خطبه خواندند و از سر خیرخواهی لشکر دشمن را نصیحت کردند. بلکه برخی از آن‌ها نجات پیدا کنند.

در جایی که امکان دارد باید حتی کفار را هم با خوش‌رفتاری برگرداند، یا دست کم جلو شرشان را گرفت. این فرمایش امیرالمؤمنین(ع) است که به عنوان وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی(ع) فرمودند:
لِنْ لِـمَنْ غالَظَکَ فَاِنَّهُ یُوشِکُ اَن یَلینَ لَکَ وَخُذْ عَلی عَدُوِّکَ بِالْفَضْلِ فَاِنَّهُ اَحْلَی الظَّفَریْنِ؛ با کسی که با تو به خشونت رفتار می‌کند، نرمی پیش گیر که به زودی او در برابر تو نرم خواهد شد. با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که از دو پیروزی، شیرین‌ترین را برگزیده‌ای.
اگر کسی با شمشیر محبت و نرمی و ملایمت بر دشمن خود پیروز شد، این پیروزی بسیار برای او شیرین‌تر و گواراتر است. و بسیار باارزش‌تر از آن پیروزی است که با قهر و غلبه به دست می‌آید.
اگر انسان در نزاع‌ها و خصومت‌ها این شیوه را پیش گیرد، یعنی در برابر غلظت و خشونت و اهانت و تندی، نرمی و ملایمت از خود نشان دهد. امید می‌رود که طرف مقابلش هم نرم شود. در حقیقت نرمی شما در او اثر خواهد گذارد. هم به آتش خشم و غضب مبتلا نشده‌اید و هم آتش دیگران را هم سرد کرده‌اید.
در حقیقت از یک انسان خشن و عصبانی، یک انسان نرم و آرام ساخته‌اید. و این، کار بسیار ارزشمندی است. باید روی آتش آب ریخت و آن را خاموش کرد، نه این‌که آن را شعله‌ور بسازیم و به آن دامن بزنیم.
لذتی که انسان از این‌گونه برخوردهای نرم و ملایم می‌برد، وصف ناشدنی است. همین‌که توانسته است جلو یک آتش را بگیرد و خاموش کند تا به جاهای دیگر سرایت نکند، در درون خود احساس رضایت‌مندی و آرامش می‌کند.

نرمی و ملایمت انسان‌ها در تمام ابعاد زندگی‌شان اثری می‌گذارد. حتی زمینی که قرار است او را در آن دفن کنند، از نرمی و سختی افراد متأثر می‌شود. امام صادق(ع) فرمودند: در زمان پیامبر(ص) مردی از دنیا رفت. او را نزد گورکن‌ها بردند. آن‌ها نتوانستند چیزی از زمین بکنند. به رسول خدا(ص) شکایت بردند که یا رسول الله، کلنگ در زمین کارگر نمی‌شود. گویا آن را به سنگ سخت می‌زنیم.
پیغمبر خدا فرمودند: برای چه؟! رفیق شما که خوش‌خلق بود. ظرف آبی بیاورید. چون آن را آوردند، دست در آن برده و به زمین پاشیدند، سپس فرمودند: بکنید! گورکن‌ها کندند. گویا زمین مثل ریگ نرمی بود که روی آن‌ها می‌ریخت.
گویا رسول خدا(ص) از اظهار تعجب خویش می‌خواهند بفهمانند که حسن خلق موجب سهولت امر در دنیا و آخرت می‌شود و حتی بر زمین قبر انسان هم تأثیر می‌گذارد و آن را نرم می‌سازد. و بدخلقی موجب دشواری و سختی در دنیا و آخرت است. و سختی و ملایمت زمین، از طبیعت خود انسان تأثیر می‌پذیرد.
سیرة عیسی(ع)
حضرت عیسی(ع) همسر و فرزند و خانه نداشت. سیّار بود. بیشتر اوقات به سیاحت می‌پرداخت. امیرالمؤمنین(ع) دربارة ایشان می‌فرمایند:
وَ اِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِی عیسَی بْنِ مَرْیَمَ عَلَیه السلام فَلَقَدْ کانَ یَتَوَسَّدُ الحَجَرَ وَ یَلْبَسُ الخَشِنَ وَ یَأکُلُ الخَشِبَ وَ کانَ إدامُهُ الجُوعَ وَ سِراجُهُ بِاللَّیلِ الْقَمَرَ وَ ظِلالُهُ فِی الشِّتاءِ مَشارِقَ الاَرْضِ وَ مَغارِبَهَا َو فاکِهَتُهُ وَ رَیحانُهُ ما تُنْبِتُ الْاَرْضُ لِلْبَهائِمِ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَلا وَلَدٌ یَحْزُنُهُ وَلا مالٌ یَلْفِتُهُ وَلا طَمَعٌ یُذِلُّهُ دابَّتُهُ رِجْلاهُ وَ خادِمُهُ یَداهُ؛ و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم(ع) را برایت بازگو می‌کنم، او سنگ را بالش خویش قرار می‌داد، لباس خشن می‌پوشید، نان خشک می‌خورد، خورشش گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب بود. (صبح‌ها در جانب مغرب و عصرها در جانب مشرق رو به روی آفتاب قرار می‌گرفت.) میوه و گلش گیاهانی بود که زمین برای بهائم می‌رویاند. نه همسری داشت که وی را بفریبد و نه فرزندی که او را غمگین نماید و نه ثروتی که او را به خود مشغول دارد، و نه طمعی که خوارش سازد. مرکبش پاهایش و خادمش دست‌هایش بود.

رهبانیت در آن زمان جایز بود. حضرت عیسی(ع) فقط یک عده اصحاب داشت که به آن‌ها حواری می‌گفتند. یک وقتی این حواریون از حضرت عیسی پرسیدند:
یا مُعَلِّمَ الخَیْرِ عَلِّمْنا اَیُّ الأشْیاءِ اَشَدُّ؛ ای آموزگار خیر و خوبی‌ها، به ما بیاموز که سخت‌ترین و بدترین چیزها چیست؟
یعنی چیزی که بدتر از آن تصور نمی‌شود، چیست؟ این پرسشی اساسی و بسیار خوبی است. حضرت عیسی(ع) در پاسخ آنان فرمود:
اَشَدُّ الأشْیاءِ غَضَبُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؛ بدترین چیزها خشم و غضب خداوند است.
چیزی بدتر از خشم و غضب خدا نمی‌توان تصور کرد. خداوندی که ارحم الرحمین است، حلمش اندازه ندارد، رحمتش بی‌منتهاست، غضبش هم باید بدترین چیزها باشد.
لـطف حـق بـا تـو مـداراها کـندچون که از حد بگذرد رسوا کند
مرحوم آیت الله بهاءالدینی (قدس سره) می‌فرمودند: چیزی بدتر از این نیست که خدا به انسان بگوید: من دیگر با تو کاری ندارم. یعنی از نظر خدا بیفتد. فاتحه چنین انسان خوانده شده است. حال اگر غضب کند چه می‌شود؟!
چرا روزی ده مرتبه در نماز می‌گوییم: «اِهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیمَ، صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ غَیْرِ المَغْضُوبِ عَلَیهِم وَلا الضّالّین؛ خدایا، مرا به راه مستقیم هدایت کن، راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی، نه راه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه راه گمراهان»؟
«ضالین» یعنی کسانی که گمراه‌اند و به بی‌راهه می‌روند. اما «مغضوب علیهم»، یعنی کسانی که مورد غضب تو واقع شده‌اند. و این خیلی بدتر است.

ایمنی از خشم خدا

باز حواریون از حضرت عیسی(ع) پرسیدند:
فَبِمَ یُتَّقی غَضَبُ الله؛ چگونه می‌توان از خشم و غضب خدا در امان ماند؟
فرمود:
بِاَنْ لا تَغْضَبُوا؛ ایمنی از خشم و غضب خدا این است که غضب نکنید.
اگر کسی خشم خود را فرو بَرَد و بر دیگران خشم نگیرد، این موجب ایمنی از خشم خدا خواهد شد. نه تنها خداوند بر او خشم نمی‌گیرد، بلکه محبوب خدا واقع خواهد شد. چنان‌که رسول خدا(ص) فرمودند:
وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلی مَنْ اُغْضِبَ فَحَلِمَ؛ کسی که به غضب در آورده شود و حلم و بردباری بورزد، محبت خداوند عزوجل بر او واجب است.
محبوب خدا شدن، یعنی در ردیف متقین و محسنین قرار گرفتن. خداوند انسان‌های حلیم و ملایم و نرم را خیلی دوست دارد. «وجبت» یعنی حتمی است و رد خور ندارد.

این حدیث برای کسانی که به دنبال سیر و سلوک‌اند، یک حدیث کلیدی و کاربردی است. چون همة سیر و سلوک برای این است که محبوب و مجذوب خدا شده و مشمول لطف و نظر خداوند گردیم. اگر این حدیث را به کار بندیم، لازم نیست ریاضت‌های طاقت فرسا داشته باشیم. برخی افراد هفتاد سال مشغول ذکر و روزه و ترک حیوانی هستند تا به این مقام دست پیدا کنند. به جای این کارها عصبانی نشو و خودت را کنترل کن.
برخی افراد بر اثر ترک حیوانی، مبتلا به عصبانیت شده‌اند. و به جای این‌که در امور معنوی پیشرفت کنند، پس‌رفت کرده‌اند. چون به خودشان فشار آورده‌اند و ریاضت کشیده‌اند، تلافی آن را سر دیگران در آورده‌اند. و خدای ناکرده زن و بچه خودشان را در فشار عصبیت خود آزرده‌اند.

چهل روز گوشت نخوردن، خلاف شریعت است. چون انسان بداخلاق می‌شود. البته زیاد خوردن گوشت هم خوب نیست. فرمودند: اگر کسی چهل روز گوشت نخورد، باید در گوش او اذان گفت؛ چون بداخلاق می‌شود.
مَنْ تَرَکَ اللَّحْمَ اَرْبَعینَ یَوْماً ساءَ خُلْقُهُ وَ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَ مَنْ عَذَّبَ نَفْسَهُ فَاَذِّنوا فِی اُذُنِهِ؛ کسی که چهل روز خوردن گوشت را ترک گفت، بداخلاق می‌شود و کسی بداخلاق شد، خود را در عذاب و فشار قرار می‌دهد و کسی که خود را در عذاب و فشار قرار می‌دهد، در گوشش اذان بگویید.
این‌که انسان با خوب‌ها زندگی کند و همه به او احترام بگذارند، هنر نیست. باید دید آنجا که به او اهانت می‌کنند، فحش می‌دهند، چه می‌کند! اگر به شما ور رفتند و عصبانی نشدی، محبوب خدا می‌شوی. اگر دیگران تو را به غضب بیاورند و جوش نخوری و حلم بورزی، این هنر است.

منشأ غضب

باز حواریون از حضرت عیسی(ع) پرسیدند:
ما بَدْءُ الغَضَبِ؛ منشأ و مبدأ خشم و غضب چیست؟
فرمود:
الْکِبْرُ وَ التَّجبَّرُ وَ مَحْقِرَةُ النّاس؛ تکبر و سرکشی و کوچک شمردن مردم.
اگر آدم خوش را بالا بداند، دیگران را کوچک می‌شمرد، و زمینه برای غضب کردن فراهم می‌گردد. چون خود را بالاتر و حق به جانب می‌داند، به خودش اجازة پرخاشگری و خشم‌گرفتن می‌دهد. انسان معمولاً به مثل خود یا بالاتر از خودش غضب نمی‌کند. بنابراین، منشأ غضب، تکبر و غرور و تحقیر دیگران است.

حلم ورزیدن آن‌چنان به انسان اوج می‌دهد که چه بسا او را در افق انبیا قرار می‌دهد. پیامبر خدا(ص) فرمودند:
فَقَدْ کادَ الحَلیمُ اَنْ یَکونَ نَبِیّاً؛ به تحقیق نزدیک است که انسان حلیم پیامبر شود.
خیلی عجیب است!یعنی انسان حلیم در شرف پیامبر شدن است. در افق پیامبران به سر می‌برد. انسان با حلم ورزیدن می‌تواند هم طراز پیامبران شود. بهتر از این نمی‌شود. «کاد» یعنی نزدیک است پیامبر شود، در شرف پیامبر شدن است.

دربارهٔ حضرت امیر(ع) نقل کرده‌اند که غلامی داشتند که مقداری بی‌ادبی بود. رفتار شایسته با بی‌ادب‌ها بسیار مهم است وگرنه انسان با افراد باادب مشکل ندارد.
غلام باید در اختیار مولایش باشد. به قول یکی از بزرگان، خداوند غلام و مولا را در عالم درست کرد تا راه بندگی را به بندگانش نشان بدهد. همان‌طور که غلام و عبد کاملاً در اختیار مولای خودش هست، ما هم در اختیار خداوند و تسلیم فرمان او باشیم و بدون اذن او کاری انجام ندهیم. خودمان، مالمان و همه چیزمان مال خداست و صاحب اختیار ما اوست.
یک زمانی امیرالمؤمنین(ع) غلامشان را صدا زدند، جواب نداد. چندین بار این صدا زدن تکرار شد و از غلام جوابی شنیده نشد. صبر و بردباری حضرت هم فوق العاده بود. کسی که مولا و امامش او را صدا بزند و جواب ندهد، خیلی باید مسأله داشته باشد. امام اختیاردار کل عالم است.
امیرالمؤمنین(ع) پس از چندین بار صدا زدن و جواب نشنیدن، به سراغ غلام رفتند. دیدند که دراز کشیده است و دارد خرما می‌خورد. برای اطمینان خاطر از او پرسیدند: شنیدی که تو را صدا می‌زدم؟ گفت: بله. فرمودند: پس چرا جواب نمی‌دادی؟ گفت: می‌خواستم شما را عصبانی کنم.
دیده‌اید که بعضی از بچه‌های کوچک کار می‌کنند که مادر خودشان را به جوش بیاوردند. بعد می‌روند در گوشه‌ای و می‌خندند. برای عصبانی کردن پدر و مادر نقشه می‌کشند و بعد کیف می‌کنند. این روی فطرت خودشان است. خداوند این‌ها را تحریک می‌کند تا به ما نمره بدهد.
حضرت امیر هم با کمال مهر و محبت فرمودند: من هم به غضب می‌آورم کسی را که به تو گفته است مرا عصبانی کنی. یعنی شیطان در تو نفوذ کرده و تو آلت دست شیطان شده‌ای که امامت را به غضب بیاوری.
بعد فرمودند: تو راه در راه خدا آزاد کردم. تا بینی شیطان به خاک مالیده شود. قدرت این نیست که بار سنگینی را بلند کنید. قدرت این است که جوش نیاوری. امیرالمؤمنین(ع) قدرت الله است. این قدرت و عظمت و عزت است.
امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
رُبَّ عَزیزٍ اَذَلَّهُ خُلْقُهُ وَ ذَلیلٍ اَعَزَّهُ خُلْقُهُ؛ چه بسیار عزیزی که خُلق بد او، او را به ذلت کشاند و ذلیل ساخت، و چه بسیار ذلیلی که خُلق خوب او، او را به عزت نشانید.

پیامبر و یتیم بداخلاق

در روایتی آمده است که پیامبر یتیم بداخلاقی را حضانت و سرپرستی می‌کردند. وقتی از دنیا رفت، پیامبر گریه می‌کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله، این‌که گریه ندارد. یک یتیم دیگر برایتان می‌آوریم. حضرت فرمودند: دیگر مثل این یتیم بداخلاق گیر نمی‌آید.

خوش‌رفتاری با یتیم بداخلاق برای پیامبر خدا پر ارزش بود. هر چه او تندی و لجبازی و بهانه گیری می‌کرد، حضرت حلم و صبر و بردباری و گذشت و بزرگواری و محبت از خود نشان می‌دادند.

بچه‌ها روی فطرت خدایی راه می‌روند. معمولاً بهانه می‌گیرند، جوش می‌آورند، و ما را در میدان آزمایش الهی قرار می‌دهند.

انتظار از دیگران

نوشته‌اند حکیمی میهمان دعوت کرد. خانمش تند و خشن بود. میهمان هم محترم. سفره انداختند. خانم که از دست آقا ناراحت بود، آمد و سفره را کشید و همهٔ اوضاع را به هم ریخت. میهمان ناراحت شد که این چه وضعی است. لباس پوشید تا برود. حکیم جلو او را گرفت. گفت: چرا می‌روی؟ گفت: چگونه با این خانم در این خانه زندگی می‌کنی؟ حکیم گفت: به یاد می‌آوری زمانی را که من میهمان شما بودم. وقتی سفره انداختی یک خروس در سفره پرید و اوضاع را به هم ریخت. خانم من را هم یک خروس حساب کن. فرض کن یک خروس آمده و سفره را به هم ریخته است. انسان عاقل که از این کارها نمی‌کند. گفت: راست می‌گویی. حقاً که حکیمی.

اگر انسان هر کس را از منظر خودش نگاه کند، مشکلات کم می‌شود. بچه‌ها را از منظر خودشان نگاه کنید. آدم جاهل را از منظر خودش حساب کنید. به اندازهٔ خودش از او انتظار داشته باشید. همهٔ این‌ها امتحان الهی است. می‌خواهند به ما نمره بدهند، با رفتار شایسته و با صبر و تحمل در برابر ناملایماتی که از دیگران می‌بینید، بر ارزش و کرامت اخلاقی خود بیفزایید.

خداوند به همهٔ ما حلم و نرمخویی و اخلاق خوش کرامت بفرماید!

جلسه ششم

اشاره

ما تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً اَحَبُّ اِلیَّ مِنْ جُرْعَةِ غَیْظٍ لا اُکافِی بِها صاحِبَها؛ هیچ جرعه‌ای ننوشیدم که دوست داشتنی‌تر باشد از جرعهٔ خشمی که طرف را بدان کیفر ندهم.
مظهر خلق حسن
پیامبر خدا(ص) مبدأ و منشأ همهٔ خوبی‌ها و مظهر خلق و خوی نیکوست. و همهٔ امامان و انبیای الهی متصل به پیامبرند. در حقیقت همهٔ خوب‌های عالم طفیل وجود پیامبرند.
از چیزهایی که انسان را به مبدأ خوبی‌ها و مظهر خلق حسن نزدیک می‌کند و رنگ و بوی اشرف موجودات و سر سلسلهٔ هستی را به انسان می‌بخشد، مداومت بر ذکر صلوات است.
طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پریارادتـی بنمـا تــا سعـادتـی ببـری
همهٔ وجود، شعاع وجود پیامبر است و کل عالم مظهر خُلق و خوی پیامبر و ائمه: است. امیرالمؤمنین(ع) به سلمان و ابوذر فرمودند:
کُلُّنا واحِدٌ اَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنا مُحمّدٌ وَ اَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَ کُلُّنا مُحَمَّدٌ فلا تَفَرَّقوا بَیْنَنا؛ همهٔ ما یکی هستیم. اول محمد است، آخر ما محمد است، میانهٔ محمد است و همهٔ ما محمدیم. بنابراین، بین ما جدایی نیندازید.
اگر کلمهٔ «کُلُّنا محمد» نبود، ممکن بود کسی بگوید: یعنی اولین معصوم نامش محمد است. و معصوم وسط، یعنی امام باقر(ع) هم محمد است.و آخرین معصوم، یعنی امام زمان(ع) هم محمد است. ولی با جملهٔ «کُلُّنا محمد» می‌فهماند که همه محمد و از یک نورند.
طفیل وجود اهل‌بیت:
هر چه در عالم وجود است، به برکت وجود اهل‌بیت: است. خورشید و ماه و آسمان و زمین و فرشتگان و بهشت، همه طفیل وجود اهل‌بیت‌اند.
اهل‌بیت: از نور پیامبر خلق شده‌اند. خداوند فرشتگان را از نور امیرالمؤمنین(ع) ، آسمان و زمین را از نور فاطمه(س) ، خورشید و ماه را از نور امام مجتبی(ع) و بهشت و حور را از نور امام حسین(ع) آفرید.
بنابراین، فرشتگان و آسمان و زمین و خورشید و ماه و بهشت و حور همه از برکت وجود پیامبرند. و اتصال و ارتباط با محمد و آل محمد که متخلق به اخلاق الهی هستند، در صفای خلق و خوی ما بسیار مؤثرند. و چنانچه در روایات آمده است، حسن خلق معیار رشد و کمال انسان است.

آنچه به ایمان انسان کمال می‌بخشد و آن را ارزش می‌دهد، صفات خوب و حسن خلق است. بر خلاف آنچه مردم تصور می‌کنند، عبادات و نماز و روزه و انجام مستحبات معیار ایمان و دیانت نیست، بلکه صفات نیکوی انسان معیار دیانت است.

پیامبر خدا(ص) فرمودند:

لاتَنْظُرُوا اِلی کَثْرَةِ صَلاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ کَثْرَةِ الحَجِّ وَ الزَّکاةِ وَ کَثْرَةِ المَعْروفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیلِ انْظُرُوا اِلی صِدْقِ الحَدیثِ وَ اَداءِ الاَمانَةِ؛ به فراوانی نماز و روزه و فراوانی حج و زکات و فراوانی خیرات و زمزمة شبانة افراد نگاه نکنید. به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید.

در روایتی دیگر از امام صادق(ع) چنین نقل شده است:

لاتَنْظُرُوا اِلی طُولِ رُکوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإنَّ ذلِکَ شَیْءٌ اعتادَهُ فَلَوْ تَرَکَهُ استَوْحَشَ لِذلِکَ وِلَکِنْ انْظرُوا اِلَی صِدْقِ حَدیثِهِ وَ أداءِ اَماناَتِهِ؛ به طول رکوع و سجود اشخاص ننگرید؛ زیرا به آن عادت کرده‌اند. اگر آن را ترک کنند، به وحشت می‌افتند. لکن به راستگویی و ادای امانت افراد بنگرید.

یعنی انسان نباید فریفتة نماز و روزه و طولانی بودن رکوع و سجدة افراد شود. این‌ها نمی‌تواند ملاک رشد و کمال ایمان افراد باشد، بلکه به صدق و راستگویی و ادای امانت، افراد را باید شناخت و به ایمان آنان پی برد.

معیار ایمان، نماز و روزه و عبادت زیاد نیست. دلیل برتری انسان‌ها طول رکوع و سجده نیست، بلکه دو خصلت زیبای راستگویی و امانتداری است. ما روایتی نداریم که معیار را نماز و روزه بداند. چه بسا افراد از روی عادت و یا ملاحظات غیر الهی به این امر مبادرت می‌کنند. نه تنها نماز خواندن زیاد ملاک نیست، بلکه خداوند برخی از نمازگزاران را توبیخ می‌کند و هشدار می‌دهد.

فَوَیلٌ لِلْمُصَلّینَ الّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِم ساهُونَ الَّذینَ هُمْ یُراءُونَ وَ یَمْنَعونَ الْماعُونَ؛ پس وای بر نمازگزاران، آنان که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند. همان کسانی که ریا می‌کنند و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می‌کنند.

بر اساس این آیات، نمازخوان هم ممکن است جهنمی باشد؛ کسی که نمازش خالص نباشد، بلکه از روی ریا و مردم فریبی باشد. ذکر زیاد و عبادت و نماز زیاد بسیار خوب است، اما با شرایطش. معیار قرآن و روایات و اهل‌بیت: طول رکوع و سجده و نماز نیست، بلکه صدق حدیث و ادای امانت است.

نزدیک‌ترین مردم به پیامبر

مسألة حسن خلق آن‌قدر مهم است که پیامبر گرامی اسلام(ص) میزان تقرب و نزدیکی به خود را در روز قیامت، حسن خلق و زیبایی اخلاق می‌داند و تقرب به پیامبر در قیامت نشانة آن است که در دنیا از نظر خلق و خوی به پیامبر نزدیک‌تر بوده است. فرمودند:

اِنَّ اَقْرَبَکُمْ مِنّی مَجْلِساً یَوْمَ القیامَةِ اَحْسَنُکُمْ اَخْلاقاً؛ بی‌تردید نزدیک‌ترین شما به جایگاه من در روز قیامت، کسی است اخلاقش نیکوتر باشد.

هر کس می‌خواهد به پیامبر خدا نزدیک‌تر باشد، باید خوش‌اخلاق‌تر باشد. معیار قرب به کامل‌ترین انسان، یعنی وجود نازنین پیامبر خاتم، خوش‌اخلاقی است.

و در روایتی دیگر فرمودند:

اَفْضَلُکُمْ ایماناً اَحْسَنُکُمْ اَخْلاقاً؛ برترین شما از نظر ایمان، کسی که اخلاقش نیکوتر باشد.

امیرالمؤمنین(ع) نیز فرمودند:

اَکْمَلُکُمْ اِیماناً اَحْسَنُکُمْ اَخلاقاً؛ آن‌که خلقش نیکوتر است، ایمانش کامل‌تر است.

اخلاق خوب معیار رشد ایمان و تکامل و برتری است. هر کس خوش‌اخلاق‌تر است، از همه بهتر است و به خدا و پیامبر و امام زمان و خوب‌های عالم نزدیک‌تر است. ذکر و دعا و نماز بسیار خوب است، ولی در صورتی که ما را به اخلاق خوب برساند.

صفات ذاتی

صفات خوب در برخی افراد ذاتی و ژنتیکی است. مثلاً بعضی ذاتاً حلیم و بردبار و آرام‌اند. تندی و عصبانیت ندارند. و برخی دیگر ذاتاً تندمزاج و جوشی هستند.
آیا کسانی که تندمزاج‌اند می‌توانند خود را اصلاح کنند و از خود یک انسان حلیم و بردبار بسازند؟ آیا روحیات و صفات ذاتی قابل تغییر است؟ بله، ممکن است یک انسان عصبانی‌مزاج بر اثر تمرین و ممارست در حلم ورزیدن یک انسان حلیم بشود. یا به عکس ممکن است یک انسان حلیم یک مرتبه جوش بیاورد و صفت حلم خود را از دست بدهد. به همین خاطر است که گفته‌اند: «اِتَّقوا مِنْ غَضَبِ الحَلیمِ؛ از خشم انسان حلیم بر حذر باشید.» چون اگر غضب کند، تلافی همه را یکجا در می‌آورد. باید به خدا پناه برد. خداوند باید حلم انسان را حفظ کند.
بنابراین، انسان تندمزاج و عصبانی هیچ‌گاه نباید به خودش تلقین کند که من ذاتاً عصبانی هستم و دست خودم نیست، بلکه باید خودش را اصلاح کند. یا نباید بگوید پدر و مادرم مثلاً وسواس داشته‌اند، من هم به ارث برده‌ام.
اگر هم به ارث برده است، ارث بدی است. آن را باید دور بیندازد. اگر کسی فکر کند که روحیات بد را نمی‌تواند اصلاح کند، معنایش این است که انبیای الهی و کتب آسمانی بی‌خود آمده‌اند. چون اصلاً انبیا آمده‌اند که بدها را خوب کنند و صفات شایسته را جایگزین خصلت‌های ناهنجار و ناشایست کنند.
بنابراین، یک انسان تند و خشن، می‌تواند یک انسان نرم و حلیم شود. تلقین سوء بد است. این‌که من مزاجم عصبانی است، من در فلان خانواده بزرگ شده‌ام و ذاتاً این‌چنین هستم، دلیل موجهی نیست.

تلاش برای اصلاح

کسانی که با تلاش و مجاهدت سعی می‌کنند صفات نیک را جایگزین خصلت‌های ناروا کنند، البته از کسانی که ذاتاً دارای صفات نیک‌اند، برتر و با فضیلت‌ترند. امام صادق(ع) فرمودند:

اِنَّ الخُلْقَ مَنیحَةٌ یَمْنَحُهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقَهُ فَمِنْهُ سَجیّةٌ وَ مِنْهُ نِیَّةٌ؛ خلق و خوی، بخششی است که خدای عزوجل به مخلوقاتش عطا می‌کند. برخی از آن خلق و خوی غریزی و فطری است و برخی دیگر نیت است. (یعنی با تصمیم و اکتساب و تمرین پیدا می‌شود و غریزه و فطرت ثانوی می‌گردد).

راوی می‌گوید: از امام(ع) پرسیدم: کدام‌یک برتر است. حضرت فرمودند:

صاحِبُ السَّجِیَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لایَسْتطیعُ غَیْرَهُ وَ صاحِبُ النِّیَّةِ یَصْبِرُ عَلَی الطّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ اَفْضَلُهُما؛ آن‌که غریزه دارد، برآن سرشته شده است و غیر از آن نمی‌تواند انجام دهد و آن‌که نیت دارد، به سختی خود را به صبر بر طاعت وا می‌دارد، پس این بهتر است.

بنابراین، کسی که زحمت می‌کشد و خودش را اصلاح می‌کند، برتر و با فضیلت‌تر است از کسی که صفات خوب را از خانواده‌اش به ارث برده و بدون دریافت و زحمت آن را به دست آورده است.

کسی که می‌گوید تغییر دادن خصلت‌ها ممکن نیست، در حقیقت آمدن پیامبران و هادیان بشر و کتب آسمانی و انذارها را بدون فایده می‌داند.

بنابراین، اصلاح خصلت‌های نارواى نفسانی و تلاش برای آراسته شدن به صفات نیک، هم ممکن است و هم لازم. اصلاً هدف از بعثت پیامبر گرامی اسلام همین است؛ چنان‌که فرمودند:

اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ؛ من تنها از آن رو برانگیخته شدم که اخلاق کریمه و صفات ستوده و انسانی را در بشر به کمال رسانم و به پایان آورم.

ترویج کرامت‌های اخلاقی و اصلاح رفتارهای فردی و اجتماعی، مهم‌ترین هدف پیامبر گرامی اسلام(ص) بر شمرده شده است.

برای دستیابی به اخلاق نیک، پیشوایان ما حدودی را ذکر کرده‌اند که اگر آن‌ها را در خودمان پیاده و اجرا کنیم، به حسن خلق نایل می‌شویم و ما را در شمار انسان‌های خوش‌اخلاق در می‌آورد. از امام صادق(ع) پرسیدند:
ماحَدُّ حُسْنِ الخُلْقِ؛ حد و اندازهٔ حسن خلق چیست؟
چه کنیم تا به صفت حسن خلق متصف شویم؟ حضرت فرمودند:
تَلَینُ جانِبَکَ وَ تُطیبُ کلامَکَ وَ تَلَقی اَخاکَ بِبِشرٍ حَسَنٍ؛ اندازهٔ حسن خلق این است که فروتن و نرمخو باشی، سخنت پاک و پاکیزه باشد و با روی باز و گشاده با برادران دینی‌ات رو به رو شوی.
نرم‌خویی، پاکیزه‌گویی و گشاده‌رویی سه ویژگی است که اگر در کسی جمع شود، می‌توان او را خوش‌اخلاق شمرد و همهٔ فضائل و درجاتی که در روایات برای یک انسان خوش‌اخلاق ذکر نموده‌اند، برای او بر شمرد.
نخستین حد خوش‌خلقی نرمخویی است که شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین عنصر از عناصر و پایه‌های حسن خلق است و می‌توان آن را نیروی محرکه و موتور اصلی حسن خلق بر شمرد. نرمخویی بدان معناست که انسان در ناگواری‌ها و ناملایمات جوش نیاورد و موتور غضبش خاموش باشد.

انتهای حلم و بردباری

تا آنجا که ممکن است، انسان باید تلاش کند از حالت عادی و نرمخویی خارج نشود. حلم و بردباری از صفات برجسته انسان‌های با ایمان است. ائمه: که در مدارج ایمان به نهایت آن رسیده‌اند، به این خصلت متصف‌اند. در زیارت جامعة کبیره در وصف آن بزرگان چنین می‌خوانیم:
وَ مُنتَهی الْحِلْمِ؛ و آن‌ها نهایت حلم و بردباری‌اند.
نهایت حلمی که می‌توان تصور کرد، در این خانواده وجود دارد. شنیده‌اید که آن یهودی در مدینه بسیار با پیامبر خدا(ص) دشمنی می‌کرد و آن حضرت تحمل می‌فرمود. پیامبر خدا(ص) دیدند چند روز است دیگر خبری از آن یهودی نیست. سراغ او را گرفتند. گفتند: بیمار شده و درخانه افتاده است و نمی‌تواند از جا بلند شود. اگر ما بودیم می‌گفتیم: الحمدلله، خدا کند زودتر هلاک شود. ولی پیامبر خدا رحمة للعالمین است. عزیز است. فرمودند: به عیادتش برویم. به عیادتش رفتند. چشم‌هایش را باز کرد، دید پیامبر خدا به عیادت او آمده‌اند. منقلب شده، شهادتین گفت و مسلمان شد.

تجاهل امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین(ع) در کوچه می‌رفت. یک آدم لئیم و پستی نسبت به آن حضرت بدزبانی می‌کرد. حضرت به این شعر تمثل جستند:

وَ لَقَدْ اَمُرُّ عَلَی اللَّئیم یَسُبُّنیفَمَضیْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لا یَعْنینی

به انسان لئیم و پستی گذر کردم که به من فحش می‌داد، اما من از آنجا گذشتم و گفتم مقصودش من نیستم.

این در حالتی است که حضرت می‌دانستند دارد به او فحش می‌دهد، ولی اعتنا و توجهی به بدزبانی او نکردند و فرمودند: با من نیست. این همه از حلم و بزرگواری آن حضرت است که تجاهل فرمودند.

مرحوم آیت الله بهاءالدینی می‌فرمودند: جهل ذاتاً چیز خوبی نیست، ولی بعضی از جاها جهل خوب است. مثلاً انسان اگر عیب مردم را نبیند خوب است و راحت‌تر زندگی می‌کند. فراموش کردن بدی‌هایی که دیگران در حق انسان کرده‌اند، یکی از صفات پسندیده و بسیار خوب است. جهل و فراموشی در چنین مواردی مفید و سود بخش است.

تغافل و چشم‌پوشی

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند:
مِنْ اَشْرَفِ اَعمال الکَریمِ غَفْلَتُهُ عَمّا یَعْلَمُ؛ تغافل و چشم‌پوشی یکی از بهترین و شرافت‌مندترین اَعمال و احوال کریمان است.
یعنی انسان بزرگوار و باکرامت از بعضی چیزهایی که می‌بیند و بر ضد اوست، چشم‌پوشی می‌کند. انسان کریم عیب‌های همسر و فرزندان و دوستانش را نمی‌بیند. و بدی‌های آنان را فراموش می‌کند و به روی خود نمی‌آورد. اگر کسی در حق او اجحاف کرد، یا آزاری به او رسانده است، آن را کوچک می‌شمارد و از ذهنش محو می‌کند. انگار نه انگار که او را اذیت کرده است. خیلی بزرگوارانه از آن می‌گذرد و به رو نمی‌آورد. و این یک خصلت بسیار پسندیده و رشدآور است.
باید حساسیت‌ها را کم کنیم. بی‌خود چیزی را برای خودمان بزرگ نکنیم. اگر هم بزرگ است، سعی کنیم آن را ناچیز و غیر قابل اعتنا بشماریم. باید مواظب باشیم آمپر خشم و غضب ما بالا نیاید. با مسائل و افراد با نرمی و ملایمت برخورد کنیم.

حلم ورزیدن و نرمش و ملایمت به خرج دادن، آن‌قدر در رشد و کمال انسان سهم دارد که وی را در افق پیامبران قرار می‌دهد. انسان حلیم و بردبار محبوب خداست. در برابر آن خشم و غضب منشأ تمام بدی‌هاست. خشم خارج شدن از حد اعتدال است. کسی که جوش می‌آورد و خشمگین می‌شود، دست به هر عملِ ناشایستی می‌زند. اهانت می‌کند، فحش می‌دهد، تهمت می‌زند و احیاناً مرتکب جرح و قتل می‌شود.

اگر انسان بتواند خشم و غضبش را کنترل کند و خود را به دست اهریمن خشم نسپارد، جلو بسیاری از فسادها گرفته می‌شود، که به فرمودة رسول خدا(ص) شیطان ـ علیه اللعنة ـ گفته است:

الغَضَبُ رَهَقی وَ مِصیادی وَ بِهِ أَسُدُّ خِیارَ الخَلْقِ عَنِ الجَنَّةِ وَ طَریقَها؛ خشم و غضب کمند و آلت صید من است و به وسیلة آن بهترین خلق را از بهشت و راه آن باز می‌گیرم.

خشمی که کنترل شد

از امام صادق(ع) نقل شده که شخصی به محضر پیامبر خدا(ص) رسید و از آن حضرت در خواست کرد که مرا موعظه و نصیحت کنید. حضرت در جمله‌ای کوتاه و جامع فرمودند:
اِذْهَبْ و لا تَغْضَبْ؛ بر و غضب نکن.
آن شخص گفت: به همین فرمایش پیامبر بسنده می‌کنم. و تصمیم گرفت که عصبانی نشود. از پیامبر خداحافظی کرد و به سوی قبیله‌اش رفت. دید اوضاع متشنج است و همه مسلح و آمادهٔ درگیری هستند. گفت: چه شده است؟ گفتند: قبیلهٔ دیگر یک نفر از ما را کشته‌اند و ما باید تلافی کنیم.
در ابتدا ناراحت و خشمگین شد و مهیای درگیری شد. ناگهان به یاد موعظهٔ پیامبر افتاد که فرمودند: «لا تَغْضَبْ؛ هیچ‌گاه غضب نکن». غضب خودش را کنترل کرد و اسلحه را بر زمین انداخت و گفت: من یکی نمی‌آیم. شما هم صرف نظر کنید. قبیلهٔ خودش را نرم کرد و گفت: خداوند عفو و گذشت را دوست دارد. اگر آن‌ها دیه دادند، مسأله تمام است. و اگر دیه ندادند، من از مال خودم می‌دهم. و از قبیلهٔ دیگر هم خواست که عذرخواهی کنند و قائله را خوابانید و دو قبیله با هم صلح کردند.
اگر آتش غضبش را خاموش نمی‌کرد، ممکن بود سال‌های زیادی بین این دو قبیله جنگ و خون ریزی حکمفرما باشد. چنان‌که اوس و خزرج سال‌های سال در مدینه با هم می‌جنگیدند و به برکت اسلام آتش جنگ بین دو قبیله خاموش شد و صلح و برادری برقرار شد.
هُوَ الَّذی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالمُؤمنینَ وَ اَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ ما فِی الأرْضِ جَمیعاً ما اَلَّفْتَ بَینَ قُلُوبِهِمْ وَ لِکنَّ اللهَ اَلَّفَ بَیْنَهُمْ؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل‌های آن‌ها را با هم الفت داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی، نمی‌توانستی، ولی خداوند در میان آن‌ها الف ایجاد کرد.
خداوند به برکت پیامبر، بین این دو قبیله که بینشان جنگ و دعوا بود، الفت برقرار کرد. خدا می‌تواند دل‌ها را به هم نزدیک کند.

شعله‌ای برافروخته

غضب یک آتش درونی است که هم خود انسان را می‌سوزاند و دیگران را به آتش می‌کشد. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

الغَضَبُ نارٌ مُوقِدةٌ مَنْ کَظَمَهَ اَطْفأها وَ مَن اَطْلَقَهُ کانَ اَوَّلَ مُحْرِق بِها؛ خشم شعله‌ای برافروخته است. کسی که آن را فرو برد، آن شعله را خاموش کرده است و کسی که آن را رها کند، خود او نخستین کسی است که در آن می‌سوزد.

خشم و غضب آتش انفجاری است؛ زود به اطراف سرایت می‌کند. کم آن هم زیاد است. باید فوری آن را خاموش کرد. غضب منشأ همهٔ بدی‌ها و شرارت‌هاست. منشأ بیشتر جنگ‌های عالم همین بوده است. جنگ جهانی اول به خاطر این اتفاق افتاد که یک نفر از یک مملکت کشته شد و لشکرکشی آغاز شد. کشورهای دیگر هم جانبداری کردند و همه به جان هم افتادند و چندین میلیون نفر کشته و قطع عضو و بی‌خانمان شدند.

اگر حساسیت‌ها را کم کنیم، به این زودی جوش نمی‌آوریم. بعضی افراد به حرف مردم حساس‌اند. به دهن مردم نگاه می‌کنند. اگر ریشهٔ حساسیت‌های بی‌خود زده شود، جلو خشم‌ها گرفته می‌شود. باید به بسیاری از چیزها که ممکن است خشم انسان را برانگیزد بی‌اعتنا شد.

ائمه: مظهر حلم بودند. روایت شده است که یکی از غلامان حضرت موسی بن جعفر(ع) که ظرف غذای داغ در دست داشت، به سوی آن حضرت آمد و بر اثر عجله ظرف غذای داغ روی سر و صورت آن حضرت ریخت. حضرت ناراحت شدند.
آن غلام این آیه را که در وصف اهل تقوی است خواند: «وَ الْکاظِمِینَ الغَیْظَ؛ و خشم خود را فرو می‌برند». حضرت فرمودند: «قَدْ کَظِمْتُ؛ خشمم را فرو بردم.» غلام ادامه داد: «وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ؛ واز خطاهای مردم در می‌گذرند.» حضرت فرمودند: «قَدْ عَفَوتُ؛ درگذشتم.» غلام ادامه آیه را خواند: «وَ اللهُ یُحِبُّ المُحْسِنینَ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.» حضرت فرمودند: «اَنْتَ حَرٌّ لِوَجْهِ اللهِ؛ تو در راه خدا آزادی.» و فلان ملکم را هم به تو بخشیدم.
ممکن است کسی خشم خود را فرو برد، ولی بخواهد قصاص کند. خدا می‌فرماید: بعد از فرو بردن خشم، عفو هم بکن و قشنگ‌تر از آن این است که به او هدیه هم بدهی.
بدی را بدی سهل باشد جزااگر مردی اَحْسِنْ اِلی مَنْ اَساء

محبوب‌ترین جرعه‌ها

از امام صادق(ع) چنین نقل شده است که علی بن الحسین(ع) همواره می‌فرمودند:
ما تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً اَحَبُّ اِلیَّ مِنْ جُرْعَةِ غَیْظٍ لا اُکافِی بِها صاحِبَها؛ هیچ جرعه‌ای ننوشیدم که دوست داشتنی‌تر باشد از جرعهٔ خشمی که طرف را بدان کیفر ندهم.
یعنی در میان نوشیدنی‌ها لذیذترینش جرعهٔ خشمی بودکه نوشیدم و بیش از همهٔ جرعه‌ها از آن لذت بردم. شیرین‌ترین و لذیذترین جرعه‌ها برای من جرعهٔ خشم و غضبی است که فرو بردم.
فرو بردن خشم هنر است. این از میلیون‌ها نماز و قرائت قرآن و دعا و عبادت بالاتر است. در چنین جاهایی آدم خودش را نشان می‌دهد؛ یا «منِ» او طلوع می‌کند و یا خواست خداوند که فرمود: خشم خود را فرو ببر، گذشت و احسان کن.

خداوند برای کسانی که خشم خود را فرو می‌برند، پاداش بزرگی ذخیره فرموده است. رسول گرامی اسلام(ص) فرمودند:
مَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَلَو شاءَ اَنْ یُمْضیَهُ اَمْضاهُ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ یَوْمَ القِیامَةِ رِضاهُ؛ کسی که خشم خود را فرو برد، با آن‌که اگر می‌خواست می‌توانست آن خشم را عملی کند و انتقام بگیرد، خداوند در روز قیامت قلبش را آکنده از رضایت خودش می‌کند.
برخی افراد ممکن است از کسی خشمگین شوند، ولی قدرت کاری ندارند، این چندان مهم نیست؛ چون توان انجام کاری را ندارد. مهم این است که انسان توان برخورد داشته باشد، ولی خویشتن‌داری کند و مطابق خشم خودش کاری انجام ندهد. خداوند در روز قیامت چنین کسی را به مقام رضا می‌رساند. «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی اِلی رَبِّکَ راضِیَةً مَرْضِیَّةً». و این مقام، مقام بسیار بلندی است. اعلا درجهٔ قرب همین است؛ مقام رضا. در روایتی دیگر از امام صادق(ع) چنین آمده است:
مَنْ کَظَمَ غَیظاً وَ هُوَ قادِرٌ عَلیٰ إِنْفاذِهِ وَ حَلُمَ عَنْهُ اَعْطاهُ اللهُ أَجْرَ شَهیدٍ؛ خداوند به کسی که حلم بورزد و با این‌که می‌تواند خشم خود را به کار برد، آن را فرو خورد، اجر شهید عنایت خواهد فرمود.

امام صادق در مرگ خردسالشان

سفیان ثوری می‌گوید: به محضر مبارک امام صادق(ع) رسیدم. دیدم که ایشان ناراحت‌اند. عرض کردم برای چه این‌گونه ناراحت هستید؟ فرمودند: نردبانی برای پشت بام، در خانه بود. به اهل خانه گفته بودیم کسی از این نردبان بالا نرود. آمدم دیدم کنیزی از اهل خانه، فرزند خردسالم را بغل گرفته و از این نردبان بالا می‌رود. نگاهش که من افتاد متحیر شد و لرزید و فرزند خردسالم از دست او بر زمین افتاد و جان داد. ناراحتی من به خاطر از دست دادن فرزندم نیست، بلکه ناراحتم که چرا کنیز از من ترسید و هول او را گرفت.

یعنی از دست دادن فرزند هر چند مصیبت بزرگی است، ولی مصیبت بزرگ‌تر آن است که کاری کنیم که خدا از ما ناراضی باشد. سرپیچی از فرمان خدا از هر مصیبتی بالاتر است. فرمودند: ناراحتی من از این است که چرا این کنیز باید بترسد و بلرزد. با این حال حضرت به آن کنیز فرمودند: تو را در راه خدا آزاد کردم. باکی بر تو نیست و نگران نباش.

تأثر نفس

ملا عبدالله حرف قشنگی دارد. می‌گوید: کسانی که از سخن و برخورد دیگران عصبانی و خشمگین می‌شوند، باید کمی خود را وارسی کنند که چرا عصبانی می‌شوند. آیا نفس انسان ناراحت می‌شود، یا دل انسان. اگر نفس اماره ناراحت می‌شود، بگذار ناراحت شود. نفس اماره همیشه باید ذلیل و خوار باشد. باید سرکوب شود. باید شکسته شود. ذلت نفس راه اهل ایمان و اولیای خداست. اگر نفس سرکوب شود، ارزش دارد. اگر به انسان می‌گویند: نفهم! جاهل! و به نفس انسان بر می‌خورد، بگذار بگویند. ذلت نفس اماره بضاعت و سرمایة اولیای خداست. مغلوب شدن نفس، زاد و توشة مؤمنان است.
اما اگر گمان می‌کنید که دل و روح انسان از برخورد دیگران آزرده و خشمگین می‌شود، این پنداری نادرست است. چون دل و قلب و روح انسان تأثیر پذیر نیست. از این جهت راحت است، چون تجرد دارد و از حرف دیگران تأثیر نمی‌پذیرد. خاطر شما جمع باشد.
بنابراین، خشم و غضب مربوط به نفس انسان است. دلیل آن هم روشن است. چون اگر کسی خطاب به دیوار فحش و ناسزا بگوید، شما ناراحت نمی‌شوید. اما اگر خطاب به شما بگوید، به شما بر می‌خورد؛ چون نفس داری. به منیت شما برخورده است. همان‌طور که اگر پشت سر کسی حرف می‌زنند، شما ناراحت نمی‌شوید، اما اگر دربارة شما حرفی بزنند، ناراحت و خشمگین می‌شوید. بنابراین، باید کظم غیظ کرد و نفس را شکست.

لذت فرو بردن خشم

نخستین و مهم‌ترین حد خوش‌خلقی و اخلاق زیبا، حلم و بردباری و فرو بردن خشم است. این مرحله نیازمند تمرین و ریاضت است. آغاز کار خیلی مشکل است، ولی کم کم آسان می‌شود و به صورت ملکه و عادت و طبیعت ثانویه انسان در می‌آید و از فرو بردن خشم و غضب لذت می‌برد.
از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمودند:
خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد که چون صبح شد، اولین چیزی را که با آن برخورد نمودی بخور.
صبح هنگام که به راه افتاد با کوه سیاه بزرگی رو به رو شد و ایستاد.
گفت: پروردگارم به من فرمان داده است که آن را بخورم و متحیر ماند.
سپس با خود گفت: پروردگارم مرا به چیزی که توانایی ندارم فرمان نمی‌دهد. از این رو به سوی آن رفت تا آن را بخورد. هر چه به آن نزدیک می‌شد، آن کوه کوچک‌تر می‌شد. وقتی به آن رسید، آن را لقمه‌ای یافت و خورد و دید که گواراترین چیزی بود که تا به حال خورده است.
در خواب دید که به او گفته می‌شود: تو آنچه را که بدان مأمور بودی انجام دادی، آیا می‌دانی این برای چه بود؟ گفت: نه، به او گفته شد:
اَمَّا الجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ، اِنَّ الْعَبْدَ اِذا غَضِبَ لَمْ یَرَ نَفْسَهُ وَ جَهِلَ قَدْرَهُ مِن عِظَمِ الْغَضَبِ فَاِذا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَکَنَ غَضَبُهُ کانَتْ عاقِبَتُهُ کَاللُّقْمَةِ الطَّیِّبَةِ الَّتی اَکَلْتَها؛ اما آن کوه غضب بود. وقتی بنده‌ای غضب کند، خودش را نمی‌بیند و از شدت غضب ارزش خود را نمی‌داند. وقتی که خودش را حفظ کند و ارزش خود را بداند و خشم او فروکش کند، سرانجام آن غضب لقمۀ گوارایی می‌شود که آن را می‌خوری.
به مناسبت ولادت امام رضا(ع)

همة دین، حقیقت و اصل دین ولایت است. توحید و نبوت، همه آمده‌اند تا ولایت را تبلیغ کنند. دربارة اعلان ولایت امیرالمؤمنین(ع) است که خداوند خطاب به پیامبرش این‌چنین محکم و استوار سخن می‌گوید:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ؛ ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً به مردم برسان. و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

اهل‌بیت: میزان سعادت و شقاوت و نجات و هلاکت‌اند. و در حقیقت محور عالم‌اند.

وَ البابُ المُبْتَلی بِهِ النّاسُ مَنْ أتاکُمْ نَجا وَ مَنْ لَمْ یَأتِکُمْ هَلَکَ؛ شما اهل‌بیت، درگاه امتحان مردم‌اید؛ هر کس به سوی شما آمد، نجات ابد یافت و آن کس که از درگاه شما دور شد، به هلاکت رسید.

علی بن عبیدالله از نوادگان امام سجاد(ع) است. هنگامی که امام رضا(ع) به خراسان‌آمدند، ایشان هم در خراسان بود. همه به دیدن امام آمدند، ولی ایشان با این‌که هاشمی و عموزاده آن حضرت بود نیامد. پرسیدند: چرا به دیدن امام نمی‌روی؟ گفت: واقع امر آن است که من حضرت را بسیار دوست دارم و بسیار متمایلم که به دیدار ایشان بروم، ولی هیبت و بزرگی و عظمت آن حضرت آن‌قدر دل مرا گرفته که به خود اجازه نمی‌دهم به آستان قدسی آن حضرت مشرف شوم. و دیگر این‌که اگر به ملاقات خصوصی ایشان بروم، باید برایم وقت بگذارند و من دریغم می‌آید که وقت آن حضرت را بگیرم، ولی دلم آنجاست. معلوم می‌شود بسیار با معرفت و مؤدب بوده است.
امام هشتم(ع) کمی بیمار شدند و مردم به عیادت آن حضرت می‌رفتند. علی بن عبید الله هم از این فرصت استفاده کرد و به عیادت آن حضرت شرفیاب شد. امام(ع) از دیدن علی بن عبید الله بسیار خرسند شدند و او را بسیار تکریم و احترام کردند. علی بن عبید الله هم از تکریم امام(ع) بسیار شادمان شد.
پس از مدتی علی بن عبید الله بیمار شدند. امام هشتم(ع) به عیادت او آمدند. در بستر خوابیده بود. از دیدار امام خیلی خوشحال شد. ام سلمه، همسر علی بن عبید الله که بسیار به امام هشتم(ع) علاقه‌مند بود، از پشت پرده آن حضرت را نگاه می‌کرد. خجالت می‌کشید به حضور امام برسد.
وقتی امام خداحافظی کردند و رفتند از پشت پرده بیرون آمد. «اِنْکَبَّتْ عَلَی المَوْضِعِ الَّذی کانَ اَبوالحسن فیه جالساً تَقَبَّلَه وَ تَتَمَسَّحُ بِهِ؛ خودش را به مکانی که حضرت در آنجا نشسته بودند انداخت و آنجا را می‌بوسید و دست می‌کشید و به سر و صورت خود می‌مالید. و با جای قدوم حضرت امام رضا(ع) عشق بازی می‌کرد و اشک شوق می‌ریخت.
شخصی برای امام هشتم(ع) خبر برد که این خانواده چنین کردند. حضرت فرمودند:
اِنَّ عَلَی بْنَ عُبَیدِ اللهِ وَ امْرَأتَهُ وَ وُلْدَهُ مِنْ اَهْلِ الجَنَّةِ؛ به راستی علی بن عبید الله و همسرش و فرزندانش اهل بهشت هستند.
بعد فرمودند:
اِنَّ وَلَدَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ عَلَیها السلام اذا عَرَّفَهُم اللهُ هذا الاَمرَ لَمْ یکونوا کَالنّاسِ؛ یقیناً فرزندان علی و فاطمه8 هرگاه خداوند معرفت این امر را (یعنی ولایت اهل‌بیت: را) به فرزندان علی و فاطمه8 عنایت کند، همانند

مردم نیستند.
یعنی هرگاه با ولایت باشند، حسابشان با بقیة مردم جداست و جایگاه ویژه‌ای دارند.

انسان باید با بچه‌ها و شاگردان و رفقای خودش انس بگیرد. بعضی از پدرها با فرزندانشان انس نمی‌گیرند. همانند بیگانگان با آنان برخورد می‌کنند.
مرحوم آیت الله بهاءالدینی می‌فرمودند: پدرها باید با بچه‌های خودشان رفیق باشند. یعنی غیر از جنبة پدر و فرزندی، باید جنبة رفاقت هم در آنان باشد. یعنی دردِ دل همدیگر را بشنوند. زن و شوهر علاوه جنبة زن و شوهری، باید رفاقت بینشان حاکم باشد. با هم گفت و گوی صمیمانه داشته باشند. عقدة دل را برای یکدیگر باز کنند.
برخی از خانم‌ها می‌گویند: ما جرئت نداریم با شوهرمان یک کلمه حرف بزنیم. اصلاً به ما محل نمی‌گذارند و این خیلی بد است. خودشان را خیلی بالا گرفته‌اند و آن‌ها را پایین. یا اصلاً آن‌ها را آدم حساب نمی‌کنند. خود برتربینی و تکبر چیز بدی است.

انس با اطرافیان و زیردستان شیوة همیشگی امام هشتم(ع) بوده است. یاسر خادم امام هشتم(ع) دربارة آن حضرت چنین می‌گوید:
کانَ الرِّضا علیه السلام اِذا خَلا جَمَعَ حَشَمَهُ کُلَّهُمْ عِنْدَهُ الصَّغیرَ وَ الْکَبیرَ فَیُحَدِّثُمْ وَ یَأنَسُ بِهِمْ وَ یُؤْنِسُهُمْ وَ کانَ علیه السلام اِذا جَلَسَ عَلَی الْمائِدةِ لایَدَعُ صَغیراً وَلا کَبیراً حَتّی السّائِسَ وَ الحَجّامَ اِلّا اَقْعَدَهُ عَلَی مائِدَتِهِ؛ سیرة همیشگی امام رضا(ع) چنین بود که هرگاه تنها می‌شدند، اطرافیان خود، از خدم و حشم و کوچک و بزرگ را نزد خود جمع می‌کرد و با آنان به گفت و گو می‌پرداخت. با آنان انس می‌گرفت و بین آنان نیز انس برقرار می‌کرد. آن حضرت هرگاه بر سر سفرة غذا می‌نشست، همواره همه را فرا می‌خواند و از کوچک و بزرگ فروگذار نمی‌کرد. حتی کسانی را که به تیمار حیوانات می‌پرداختند و کسانی را که حجامت می‌کردند، همه را به سر سفره می‌نشاند و با آنان غذا می‌خورد.
حضرت امام رضا(ع) هنگامی که در خراسان بودند، به دید و بازدید و درس و بحث و مناظره و کارهای اجتماعی مشغول بودند. هنگامی که از امور فارغ می‌شدند و به خانه می‌آمدند، همة اطرافیان و اهل خانه اعم از کنیز و غلام و حتی میرآخور و کسی که طویله را اداره می‌کرد و حیوانات را تر و خشک می‌کرد و حتی کسی حجامت یا سلمانی می‌کرد، همه را جمع می‌کردند و با آنان انس می‌گرفتند و گفت و گو می‌کردند. این است که در سلام به آن حضرت می‌گوییم:
السَّلامُ عَلَیکَ یا اَنیس النُّفُوسِ؛ سلام بر تو ای امامی که با مردم انس می‌گیری.
امام(ع) مظهر رحمت و رأفت و مهر و محبت است. علی بن عبید الله که یک ذره از هیبت امام را حس کرده بود، نمی‌توانست به دیدن آن حضرت بیاید. ولی آن حضرت آن‌قدر خودشان را تنزل می‌دادند و پایین می‌آوردند که کمترین افراد بتوانند با ایشان انس بگیرند. مثل این‌که یک شخصیت بزرگ و والا مقام با بچه‌ای بازی کند. امام این‌قدر خودشان را پایین می‌آوردند.
خلق اطفال‌اند جز مست خداکیست بالغ جز رهیده از هوی
خلق در مقابل اولیای خدا هیچ‌اند.
باید به امام هشتم(ع) اقتدا کنیم و غرور و تکبر را از خودمان دور کنیم. دست کم با همسر و بچه‌ها انس بگیریم و رفیق باشیم. سلام خشک و خالی نباشد. دل باید قاطی شود.
حضرت همة کسانی که در خانه بودند را سر سفره می‌آوردند و از غذای

خودشان به آنان می‌دادند؛ چون خانواده‌شان در مدینه بودند. حتی وقتی مسموم شدند، آمدند دیدند این‌ها غذا نخورده‌اند. فرمودند: زیر بغل‌هایم را بگیرید بنشینم، تا آن‌ها به راحتی غذا بخورند. حضرت نشستند و حالی نشان دادند که با خیال راحت غذا بخورند.

هم درجه با امام رضا

به دعبل فرمودند:
اَلا فَمَنْ زارَنی فی غُرْبَتی بِطُوسٍ کانَ مَعَی فِی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَةِ مَغفوراً لَهُ؛ آگاه باش! هر کس مرا در غربت، در طوس زیارت کند، با من در بهشت هم‌درجه است و گناهانش آمرزیده است.
حدیث عجیبی است!
خداوند به همه ما ایمان و ولایت کامل و اخلاق حسنه کرامت بفرماید!

جلسه هفتم

فروبردن خشم

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ كَفَّ اللهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ القيامَةِ؛ کسی که خشم خود را دربارة مردم فرو برد، خداوند در قیامت خشم خود را از او بگرداند.

تطهیر از گناه

در روایتی از پیامبر خدا(ص) آمده است:
مَنْ صَلّی عَلَیَّ مَرَّةً لَمْ یَبْقَ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةً؛ کسی یک مرتبه بر من صلوات بفرستد، ذره‌ای از گناهانش باقی نمی‌ماند.
صلوات گناهان را پاک می‌کند. منطق پیامبر منطق وحی است. سخنش محکم و استوار و حتمی است. آنچه می‌گوید، بر اساس حقیقت است و یقینی است. صلوات اتصال است؛ اتصال به پیامبر و اهل‌بیتش. قطره‌ای که به دریا متصل شود، پاک می‌شود. و صلوات از روی اخلاص و حقیقت اتصال می‌آورد.

در روایت دیگری آمده است:
مَنْ صَلّی عَلَیَّ مَرَّةً فَتَحَ اللهُ عَلَیهِ باباً مِنَ العافِیَةِ؛ کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، خداوند دری از عافیت به روی او می‌گشاید.
عافیت نعمت بسیار بزرگی است. از پیامبر خدا پرسیدند: اگر شب قدر را درک کردیم، از خداوند چه بخواهیم؟ فرمودند: عافیت.
عافیت یعنی سلامت دین و دنیا و آخرت. یعنی جسم و روح و اطرافیانم، همه در صحت و امنیت به سر برند. همه نیازمند عافیتیم. در دعای جامع و کوتاهی چنین می‌گوییم:
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَ الْعافِیَةَ وَ المُعافاةَ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ؛ خداوندا! از تو عفو و بخشش، عافیت و سلامتی و معافات در دنیا و آخرت درخواست می‌کنم.
عافیت یعنی امنیت و سلامت از بلاها، بیماری‌ها و لغزش‌ها. و معافات یعنی این‌که ما از شر دیگران در امان باشیم و دیگران نیز از شر ما در امان باشند. و این دعای بسیار جامع و مهمی است.
کسی که یک مرتبه صلوات بفرستد، دری از درهای عافیت به روی او گشوده خواهد شد. یعنی رمز صحت و سلامت و امنیت دنیوی و اخروی، ارتباط با محمد و آل محمد است.
بنابراین، اگر می‌خواهید درهای عافیت به روی شما گشوده شود و گناهانتان منهدم گردد، این ذکر شریف را فراموش نکنید.

مثلث حسن خلق

حسن خلق یکی از سیره‌های بسیار با اهمیت و بزرگ پیامبر خداست. در حقیقت خداوند آن را بزرگ شمرده است.

وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ و براستی تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

از امام صادق(ع) پرسیدند: ما می‌خواهیم خوش‌اخلاق باشیم، حد و اندازهٔ خوش‌اخلاقی چیست؟ حضرت سه مشخصه برای این‌که انسان خوش‌اخلاق باشد، بیان فرمودند:

تَلینُ جانِبَکَ وَ تُطیبُ کَلامَکَ وَ تَلْقی اَخاکَ بِبِشرٍ حَسَنٍ؛ حد و اندازهٔ حسن خلق این است که نرم و ملایم باشی، کلامت پاکیزه و گوارا باشد و با برادران ایمانی خود با روی باز و چهره‌ای شاداب ملاقات کنی.

امام صادق(ع) در این فرمایش بسیار زیبا و جامع سه حد برای اخلاق نیکو بیان فرمودند. یک ضلع از مثلث حسن خلق، مربوط به درون انسان است. ضلع دیگر مربوط به زبان و سخن او و ضلع سوم مربوط به چهره و روی آدمی است.

خمیرمایة حسن خلق

نخستین محور حسن خلق، یعنی نرمی و ملایمت اساسی‌ترین حد حسن خلق است؛ چون مربوط به درون آدمی است. اگر درون انسان آرام، نرم و ملایم بود، طبیعتاً در زبان و چهرة او هم اثر می‌گذارد. «از کوزه همان برون طراود که در اوست».

در حقیقت زبان و چهره، ترجمان درون انسان است. قرآن کریم هم به این حقیقت اشاره دارد. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَولِ؛ و آنان را از طرز سخنان می‌شناسی.

و در جایی دیگر می‌فرماید:

تَعْرِفُهُمْ بِسیماهُمْ؛ آن‌ها را از چهره‌هاشان می‌شناسی.

بنابراین، نرمی و ملایمت خمیرمایه و ریشة همة خوبی‌هاست و می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین ارکان حسن خلق دانست.

امام صادق(ع) اهل ایمان را این‌گونه معرفی می‌کنند:
المُؤْمِنونَ هَیِّنون لَیِّنُونَ کَالجَمَلِ الأَنِفِ اذا قیدَ انقادَ وَ اِنْ اُنیخَ عَلی صَخْرَةٍ استَناخَ؛ اهل ایمان آسان و نرم‌اند، همانند شتر نری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند، به راه افتد و اگر بر صخره‌ای بخوابانند، بخوابد.
نخستین ویژگی انسان با ایمان در این روایت آسان‌گیری است. «هَیِّنْ» یعنی آسان‌گیر. هم به خودشان آسان می‌گیرند و هم به دیگران. سختگیری و خود را به زحمت و تکلف انداختن شایسته انسان مؤمن نیست.
نکته در این تشبیه زیبا این است که هر چند مؤمن بسیار پرقدرت، مقاوم و سرسخت است، ولی مهار ایمان او را بسیار رام و نرم و آسان نموده است.

آسان‌گیری

کسی که اهل تکلف است، اگر می‌خواهد میهمانی بدهد، اگر می‌خواهد به مسافرت برود، سخت گرفتن و تکلف او را از پای در می‌آورد و لذت زندگی را از او می‌گیرد. به قول مردم آسان بگیر تا روزگار بر تو آسان بگیرد. و این یک حقیقتی است. اگر انسان سخت بگیرد، نخستین کسی که سختی می‌بیند، خود اوست. به قول حافظ:
دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش وز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش مردی به محضر پیامبر اکرم(ص) رسید و با اضطراب شروع به سخن گفتن با آن حضرت کرد. پیامبر فرمودند: «هَوِّنْ عَلَیْکَ؛ بر خودت آسان بگیر» . چرا این‌قدر مضطربی؟! باید سعی کنید هیچ‌گاه در زندگی سخت نگیریم. امور را همیشه کوچک و آسان بشماریم.

نرمش و ملایمت

امیرالمؤمنین(ع) در شمار اوصاف پیامبر خدا(ص) می‌فرمایند:
کانَ دائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الخُلْقِ لَیِّنَ الجانِبِ؛ همیشه چهره‌ای گشاده داشت و آسان‌گیر و نرمخو بود.
گشاده‌رویی و سختگیر نبودن و نرم و ملایم بودن، از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر خداست که باید به آن تأسی نمود.
و نیز ملایمت و نرمش در برخورد را از صفات مؤمن بر می‌شمارند و می‌فرمایند:
اَلمُؤْمِنُ ... سَهْلُ الخَلیقَةِ لَیِّنُ الْعَریکَةِ؛ مؤمن ... اخلاقش ملایم و برخوردش توأم با نرمش است.
انسان باید به خود و دیگران آسان بگیرد و به تعبیر دیگر هم با خود و دیگران راحت باشد و همدیگران با او راحت باشند.
این نرمی و آسان بودن، لازمة حرکت سالم موتور زندگی است. اگر می‌خواهیم چرخ زندگی مان به راحتی بگردد و دچار دست‌انداز و مشکلات نشویم، باید نرم و آسان باشیم.
این نرمی و آسانی، همانند آب و روغنی است که موتورهای میکانیکی به برکت آن‌ها دستخوش ناملایمت و سختی نمی‌گردد و به راحتی به حرکت خود ادامه می‌دهد.
اگر روغن نباشد موتور می‌سوزد؛ چون در اثر حرکت ساییده می‌گردد. و این روغن جلوی ساییدگی را می‌گیرد. همین‌طور آب، موتور را خنک می‌کند تا در فشار حرارت از کار نیفتد.
همة آتش‌های دنیا با آب و روغن کنترل می‌شود. مؤمن هم باید درونش آب و روغن باشد تا جوش نیاورد و موتور نسوزاند. نرم و ملایم بودن، به منزلة همین آب و روغن است. باید غضب را کنترل کرد تا بر ما غلبه نکند. غضب اگر مهار نشود، همه را به آتش می‌کشد؛ چون خودش آتش است. وقتی فوران کرد، اطرافیان را هم به آتش می‌کشد.
اگر ما عواقب بسیار خطرناک و جانکاه غضب را بدانیم، به کنترل آن بیشتر اهمیت می‌دهیم. اگر بدانیم که حقیقت و باطن غضب آتش سوزانی است، از آن می‌گریزیم.

قرآن باطن برخی از رذائل اخلاقی را برای ما گشوده است. مثلاً دربارة غیبت می‌فرماید:

وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُموهُ؛ و هیچ یک از شما از دیگری غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مردة خود را بخورد؟ به یقین همة شما از این امر کراهت دارید.

اگر برادر دینی ما از دنیا رفته باشد و بدنش را بیاورند و تکه تکه کنند و به ما بدهند و بگویند بخور، حالمان بد می‌شود. می‌گذاریم و فرار می‌کنیم. خود خدا هم فرموده است: شما از خوردن آن کراهت دارید و بدتان می‌آید. اصلاً این یک امر چندش آوری است. باطن غیبت این است.

چرا خداوند غیبت کردن را به خوردن گوشت مردة برادر دینی تشبیه کرده است؟ چون همان‌طور که یک انسان مرده نمی‌تواند از خودش دفاع کند، کسی هم که غایب است و خدای ناکرده ما غیبت او را می‌کنیم، نمی‌تواند از خود دفاع کند.

خداوند یک عمل معنوی را به یک امر محسوس تشبیه کرده است. خوردن گوشت بدن یک برادر دینی که مرده است، نقص وارد کردن به آن است. غیبت انسان مؤمن هم نقص وارد کردن به او و شخصیت و آبروی اوست.

غیبت کننده برای بهره‌بری یا خالی‌کردن عقده‌هایش غیبت می‌کند، یا به هر حال می‌خواهد نقصی به او وارد سازد و این نشانة عجز اوست. چنان‌که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

اَلغِیبَةُ جُهْدُ الْعاجِزِ؛ غیبت کردن نهایت درماندگی عاجز است.

اگر انسان به باطن گناه و رذایل اخلاقی معرفت پیدا کند، هیچ‌گاه گرد آن نمی‌گردد و همیشه از آن گریزان است.

آثار تخریبی غضب

غضب آثار بسیار بد تخریبی در روح و جسم انسان بر جای می‌گذارد. و دین و دنیا و آخرت را بر باد می‌دهد و انسان را از خداوند و اهل‌بیت: دور می‌کند.
الغَضَبُ یُفْسِد الایمانَ کَما یُفْسِدُ الخَلُّ العَسَلَ؛ همان‌طور که سرکه عسل را فاسد می‌سازد، غضب ایمان را فاسد می‌کند.
نمی‌گوید ثواب‌ها را از بین می‌برد، بلکه ریشه را می‌سوزاند. حسادت هم همین‌طور است. برخی از رذائل اخلاقی تیشه به ریشه می‌زند و بنیان دین آدمی را بر می‌کند.

غضب یکی از لشکرهای بزرگ شیطان است. و شیطان از این طریق در انسان‌ها نفوذ می‌کند و ایمان انسان را بر باد فنا می‌دهد. امیرالمؤمنین علی(ع) به حارث همدانی می‌فرمایند:
وَاحْذَرِ الغَضَبَ فَاِنَّهُ جُنْدٌ عَظیمٌ مِنْ جُنُودِ ابلیس؛ از خشم و غضب بر حذر باش که از لشکریان ابلیس است.
غضب راه نفوذ شیاطین در انسان است و در حقیقت یکی از کارگزاران بزرگ شیطان در نفس آدمی است. شیطان به این وسیله، دین و ایمان انسان را فاسد می‌کند، روحیه و سیستم روان و اعصاب را به هم می‌ریزد. فکر و اندیشه را متلاطم می‌کند. و قدرت تصمیم گیری صحیح را از انسان می‌گیرد. و در همان حال گاهی دست به کاری می‌زند که جبران ناپذیر است.

خروج از اعتدال

در حال غضب نباید به کاری دست زد؛ چون آدم عصبانی از حالت عادی خارج است و اعتدال ندارد و تصمیماتش عاقلانه نیست. علاوه بر آن تنها با شخصی که او را به جوش آورده است و موجب عصبانیت او شده است، روبه رو نیست. ممکن است غضب او دامن هر کس را که در اطراف او باشد بگیرد. در آن حالت ادب و نزاکتی وجود ندارد. امیرالمؤمنین(ع) چه زیبا به این نکته اشاره فرموده‌اند:

لا اَدَبَ مَعَ غَضَبٍ؛ در هنگام خشم و غضب ادبی نیست.

انسانی که غضب کرده است، تمام هم و غم او باید صرف خاموش کردن غضبش باشد. می‌تواند با اندک آبی که می‌خورد، یا تغییر وضعیتی که می‌دهد، خود را آرام سازد. حتی می‌تواند درگوشه‌ای خلوت کند تا فکر و اعصاب و روانش راحت شود. در حالت غضب حتی عبادت، عبادت نیست، بلکه خسارت است. باید مواظب باشیم شیطان ما را به جوش نیاورد. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

الغَضَبُ یُردی صاحِبَهُ وَ یُبدی مَعایِبَهُ؛ خشم و غضب صاحبش را هلاک می‌کند و معایبش را آشکار می‌سازد.

یعنی خشم و غضب مایة رسوایی انسان است. انسان وقتی از حالت عادی خارج شد، همة معایبش ظاهر می‌شود. مدت‌ها عیوب خودش را از دیگران پنهان کرده است، ولی با یک عصبانیت خودش را رسوا می‌کند.

آزار خداوند

انسان خشمگین، از رحمت خداوند محروم است؛ چون با خشم و غضب خود بندگان خدا را مورد آزار خویش قرار می‌دهد.
پیامبر خدا(ص) فرمودند:
مَنْ آذی مُؤمِناً فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی اللهَ وَ مَنْ آذَی اللهَ فَهُوَ مَلْعونٌ فِی التَّوراةِ وَ الاِنْجیلِ وَ الزَّبورِ وَ الفُرْقانِ؛ کسی که مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مر بیازارد، خداوند را آزرده است و کسی که خداوند را بیازارد، در «تورات» و «انجیل» و «زبور» و «فرقان» بر او لعنت شده است.
و در جایی دیگر آمده است:
فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ المَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجمَعینَ؛ لعنت خدا و فرشتگان و همة مردم بر او باد.
در احادیث متعددی آمده است که پیامبر خدا(ص) فرمودند: هر کس حضرت زهرا(س) را بیازارد، مرا اذیت کرده است.
فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی یُوذینی ما یُؤذِیها؛ فاطمه پاره‌ای از من است، آنچه او را بیازارد، مرا آزرده است.
اما روایت پیشین بحث آزردن پیامبر خدا را توسعه داده و فرموده است: هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده است. چون به یک معنا همة عالم شعاع پیامبر و اهل‌بیت: است. دوستانشان شعاع آن‌ها هستند و برترین و کامل‌ترین مصداق آن حضرت زهرا(س) است.

این حدیث بسیار تند است. کسی که مؤمنی را بیازارد، مورد لعن و نفرین همهٔ عالم است. شما شخص را نبینید، به قول مولانا:

ای بسا کس را که صورت راه زدقصد الله کرد و بر صورت بزد

یعنی شما اگر مؤمنی را آزردی، در حقیقت امام زمان و پیامبر و خدا را آزرده‌ای. خدا از خلقش جدا نیست. مسرور کردن هم همین‌طور است. اگر کس مؤمنی را مسرور کند، خدا را مسرور کرده است. چنانچه امام صادق(ع) فرمودند:

مَنْ اَدْخَلَ عَلی مُؤمِنٍ سُروراً فَقَدْ اَدَخَلَهُ عَلَی اللهِ؛ کس که مؤمنی را شاد کند، این سرور و شادی را بر خدا وارد کرده است.

و در جایی دیگر فرمودند:

مَنْ اَدْخَلَ عَلی مُؤمِنٍ سُروراً فَقَدْ اَدْخَلَ عَلی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله؛ هر کس مؤمنی را شاد کند، رسول خدا(ص) را شاد کرده است.

یعنی این سلسله به هم متصل است. این سر نخ به آن بالاها متصل است. شما شخص را نبینید، همه را یک حقیقت ببینید. اگر دل کسی را شاد کنید، به پیامبر و خدا و اهل‌بیت: محبت کرده‌اید. پیامبر خدا فرمودند:

مَنْ اَکْرَمَ اَخاهُ المُؤمِنِ فَقَدْ اَکَرَمَ اللهَ تعالی؛ کسی که برادر مؤمنش را اکرام کند، در حقیقت خداوند تعالی را اکرام کرده است.

اکرام و محبت به مؤمن، اکرام و محبت به خداست. شک نکنید.

منشأ آزار و اذیت دیگران غضب است. آزار انسان حلیم و نرم و ملایم، به کسی نمی‌رسد.

هنگامی که پیامبر خدا(ص) به مدینه هجرت فرمودند، هر یک از مردم مدینه هدیه‌ای برای آن حضرت آوردند. مادر اَنس بن مالک چیزی نداشت که برای پیامبر هدیه ببرد. گفت: من هدیه‌ای ندارم تقدیم شما کنم. فرزندش انس را که در آن زمان نوجوانی بود، به عنوان هدیه، برای خدمت گذاری نزد آن حضرت گذارد. پیامبر هم قبول فرمودند.

این انس ده سال در خدمت پیامبر بود. احادیث زیادی از سیره و اخلاق و رفتار پیامبر نقل کرده است که بسیار جالب است. می‌گوید: در این مدت، پیامبر هیچ‌گاه با من تندی نکرد. و هیچ‌گاه مرا برای کاری که نباید انجام می‌دادم و انجام داده بودم، یا کار که باید انجام می‌دادم و آن را ترک کرده بودم، توبیخ و مؤاخذه نکرد.

می‌گوید: من از اخلاق پیامبر در شگفتم. گاهی برای آن حضرت شام تهیه می‌کردم. یک شب شامی تهیه کردم. حضرت جایی رفته بودند و دیر به منزل آمدند. فکر کردم شام می‌خورند. شام پیامبر را خودم خوردم. پیامبر تشریف آوردند. از اطرافیان پرسیدم: پیامبر شام خورده‌اند؟ گفتند: نه. پیش خودم گفتم: اگر حضرت بگویند شام مرا بیاور، چه کنم؟ پیامبر این مسأله را حس کردند و آن شب گرسنه خوابیدند و هیچ‌گاه به روی خودشان نیاوردند.

آشی که ریخت

خلق و خوی پیامبر فوق العاده عجیب بوده است. یکی از همسران پیامبر آشی درست کرد و برای آن حضرت فرستاد. وقتی کنیز آن خانم غذا را نزد پیامبر گذاشت، همسر دیگر پیامبر ناراحت شد که امروز پیامبر باید از غذای ما میل می‌فرمود و دیگری آش درست کرده است. از این رو، آش را روی زمین ریخت.
حضرت برای این‌که به خانمی که آش درست کرده بود بد نگذرد، مقداری از غذای ریخته شد که تمیز بود و آلوده نشده بود را از روی زمین جمع کرده و خوردند و به کنیز آن خانم فرمودند: این خبر ناگوار را برای او نقل نکن و بگو پیامبر از این غذا میل کردند.

نقد افراد

پیامبر خدا مواظب بودند که کدورتی در کسی ایجاد نشود. عیب‌ها را می‌پوشاندند. بدی‌ها را به روی خود نمی‌آوردند. حتی افراد را به صورت شخصی نقد نمی‌کردند. اگر کسی کار خطایی می‌کرد و می‌خواستند آن کار را نهی کنند، نه تنها اسم آن شخص را نمی‌آوردند، بلکه به صورت کنایه هم اشاره نمی‌کردند. مبادا کسی آن را به فرد مورد نظر تطبیق کند و متوجه شود که آن شخص کیست.

برای نهی از آن می‌فرمودند: «ما بالُ اَقوامٍ ...؛ چه شده است که گروهی چنین می‌کنند؟» به طوری که فقط خود طرَف می‌فهمید این کار را نباید انجام دهد.

نرمی و لطافت و ملایمت و رحمت پیامبر این‌گونه بود. اگر ذره‌ای از آن نصیب ما می‌شد، همهٔ امورمان اصلاح می‌گردید.

نقل شده است که پیامبر با اصحاب نشسته بودند. کنیزی نزدیک پیامبر آمد و دست انداخت به لباس پیامبر و آن را کشید. حضرت حس کردند که این خانم کاری دارد. وقتی بلند شدند، آن کنیز گذاشت و رفت. حضرت دوباره نشستند و مشغول صحبت شدند، باز آن کنیز آمد و عبای پیامبر را کشید. حضرت بلند شدند و آن کنیز هم رفت. بار سوم هم همین‌گونه تکرار شد.
مرتبهٔ چهارم اصحاب به سراغ او رفتند که این چه برخوردی بود با پیامبر کردی؟ گفت: به من گفته بودند برو یک نخ از لباس پیامبر بیاور تا به بیمارمان ببندیم و شفا پیدا کند. من به نیت کندن نخ آمدم و دست انداختم به لباس پیامبر تا نخی بکنم. پیامبر گمان می‌کردند من کاری دارم و بلند می‌شدند و من خجالت می‌کشیدم که بگویم می‌خواهم نخی از لباستان بکنم. از این رو می‌رفتم. تا این‌که مرتبهٔ چهارم موفق شدم نخی بکنم.
پیامبر این‌قدر ملایم و با ملاطفت بودند!

اشاره

خشم و غضب، دشمن دین و ایمان و جسم و روح ماست. همه را به هم می‌ریزد. بیشتر ناراحتی‌ها با عصبیت و غضب ارتباط دارد. چگونه غضب خود را مهار کنیم تا به دام شیطان نیفتیم.

یکی از بهترین و مهم‌ترین راه‌های مهار کردن غضب، دعا و توسل است. خداوند باید نفس انسان را مهار کند.
وَ ما کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤمِنَ اِلّا بِاِذْنِ اللهِ؛ هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او).
ملا عبدالله می‌گوید: نمی‌دانم گاهی در گوش نفس ما چه می‌گویند که این‌قدر رام و نرم و ملایم و ساکت و ذلیل می‌شود. در برابر ناملایمات عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. و بعضی اوقات هم که لطف و عنایت خداوند از نفس انسان گرفته می‌شود، کافی است یک تلنگر به او بزنند. برای چیزهای پیش پا افتاده، همه را به هم می‌ریزد. بعد خودش هم از کار خودش تعجب می‌کند.
این است که امام صادق(ع) فرمودند: در هنگام غضب چنین بگو:
اللّهُمَّ اذْهَبْ عَنّی غَیْظَ قَلْبی وَاغْفِر لی ذَنْبی وَ اَجِرْنی مِنْ مَضَلّات الفِتَنْ؛ خداوندا، خشم دلم را ببر و گناهم را ببخش و از فتنه‌های گمراه کننده در امانم دار!
معلوم می‌شود که غضب از فتنه‌هایی است که عقل را از انسان می‌گیرد و به بی‌راهه می‌کشاند. بنابراین، باید در برابر غضب از خداوند کمک گرفت و بر آن چیره شد.

پناه بردن به خداوند

یکی دیگر از راه‌های فرو نشاندن غضب، پناه بردن به خداوند است. وقتی شیطان دام خشم و غضب را برای ما می‌گستراند و در کمین ما نشسته است تا ما را به غضب مبتلا کند و بر مراد خویش سوار شود، چاره این است که از شر شیطان به خداوند پناهنده شویم. و خداوند دو بار در قرآن به همین فرمان داده است:

وَ اِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ؛ و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بَر؛ زیرا که او شنوای داناست.

بنابراین، هرگاه خشم به انسان هجوم آورد، باید گفت: «اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ».

انسان باید به خدا پناه ببرد. گاهی می‌گوید: من دیگر عصبانی نمی‌شوم. بعد طوری عصبانی می‌شود که در عمرش نشده است. خدا می‌خواهد بگوید بدون کمک من نمی‌توانی. چرا در نماز امام زمان باید «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینُ» را دویست مرتبه تکرار کنیم؟ چرا آیة دیگری را مثلاً «الحمد لله رب العالمین» را تکرار نمی‌کنیم. این برای این است که در نفس و جان انسان فرو رود که تنها خداست که در همة امور می‌توان از او کمک گرفت.

انسان باید از صمیم جان، خودش را به خدا بسپارد و بگوید: خدایا، کمکم کن تا این نفس را لجام بزنم و مهارش کنم.

ذکر و یاد خدا نیز یکی از راه‌های مهم مهار و بیرون رفتن از دامنهٔ خشم و غضب است. اگر انسان در هنگام غضب به یاد خدا بیفتد و متذکر شود که چگونه خشم و غضب انسان خداوند را خشمگین می‌کند و به دام شیطان می‌اندازد، دست از خشم خود بر می‌دارد و به خاطر خدا آن را فرو می‌برد. خداوند به این‌چنین انسانی توجه ویژه خواهد کرد و او را عزیز خواهد داشت. و همان‌گونه که او به خاطر خدا دست از غضب خودش برداشت، خداوند در روز قیامت غضب خود را از او باز می‌دارد. چنان‌که امام صادق(ع) فرمودند:

مَنْ کَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ کَفَّ اللهُ عَنْهُ غَضَبَهُ یَوْمَ القیامَةِ؛ کسی که خشم خود را دربارهٔ مردم فرو برد، خداوند در قیامت خشم خود را از او بگرداند.

از این‌رو فرموده‌اند: در هنگام غضب، خداوند را بیاد آورید تا غضبتان فرو بنشیند. چنان‌که از امام صادق(ع) نقل شده است:

اِنَّ فِی التَّوراة مَکتوباً یَا ابْنَ آدَمَ اذْکُرنی حینَ تَغْضَبُ اَذْکُرْکَ عِنْدَ غَضَبی فَلا اَمْحَقَکَ فیمَنْ اَمْحقُ؛ در تورات نوشته است: ای فرزند آدم، هرگاه خشم گرفتی، مرا به یاد آور تا تو را هنگام خشمم به یاد آورم و با آن‌ها که نابودشان می‌کنم، نابودت نکنم.

تفکر در عظمت خداوند و کوچکی و ضعف خودمان در مهار نفس بسیار تأثیر گذار است. باید بدانیم ما فقیر و درمانده‌ایم. از خودمان چیزی نداریم. به یک نَفَس بندیم.
امیرالمؤمنین(ع) در شمار صفات اهل ایمان فرمودند:
المُؤمِنُ ... اَوْسَعُ شَیءٍ صَدْراً وَ اَذَلُّ شَیءٍ نَفْساً یَکَرهُ الرَّفْعَةَ؛ مؤمن سینه‌اش از هر چیز گشاده‌تر و نفس او از هر چیز خوارتر است. برتری جستن را خوش نمی‌دارد.
اگر نفس خودمان را کوچک و ذلیل بشماریم، در برابر بندگان خدا غضب و داد و بیداد نمی‌کنیم، همان‌طور که در برابر بزرگان خودمان را جمع می‌کنیم.
ریشهٔ غضب، تکبر و غرور و انانیت و خودخواهی است. حواریون حضرت عیسی(ع) از ایشان پرسیدند: «و ما بَدْءُ الغَضَبِ؛ منشأ غضب چیست؟» فرمود: «اَلْکِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحْقِرَةُ النّاسِ؛ تکبر و خود برتر بینی و سرکشی و کوچک شمردن مردم.»
کسی که خودش را در برابر خدا و بندگان او ناچیز می‌بیند، دیگر غضب نمی‌کند. وقتی انسان خودش را برتر و بالاتر از دیگران ببیند، خودش را از همسر و فرزندانش برتر بداند، فرمان می‌دهد، داد و بی‌داد راه می‌اندازد، تندی می‌کند که چرا این‌چنین کردی و این‌چنین نکردی؟
آدمی باید خودش را کوچک ببیند و غرورش را بشکند و مواظب خودخواهی و خود برتربینی‌اش باشد.
مرحوم حاج آقای دولابی مثال خوبی می‌زند و می‌فرمودند: در زمان‌های گذشته دو پهلوان قوی در همدان بودند. در کنار هم حرکت می‌کردند. یکی سوار بر الاغ بود و یکی پیاده. همین‌طور که می‌رفتند با همدیگر بگو مگو می‌کردند که من چنین و چنانم، من آن‌قدر قدرتمندم که می‌توانم تو را از صفحه روزگار بردارم.
این دعوا به طول انجامید تا این‌که پهلوانی که سوار بر الاغ بود، پیاده شد تا دخل دیگری را بیاورد. به او گفت: چه می‌گویی؟ جواب داد: هیچ. گفت: پس این همه وقت با من کلنجار می‌رفتی چه بود؟ گفت: آن وقت تو سوار الاغ بودی و من پیاده بودم، با هم دعوایمان شد. الآن هر دو پیاده هستیم و دعوایی نداریم.
منشأ همهٔ دعواها این است که یکی سوار است و دیگری پیاده. اگر هر دو پیاده باشند و یکی خودش را بالاتر از دیگر نبیند، نزاعی نیست.
انسان باید خود را بالاتر نبیند، خود برتر بینی و خود محوری را از خودش

دور کند. خودش را در برابر خدا و خلق ناچیز بداند، تا جرأت پرخاشگری نسبت به دیگران به خود ندهد.

کم کردن حساسیت‌ها

برای دوری از غضب باید حساسیت‌ها را کم کرد. از چیزهایی که انسان به آن حساس است، باید دوری کرد تا موجبات خشم و غضب فراهم نگردد. اگر می‌داند در فلان جا برود یا با فلان کس رو به رو شود خشم و غضبش طلوع می‌کند، نباید برود.

تغییر وضعیت

تغییر وضعیت دادن یکی از راه‌های فروکش کردن خشم و غضب است. حتی خوردن آب که در میان مردم معمول است و در روایات هم آمده است، به آرام شدن انسان خشم‌آلود کمک می‌کند.
از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:
فَايُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلي قَوْمٍ وَ هو قائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَاِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْسُ الشَّيْطانِ وَ اِنْ جالِساً فَلْيَقُمْ وَ اَيُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلى ذى رَحِمٍ فَلْيَقُمْ اِلَيْهِ وَلْيَدُنْ مِنْهُ وَلْيَمَسُّهُ فَاِنَّ الرَّحِمَ اَذا مَسَّتِ الرَّحِمَ سَكَنَتْ؛ هر كسً بر گروهى غضب كرد، اگر ايستاده است، بنشيند كه اين تغيير وضعيت، پليدى شيطان را از او دور مى‌سازد. و اگر نشسته است، بايستد. و هر كس بر رَحِم و خويشان خود غضب كرد، به سوى او برود، به او نزديک شود و او را مس كند كه اگر رحم خود را مس كند، آرام گردد.

تغییر مکان

تغییر مکان یکی دیگر از راه‌های رهایی از دام غضب است. و این خود یکی از توصیه‌ها و رهنمودهای شیطان است. شیطان گاهی نصیحت‌هایی هم دارد. در ضن نصیحت‌های خود به حضرت موسی(ع) می‌گوید:
اِذَا اسْتَوْلیٰ عَلَیْکَ الْغَضَبُ فَغَیِّرْ مَکانَکَ وَ اِلّا اَلْقَیْتُکَ فِی الْفِتْنَةِ؛ هنگامی که خشم بر تو چیره شد، مکان خود را تغییر ده وگرنه تو را در فتنه می‌اندازم.

وضو گرفتن

پیامبر خدا(ص) در روایتی راهکار دیگری برای فرو نشاندن خشم و غضب بیان فرموده‌اند:
اِنَّ الغَضبَ مِنَ الشَّیطانِ وَ اَنَّ الشَّیطان خُلِقَ مِنَ النّارِ وَ اِنّما یُطفِئُ النّارَ الْماءُ فَاِذا غَضِبَ اَحَدُکُمْ فَلْیَتَوَضَّأْ؛ خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش خلق شده است. و فقط آب آتش را خاموش می‌کند. بنابراین، هرگاه کسی از شما خشمگین شد، حتماً وضو بگیرد.

سکوت در برابر خشمگین

یکی از شگردهایی که می‌توان در برابر کسی که خشمگین است، به کار برد و او را آرام ساخت، این است که انسان سکوت کند و بگذارد ناراحتی‌اش را خالی کند.
مرحوم حاج سید هاشم حداد از اولیای الهی بود. خانم ایشان از عشایر عرب بود. یکی از بزرگان می‌فرمود: ما در محضر آقای حداد نشسته بودیم. ناگهان دیدیم خانم ایشان آمد و با تندی و عصبانیت و پرخاشگری گفت: چرا چنین و چنان کردی؟ و در برابر ما میهمان‌ها یک مشت بر سر مرحوم آقای حداد زد که عمامه‌اش روی صورتش آمد. ایشان هم تبسم می‌کرد. گفتیم: اجازه می‌دهید ادبش کنیم؟ فرمود: نه. عقده‌هایش را خالی کرد. سبک شد. الآن می‌رود. ما هم چیزمان نشده است. یعنی چیزهایی هم که گفت به ما نخورده است. عمامه‌مان را هم درست می‌کنیم.

باید برای فرو نشاندن خشم و غضب تمرین کرد. باید تلاش کنیم تا بتوانیم به راحتی آن را مهار و کنترل کنیم. انسانی که عصبانی و تند مزاج است، هیچ‌گاه نگوید من دیگر درست نمی‌شوم. این حرف غلطی است. کسی که با غضب و تند مزاجی‌اش مبارزه می‌کند، نسبت به کسی که سجیه‌اش نرمی است، ارزشمندتر است. باید به مرور زمان با این خصلت شیطانی مبارزه کرد. اگر در روز چهار مرتبه عصبانی می‌شود، سعی کند تا سه مرتبه شود و کم کم آن را برطرف سازد. چند بار که تمرین کرد، کم کم حلم و بردباری‌اش بیشتر خواهد شد.

شناخت ارج و مقام حلم

مطالعه در فضیلت و ارزش حلم و بردباری و نظر به آثار بسیار بلندی که حلم ورزیدن و فرو نشاندن خشم و غضب دارد و شناخت پاداش بزرگی که خداوند برای انسان‌های حلیم و بردبار بیان فرموده است، خود می‌تواند از عوامل بسیار مهم برای مهار غضب باشد. حلم و بردباری آن‌قدر ارزشمند است که پیامبر خدا(ص) فرمودند:

فَقَد کادَ الحَلیمُ اَنْ یَکونَ نَبِیّاً؛ به راستی نزدیک است که انسان حلیم پیامبر شود.

یعنی انسان حلیم در افق پیامبران است. این‌قدر حلم ارج و مقام دارد! کسی که بتواند در برابر غضب خودش حلم بورزد، محبوب و مورد نظر امام زمان(ع) خواهد شد. رسول خدا(ص) فرمودند:

وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلی مَنْ اُغْضِبَ فَحَلِمَ؛ محبت خداوند بر کسی که به خشم آورده شود و او حلم بورزد، واجب است.

اگر می‌خواهید محبوب خدا شوید و مورد نظر امام زمان(ع) قرار گیرید، راهش این است که حلم بورزید و با ملایمت و نرمی کارها را به پیش ببرید.

امیدواریم خدای متعال به همة ما حلم و اخلاق حسنه کرامت فرماید!

جریمه کردن خود

مرحوم آیت الله سید مصطفی صفائی خوانساری، از شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی، نقل می‌کند که مرحوم آیت الله بروجردی عصرها در مسجد عشقعلی درس خارج فقه می‌دادند. یک روز یکی از شاگردان ایشان به نام شیخ علی چاپلقی، سر درس اشکال کرد و بر اشکال خود پافشاری نمود. مرحوم آیت الله بروجردی قدری تند شدند و شیخ علی چاپلقی ساکت شد. درس تمام شد و همه متفرق شدند.

مرحوم آیت الله صفائی می‌فرمودند: اول شب در منزل نماز مغرب را خواندم. دیدم در می‌زنند. در را باز کردم. دیدم خادم مرحوم آیت الله بروجردی آمده و می‌گوید: آیت الله بروجردی از وقتی که از درس برگشتند ناراحت‌اند، به حدی که نتوانستند مطالعه کنند، یا نماز بخوانند. بنده را فرستاند تا با شما به منزل آقا چاپلقی برویم.

آیت الله صفائی فرمودند: بنده نماز عشا را خواندم و با خادم به خدمت مرحوم آیت الله بروجردی رسیدیم. ایشان خیلی منقلب و ناراحت بودند که چرا قدری با شاگر خود تندی کرده‌اند. از این رو در صدد جبران بودند. گفتند برویم و حلالیت بطلبیم. بنده عرض کردم که آقای چاپلقی امام جماعت مسجدی هستند و تا حدود دو ساعت از مغرب به منزل نمی‌روند. فرمودند: چه کار کنیم؟ عرض کردم: بعد از نماز صبح، در خلوت به منزل ایشان می‌رویم و حلالیت می‌طلبیم. فرمودند: مانعی ندارد و قدری راحت شدند.

بنده به منزل آمده و پس از نماز صبح از منزل بیرون آمدم. دیدم مرحوم آیت الله بروجردی سوار درشکه بیرون منتظر بنده هستند. سوار شده به منزل آقای شیخ علی چاپلقی رفتیم. مرحوم آیت الله بروجردی برای عذرخواهی خم شدند تا دست ایشان را ببوسند که ایشان نگذاشت و آیت الله بروجردی هم عذرخواهی کردند. ایشان عرض کرد شما سرور ما هستید و هر کاری بکنید مشکلی نیست. راضی هستم.

نقل شد که بعد از این موضوع مرحوم آیت الله بروجردی نذر کردند که اگر بعد از این در درس عصبانی شوند، یکسال روزه بگیرند. با در نظر گرفتن شرائط سنی و هوای گرم قم این مطلب قابل ملاحظه است. کسی که تنها مرجع آن دوران بود و مرحوم امام و آیت الله بهجت و گلپایگانی در درس ایشان حاضر می‌شدند. این قدر برای اخلاق اهمیت قائل است که به خاطر قدری تندی این‌طور ناراحت می‌شوند! و برای جبران و پیشگیری، این‌قدر هزینه می‌کنند. برای ایشان. روح این بزرگ مرد شاد باد! ایشان باید برای همهٔ ما الگو و اسوه باشد. به نظر بنده کرامات واقعی همین کرامات

اخلاقی و خود شکنی‌هاست. مرجع مطلق با سیادت و آقایی کامل خم شود و دست شاگردش را بعنوان عذرخواهی ببوسد. به نظر بنده این کارها از هزاران عبادت و نماز شب بالاتر، بلکه نتیجه و حاصل عبادت صحیح می‌باشد.

نماز یکشنبة ماه ذیقعده، نماز بسیار مهم و ارزشمندی است. اگر یکی از روزهای یکشنبه این ماه این نماز خوانده شود، کافی است. علمای بزرگ عرفان و سلوک به این نماز بسیار اهمیت می‌دهند. از مستحباتی که روی آن بسیار پافشاری شده است، یکی هم این نماز است. طریقة خواندن آن در «مفاتیح الجنان» آمده است. دوتا دو رکعت، در هر رکعت حمد و سه مرتبه سورة توحید، یک مرتبه سورة ناس و یک مرتبه سورة فلق خوانده می‌شود. و بعد از سلام نماز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنیم. و پس از آن یک مرتبه «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ» و سپس دعای کوتاهی: «یا عَزیزُ یا غَفّارُ اِغْفِرْ ذُنوبی وَ ذُنوبَ جَمیعِ المُؤمنینَ وَ المُؤمِناتِ فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنوبَ اِلّا اَنْتَ».

مرحوم آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و مرحوم آیت الله شیخ محمد بهاری و بسیاری دیگر از بزرگان سیر و سلوک، این نماز را به شاگردانشان توصیه می‌فرمودند.

ادای حق‌الناس

همهٔ خواصی که پیامبر خدا(ص) برای این نماز بر شمرده‌اند، بسیار قابل اهمیت است. یکی از خواص این نماز این است که خدای متعال روز قیامت خصما و طلبکارهای انسان را از او راضی می‌کند.
ما معتقدیم به جز معصومین: همه مدیون خلق هستیم. همه به گردن ما حق دارند؛ پدر، مادر، اولاد، همسر، همسایه‌ها، فامیل، رفیق، استاد، شاگرد. به ویژه کسانی که ممکن است در حق آن‌ها جفا کرده باشیم. که آن‌ها هم کم نیستند.
مرحوم حاج آقای دولابی می‌فرمودند: من به اهل آسمان و زمین مدیون و بدهکارم. تمام موجودات عالم که در نظام خلقت و آفرینش مؤثرند، برگ درختی که به فضا اکسیژن می‌دهد، حشره‌ای که در حفظ محیط زیست سهم دارد و همهٔ موجودات عالم که در زندگی من نقش دارند، به همه مدیونم. به «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» مدیونم. و به یک معنا به همهٔ عالم بدهکارم. اگر خدا بخواهد به ما گیر بدهد و به عدلش رفتار کند، همه گرفتاریم. در دعای عرفه می‌خوانیم: «وَ عَدْلُکَ مُهْلِکی؛ عدالت تو هلاک کنندهٔ من است».
شلوغ‌ترین موقف‌های قیامت موقف حق‌الناس است. یکی از راه‌های ادای حق‌الناس همین نماز است. خواندن این نماز باعث می‌شود که خداوند طلبکارهای ما را راضی کند.

حفظ ایمان

خاصیت دیگر این نماز این است که انسان، با ایمان از دنیا می‌رود. حفظ ایمان در آخرالزمان بسیار مشکل است. افراد غربال می‌شوند و ریزش‌ها بسیار است. انسان گمان می‌کند دین و ایمانش محکم است، ولی وقتی در یک بحران قرار می‌گیرد، دین و ایمانش را از دست می‌دهد.
این نماز موجب می‌شود که انسان با ایمان از دنیا برود و جایگاهش در عالم برزخ نورانی و روشن شود. موجب می‌شود که پدر و مادر انسان از او راضی باشند. موجب می‌شودکه انسان به آسانی جان بدهد.

درست مردن نعمت بزرگی است. این‌که انسان در آخر عمرش به خفت و خواری و ذلت مبتلا نشود، بسیار با اهمیت است. امیرالمؤمنین(ع) در دعای زیبایی از خداوند چنین درخواست می‌کند:
اللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَفْسی اَوَّلَ کَریمَةٍ تَنْتَزِعُها مِنْ کَرائِمی وَ اَوَّلَ وَدیعَةٍ تَرْتَجِعُها مِنْ وَدائعِ نِعَمِکَ عِندی؛ خداوندا! نخستین نعمت گرانبها از نعمت‌های خویش را که از من می‌گیری، جانم قرار ده و نخستین ودیعه و امانتی که از میان همهٔ نعمت‌ها از من باز می‌ستانی، نعمت جانم را قرار ده.
یعنی خدایا، اگر می‌خواهی مرا از این دنیا ببری، جانم اولین چیزی باشدکه از من می‌گیری. چون برخی از افراد قبل از این‌که جانشان گرفته شود، اعضایشان گرفته می‌شود، کور و فلج و ناقص العضو می‌شوند.
حضرت امیر(ع) در جنگ‌های سختی شرکت کردند و ضربه‌های کاری خوردند، ولی نقص عضو پیدا نکردند، یا بد شکل نشدند. این یک نعمتی است.
این‌که انسان با عزت بمیرد، یک نعمت بزرگی است. این‌که چشم انسان از انسان گرفته شود، حافظه او از کار بیفتد، در آخر عمر زمین‌گیر شود، با زحمت و ذلت به سر برد و مجبور باشد دیگران او را تر و خشک کنند و یا او را در آسایشگاه بگذارند، خیلی سخت است.
لذا امیرالمؤمنین(ع) از خدا درخواست می‌کند که اگر می‌خواهی مرا از دنیا ببری، جانم اول چیزی باشد که از من می‌گیری.
یکی از خاصیت‌های این نماز این است که انسان به آسانی جان می‌دهد. و ملک الموت در وقت جان دادن با او مدارا می‌کند. خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و مغفرت و آمرزش خود را شامل حال او و پدر و مادر و ذریه و فرزندانش خواهد کرد و به او وسعت رزق می‌دهد.

جلسه هشتم

اشاره

وَ عِبادُ الرَّحمنِ الَّذینَ یَمْشونَ عَلَی الاَرْضِ هَوْناً وَ اِذا خاطَبَهُمْ الجاهِلونَ قالوا سَلاماً؛ و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.

هنگام دیدار

یکی از اوقات صلوات موقع دیدار است. هنگامی که دو مؤمن با هم دیدار می‌کنند، ابتدا سلام و پس از آن مصافحه می‌کنند. امام صادق(ع) فرمودند:
اِنّ مِنْ تَمامِ التَّحیَّةِ لِلمُقیمِ المُصافَحَةَ وَ تَمامِ التَّسلیمِ عَلی المُسافِرِ المُعانَقَةَ؛ تکمیل تحیت و سلام و خوش آمدگویی، برای شخصی که به سفر نرفته است، مصافحه و دست دادن با اوست، و تکمیل سلام دربارة کسی که از سفر آمده است، معانقه و در آغوش گرفتن و دست به گردن همدیگر انداختن است.
مصافحه از سنت‌های بسیار ارزشمند پیامبر عظیم الشأن اسلام است. امام باقر(ع) فرمودند:
اِنَّ المُؤمِنینَ اِذا التَقَیا فَتَصافَحا اَقْبَلَ اللهُ عَزَّوجلَّ عَلَیهما بِوَجهِهِ وَ تَساقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنوبُ کَما یَتَساقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ؛ چون دو مؤمن به یکدیگر برسند و مصافحه کنند، خدای عزوجل به آن‌ها رو آورد و گناهانشان چون برگ درخت بریزد.
خود مصافحه پاک‌کنندة گناهان است. هنگامی که بعد از مصافحه نام پیامبر بزرگوار اسلام که دل‌ها را به هم نزدیک‌تر می‌کند برده شود، بر قدرت این پاک‌کنندگی می‌افزاید. از این رو بعد از مصافحه توصیه به صلوات بر محمد و آل محمد شده است. رسول گرامی اسلام فرمودند:
هر دو بنده که برای خدا دوست یکدیگر باشند و با هم مصافحه کنند و بر من صلوات بفرستند، پیش از آن‌که از هم جدا شوند، حق‌تعالی گناهان گذشته و آیندة هر دو را می‌آمرزد.

سرچشمهٔ خوبی‌ها

خوش‌اخلاقی سرچشمه و منشأ همهٔ خوبی‌هاست. امیرالمؤمنین(ع) چه زیبا به این حقیقت تصریح فرموده‌اند:

حُسنُ الخُلْقِ رَأسُ کُلِّ بِرٍّ؛ نیک‌خویی اساس هر نیکویی است.

برای دستیابی به همهٔ نیکی‌ها باید به خوش‌اخلاقی متوسل شد. و این یکی از کلیدهای مهم رستگاری است. چنان‌که از این فرمایش امیرالمؤمنین(ع) به دست می‌آید، اخلاق خوب و رفتار نیکو، یک پل ارتباطی برای دست یافتن به همهٔ خوبی‌هاست. به کار بردن حسن خلق در همهٔ شؤون، رنگ الهی به زندگی انسان می‌دهد.

حسن خلق با خدا و اولیای الهی، حسن خلق با مردم و جامعه، حسن خلق با خانواده و حسن خلق با خود، همهٔ خوبی‌ها را فرا می‌گیرد.

تحمل و تغافل

گاهی یک حدیث باب بزرگی را به روی انسان می‌گشاید و انسان را به همة خوبی‌ها نایل می‌سازد و همة مشکلات را حل می‌کند.
شخصی می‌گفت: من مشکلات مهمی داشتم که روح و روانم را به هم ریخته بود. به حدیثی برخوردم که مثل آبی به روی آتش بود و همة دردهای مرا مداوا کرد. رهایی‌بخش من فرمایش رهگشای امیرالمؤمنین(ع) بود:
اِنَّ العاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمالٌ وَ نِصْفُهُ تَغافُلٌ؛ بی‌گمان نیمی از عاقل تحمل است و نیم دیگر او تغافل و چشم‌پوشی است.
آدم عاقل دو بخش دارد؛ یک بخش آن تحمل و صبر در برابر ناخوشی‌هاست و بخش دیگر آن تغافل و خود را به بی‌خبری زدن است.
برخی از چیزها را که می‌توان با بردباری تحمل کرد، باید تحمل کرد. حرف‌های جاهلانه و مصائب و ناگواری‌های زندگی را باید با صبر و تحمل پشت سر گذارد. برخی از چیزها را هم باید با تغافل از آن گذشت. گویا اصلاً چیزی نشنیده و ندیده است. و نسبت به آن هیچ‌گونه آگاهی ندارد.
امام حسن مجتبی(ع) در شمار اوصاف پیامبر(ص) فرمودند:
یَتَغافَلُ عَمّا لا یَشْتَهی؛ در برابر آنچه دوست نمی‌داشت، همواره خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد.
لقمان حکیم می‌گوید: «دو چیز را فراموش کن: اِحْسانَکَ فِی حَقِّ الْغَیْرِ وَ اِساءَةَ الْغَیْرِ فِی حَقِّکَ؛ یکی خوبی که به دیگران می‌کنی، یکی هم بدی را که در حق تو کرده‌اند.» اگر در حق دیگران نیکی کردی، مبادا بر آنان منت بگذاری و به رخشان بکشی که همه را باطل کرده‌ای.

رفتار بزرگوارانه

تغافل از خصلت‌های بزرگ و رفتارهای بزرگوارانه است. انسان‌های بزرگوار اهل تغافل و نادیده گرفتن رفتار ناپسند دیگران هستند. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

مِنْ اَشْرَفِ اَعْمالِ الْکریمِ غَفْلَتُه عَمّا یَعْلَمُ؛ یکی از بهترین و شریف‌ترین رفتار کریمان، تغافل و نادیده‌گرفتن چیزی است که می‌داند.

چشم‌پوشیدن و خود را بی‌خبر وانمود کردن از زشتی‌های دیگران، رفتاری کریمانه است. چون انسان کریم و بزرگوار، پرده از رفتار بد دیگران نمی‌درد و از بسیاری از زشتی‌های دیگران خود را غافل نشان می‌دهد.

اگر کسی به شما فحش داد، تهمت زد، یا غیبت شما را کرد، فراموش کنید. اصلاً به روی خود نیاورید. خداوند این‌گونه می‌پسندد. اگر چنین کردید، دیگران هم در حق شما همین‌طور رفتار می‌کنند.

به قول حافظ:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

نرنج و نرنجان، اصلاً رنجش پیدا نکن.

اگر خانمت عیبی دارد. اگر شوهر شما عیبی و یا مشکلی دارد، اصلاً به روی خود نیاورید. اگر احیاناً در حق شما بدی کرده‌اند، آن را ندیده و نشنیده بگیرید و فراموش کنید. ما هم خودمان آن‌قدر مشکل دارید که حد ندارد.

من چنان با درد خود درمانده‌امکز همه آفاق دست افشانده‌ام

خود مشغولی

اگر انسان به مشکلات و عیوب خودش بپردازد، دیگر فرصت آن را ندارد که به عیوب دیگران بپردازد. باید مشغول عیوب خود و اصلاح آن باشد.
امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
اَیُّها النّاسُ طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النّاسِ؛ ای مردم! خوشا به حال کسی که اشتغال به عیب خود، او را از توجه به عیوب دیگران باز دارد.
یعنی این‌قدر به خودسازی مشغول است که فراموش می‌کند دیگران هم مشکل دارند. این‌قدر به بازار خودمان سرگرم باشیم که خوبی و بدی مردم را فراموش کنیم.

پردهٔ جهل

غفلت و جهل در بعضی مواقع بسیار خوب است. حتی کسانی که بر اثر ریاضت به مرتبه‌ای رسیده‌اند که نور الهی به آن‌ها تابیده و افراد را به صورت‌های باطنی آن‌ها می‌بینند، با مشکل مواجه می‌شوند و زندگی برایشان بسیار ملالت آور است. علی(ع) فرمودند:

لَوْ تَکاشَفْتُمْ ما تَدافَنْتُم؛ اگر پرده از روی کارها برداشته می‌شد و بر عیب یکدیگر آگاه می‌شدید، کسی کسی را دفن نمی‌کرد.

اگر گرگ درنده‌ای مرده باشد، آیا کسی حاضر است او را تشییع جنازه کند؟ آیا کسی حاضر است او را کفن و دفن کند. کسی حاضر نیست برای سگ و شغال و گرگ مراسم تشییع و کفن و دفن بگیرد. اگر پرده‌ها کنار رود و باطن افراد ظاهر شود و یکدیگر را به شکل سگ و گرگ و روباه ببینند، کسی حاضر نمی‌شود کسی را دفن کند.

بعضی از بزرگان هم که چشم برزخی‌شان باز می‌شد، از خدا می‌خواستند که پرده بیندازد تا نبینند. اما افرادی هم هستند که از روی نافهمی می‌خواهند پرده‌ها کنار برود تا همه را ببینند. آیا دیدن باطن افراد کرامت است؟! آیا جز دردسر و مشکلات فایده‌ای دارد؟!

اگر امامان و اولیای الهی می‌دیدند، محرم اسرار خدا بودند. مظهر «یا مَنْ اَظْهَرَ الجَمیلَ وَ سَتَرَ الْقَبیحَ» بودند.یعنی ای خدایی که زیبایی‌ها را آشکار و زشتی‌ها را می‌پوشانی!

بر دید خودشان هیچ اثری بار نمی‌کردند. آن‌ها حسابشان از دیگران جداست. اما امثال ما که کم ظرفیت هستیم، نباید به دنبال این امور باشیم. اصلاً می‌گویند: دیده و دانسته را، ندیده و ندانسته بگیر.

«العاقِلُ نِصْفُهُ احْتِمالٌ وَ نِصْفُهُ تَغافُلٌ». وقتی انسان تحملش خوب شود و به اصطلاح عوام دنده‌اش نرم و پهن شد، کتک خورش خوب می‌شود. دیگر کتک بر او اثر ندارد. کسی که دردش می‌آید، او را می‌زنند. اگر دردش نیاید، مگر بیکارند که او را بزنند.

انسان باید در مشکلات و ناگواری‌ها، بی‌حس و بی‌هوش شود. به بدی مردم گیر ندهد. این همان تغافل است. دربارهٔ چیزهایی که انسان نباید آن‌ها را بفهمد و نباید بداند، خوب است خودش را به نادانی و غفلت بزند. این خود وسیلهٔ پیشگیری از غضب است. غضبی که فرمودند: کلید هر شر و بدی است.

گاهی مقدمات غضب در خود ماست؛ بگو مگوها، گیردادن‌ها، جدال‌ها. انسان می‌تواند از آن جلوگیری کند. اگر کسی حرف بدی به ما زد، به خود نگیریم. اگر در گفت و گوها کار به جاهای باریک می‌کشد، در آن وارد نشویم. سعی کنیم موضوع را عوض و بحث را منحرف کنیم.

هرگاه موتور غضب جوش آورد و انسان از حالت عادی خارج شد، دیگر نه عبادت او عبادت است، نه معاشرت او حساب شده است. هیچ چیز نرمال نیست. گاهی به حدی می‌رسد که به خدا و پیامبر هم بد می‌گوید. با همه سر جنگ دارد. بنابراین، باید زمینه‌های غضب را از میان برداشت و اگر هم پدید آمد فوراً آن را فرو نشاند.

یکی می‌گفت: هر وقت تند می‌شوم، می‌روم جلو آیینه و خودم را در آیینه می‌بینم و از قیافه خودم خجالت می‌کشم.

آرزوی اهل معرفت

اگر قلب و روح و درون انسان آرام شود، همه چیز درست می‌شود. آرزوی اهل معرفت این است که غیر خدا را نبینند و به عالم تجرد دست یابند. مرحوم آقای حداد معانی بلندی که از توحید برایش منکشف شد، همه بر اثر تحمل فشار اطرافیان بود. فرموده بود: در تحمل این فشارها دیدم که دو تا شدم؛ یکی روحم و یکی نفس و بدنم. و حالت تجرد را حس کردم. دیدم تمام فشارها به نفس من وارد می‌شود.

شما اگر لباس خودتان را آویزان کردید. اگر هزار تیر به آن بزنند، شما دردتان نمی‌آید. اگر به آن فحش و بد بگویند تا مادامی که به آن تعلق و دلبستگی ندارید، ناراحت نمی‌شوید.

نفس انسان هم مثل همین لباس است. اگر به آن دلبسته باشید، هر چه به آن بگویند، شما ناراحت می‌شوید. ولی اگر از آن دل کندید، هر چه به آن بگویند، ناراحت نمی‌شوید. ذلت نفس سرمایهٔ سالکین است. بگذارید نفس ذلیل شود. نفس و تعیین‌ها و عناوینی که برای خودمان درست کرده‌ایم، اسباب درد سر است. اگر کسی به آن‌ها کار داشته باشد، ما دردمان می‌آید. ولی وقتی از این تعین‌ها بریدیم، دردمان نمی‌آید.

اگر ذوب در حقیقت و توحید شویم، اسیر تعینات نیستیم. گرهٔ مرحوم حداد از همین جا باز شد که فشارهای زندگی را تحمل کرد. و حالت معنوی و روحانی و توحیدی برایش رخ داد.

آن‌قدر فشارش می‌دهند تا در قفس را باز کند و بیرون بیاید. وقتی بیرون می‌آید، می‌بیند که قفس او را فشار می‌دادند. چون روح قابل تأثیر و تأثر نیست و ناراحت نمی‌شود.

خستگی در کارها

مرحوم حاج آقای دولابی گاهی از ما می‌پرسیدند: آیا جلسه دارید؟ بعد می‌فرمودند: آیا خسته هم می‌شوید؟ آن موقع نمی‌فهمیدیم که چرا این سؤال را می‌پرسند.
بعد فهمیدیم اگر نفس انسان قاطی باشد و در کارهای انسان دخالت کند، انسان خسته می‌شود. ولی اگر انسان تجرد داشته باشد و وابسته و دلبسته به نفس و امور نفسانی نباشد، خستگی برایش معنا ندارد. در حقیقت کار برای خدا خستگی ندارد. چون روح سر حال و بانشاط است و نیروی ربانی و الهی همراه اوست و خستگی معنا ندارد. خستگی مربوط به نفس است.
اگر کار برای خدا نباشد و مقصد پول و شهرت و ریاست و مردم باشند، در این صورت است که اگر به مقصد نرسیدیم، اگر پول نیامد، شهرت و ریاست نیامد، اگر تحویلمان نگرفتند و به ما احترام نکردند، حزن و اندوه در ما نمایان می‌شود و خستگی بر ما فشار می‌آورد.

چیزی که صبغه و رنگ الهی دارد و از روی اخلاص است، خستگی در آن راه ندارد. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
بِالْاِخلاصِ یَکونُ الخَلاصُ؛ اخلاص مایة رهایی انسان است.
اگر اخلاص در کارهای انسان رسوخ کرد، شیطان و هوی و هوس رخ بر می‌بندند. وقتی انسان از قفس نفس و هوی و هوس بیرون آمد و تعلق خودش را از آن برید، دیگر توجهی به آن ندارد. هر چه به نفس انسان می‌گویند، ناراحت نمی‌شود و در صدد راضی نگه داشتن و مراعات آن نیست.
اگر انسان از تعلقات خارج شد، اگر همه بگویند درود بر فلانی، مرگ بر فلانی، اعتنایی نمی‌کند. مرحوم آیت الله بهاءالدینی می‌فرمودند: در زمان رضاخان، مردم درِ مجلس جمع شده بودند و می‌گفتند: مرگ بر مدرس! مرحوم مدرس هم سرش را از پنجره بیرون کرد و گفت: درود بر خودم! با گفتن مرگ که مرگ نمی‌آید. انسان باید اسیر اوهام و خیالات نباشد. اگر اسیر این‌ها شد، گرفتار است.

نرمی در گفتار

نرم خویی و ملایمت یکی از حدود خوش‌خلقی است. باید مواظب باشیم تند نشویم. ملایمت در رفتار و گفتار به انسان آرامش می‌بخشد و حرکات انسان را کنترل می‌کند.

جدال انسان را به هم می‌ریزد. چون هر کس می‌خواهد حرف خودش را به کرسی بنشاند. جدالی که در آن درگیری باشد، بوی نفس می‌دهد. باید مواظب بود در مناظره‌ها قاطی نکنیم.

کلام پاک و گفتار پاکیزه و احترام آمیز، حد دیگر حسن خلق است. پس از آرامش درون، باید به آرامش گفتار توجه داشت. گفتار ملایم و پسندیده که خوشایند افراد است، از نشانه‌های حسن خلق است.

سکوت جاهل

انسان اگر نمی‌تواند کلامی زیبا و پاکیزه داشته باشد، بهتر است سکوت کند و چیزی نگوید. امام جواد(ع) فرمودند:
لَوْ سَکَتَ الْجاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النّاسُ؛ اگر نادان ساکت باشد، مردم با هم اختلاف ندارند.
انسان‌های عالم، عاقل و فهمیده می‌دانند چگونه حرف بزنند. این جاهل است که با حرف‌های نامربوط فتنه به پا می‌کند. انسان جاهل هر جا ساکت شود، اختلاف‌ها می‌خوابد؛ چون سخن گفتنش سنجیده و از روی تعقل نیست، بلکه بر اساس هوی و هوس است. به خلاف انسان عاقل که سنجیده سخن می‌گوید. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
کَلامُ العاقِلِ قُوتٌ وَ جَوابُ الجاهِلِ سُکوتٌ؛ سخن عاقل قوت است و جواب نادان سکوت.
یعنی کلام انسان عاقل غذای جان انسان است و به انسان نیرو می‌بخشد و روح انسان را اشباع می‌کند و قلب انسان را جلا می‌بخشد.
اصلاً انسان هر چه کمتر حرف بزند بهتر است. یکی از سیره‌های پیامبر اسلام سکوت طولانی بود. به عکس ما که پر حرفی می‌کنیم.

کم‌گویی حضرت آدم

در حدیث آمده است که وقتی حضرت آدم(ع) از جایگاه خودش بیرون رانده شد. فرزندان زیادی به هم زد. بزرگ خاندان بود. می‌نشست و بچه‌ها و نوه و نتیجه‌ها دور حضرت آدم جمع می‌شدند و با هم بحث و گفت و گو می‌کردند و سر و صدای زیادی به راه می‌انداختند. ولی حضرت آدم(ع) ساکت بود. فقط تماشا می‌کرد و مشغول ذکر خدا بود. بسیار کم حرف می‌زد. بعضی از بچه‌ها گفتند: چرا شما حرف نمی‌زنید و همیشه ساکتید؟ فرمود:

یا بُنَیَّ اِنَّ اللهَ جَلّ جَلاله لَـمّا اَخْرَجَنی مِنْ جَوارِهِ عَهِدَ اِلیَّ وَ قالَ اَقْلِلْ کَلامَکَ تَرْجِعُ اِلی جَواری؛ ای فرزندم! حقیقت این است که وقتی خداوند بزرگ‌مرتبه مرا از جوار خودش بیرون راند، با من عهد کرد و فرمود: کم سخن بگو تا به جوار من باز گردی.

حضرت آدم(ع) بلند بالا و درشت هیکل و قوی بود. نوه و نتیجه‌ها از سر و کله حضرت آدم بالا می‌رفتند. روی شانه‌ها می‌نشستند و گاه موهای او را می‌کندند. ولی او همچنان ساکت نشسته بود. نه نهیبی، نه تشری و نه داد و فریادی. بچه‌های بزرگ‌تر گفتند: چرا به آن‌ها چیزی نمی‌گویید و عکس‌العملی نشان نمی‌دهید؟ خیلی شلوغ کاری می‌کنند. فرمود: من یک اشتباهی کردم و از بهشت بیرون رانده شدم. اگر در اینجا باز اشتباه کنم، نمی‌دانم کجا باید بروم. تصمیم گرفتم دست از پا خطا نکنم، یک بار گندم خوردیم، به زندان دنیا افتادیم. همان بس است.

ایمان و لطف الهی باید باشد تا انسان با بچه‌ها با ملایمت و ملاطفت رفتار کند. آن‌ها بچه‌اند و از بچه جز بچگی توقعی نیست. اگر بدانیم همه صاحب دارند، این طور نیست که یکه‌تاز شویم و با بچه و همسرمان بدرفتاری کنیم. اگر دل کسی را بشکنیم، دلمان را می‌شکنند. داغمان می‌کنند. دست، بالای دست بسیار است. هر کس دست از پا خطا کند، می‌خورد.
حضرت یونس یک مقدار زود نفرین کرد، در شکم ماهی زندانی شد. بنده‌های خدا صاحب دارند. در یک حدیث قدسی به نقل از امام صادق(ع) آمده است که خداوند فرمود:
الخَلقُ عِیالی فَأَحَبُّهُمْ اِلیَّ اَلْطَفُهُمْ بِهِمْ وَ اَسْعاهُمْ فِی حَوائِجِهِمْ؛ خلق عیال و روزیخوار من‌اند. و محبوب‌ترین آن‌ها نزد من کسانی هستند که با آنان مهربان‌تر و در برآوردن حاجت‌هایشان کوشاترند.
حضرت یونس پیامبر و نمایندهٔ خدا بود. با این وجود در شکم ماهی گرفتار شد. جایی که نه هوایی است و نه آفتابی، بسیار مشکل است. در تاریکی قعر دریا انسان دق می‌کند. صدای نالهٔ حضرت یونس در آن ظلمت‌های وحشتناک بلند شد:
لا اِله اِلّا اَنْتَ سُبحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظالمینَ؛ خدایا، جز تو معبودی نیست، تو پاک منزهی! من از ستمکاران بودم.
خداوند فرمود: اگر حضرت یونس این کار را نمی‌کرد، تا قیامت در شکم ماهی نگهش می‌داشتیم.
این طور نیست که هر کس هر کاری بخواهد بکند. حضرت آدم(ع) جرئت نمی‌کرد به بچه‌ها تشر بزند. بچه‌ها نمایندهٔ خدا هستند، بوی خدایی می‌دهند. انسان باید خیلی مراقب باشد.

انسان باید کم حرف بزند. اگر هم حرف می‌زند، حرف طیب و پاکیزه بزند. یعنی حرف‌هایش سنجیده و از سر اندیشه باشد و پاک و پاکیزه. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند:
لِسانُ العاقِلِ وَراءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الاَحْمَقِ وَراءَ لِسانِهِ؛ زبان عاقل پشت قلب است و قلب احمق پشت زبان او.
یعنی انسان عاقل زبانش یله و رها نیست، بلکه ابتدا سخن را می‌سنجد. اگر پسندیده و به‌جا بود، بر زبان جاری می‌کند. ولی انسان احمق پیش از این‌که بیندیشد و سخن را بسنجد، بر زبانش جاری می‌کند.
و این است که گاهی بعضی از حرف‌ها فتنه‌انگیز است. حرف‌های فکر نکرده و بی‌جا اسباب درد سر است. حرف‌ها باید سنجیده باشد. هم حرف خوب بزنیم و هم خوب حرف بزنیم. این است معنای «طیب کلام» که آثار پربرکتی دارد.
یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَّقُوا الله وَ قُولُوا قَولاً سَدیداً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید.
سخن استوار و محکم، یعنی همهٔ جوانب آن سنجیده شده باشد. گفتار سدید و سنجیده از مصادیق بارز تقوی و پرهیزکاری است. انسان متقی سخنش حساب شده و استوار است.
اگر گفتار انسان سنجیده و خوب و محکم و استوار باشد، موجب می‌شود که اعمال صالح شود و موجبات مغفرت خداوند فراهم گردد. چنان‌که خداوند بعد از این آیه، بلافاصله پیامد گفتار محکم و استوار را بیان می‌فرماید:
یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنوبَکُمْ؛ تا خداوند کاری‌های شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد.

امیرالمؤمنین(ع) در سخن بسیار زیبا به تبیین کلام و سخن گفتن پرداخته‌اند و آن را زیباترین و زشت‌ترین آفریدة خداوند برشمرده‌اند. آن‌قدر سخن گفتن حساس است که اگر از روی تدبیر باشد و به‌جا به کار رود، زیباترین است و اگر از روی بی‌تدبیری و نابه‌جا باشد، زشت‌ترین خواهد بود.

محل سخن و کیفیت آن، تعیین کنندة زشتی و زیبایی آن است. می‌تواند به انسان آبرو و حیثیت ببخشد و می‌تواند مایة روسیاهی انسان گردد. در اختیار گرفتن سخن و سنجیده‌گویی نیز یکی از عواملی است که در ارجمندی سخن نقش خواهد داشت. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند:

وَ ما خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ شَیْئاً اَحْسَنَ مِنَ الکلامِ وَلا اقبح مِنْهُ بِالْکَلامِ ابْیَضَّتِ الْوُجُوهُ وَ بِالْکَلامِ اسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ وَ اعْلَمْ اَن الْکَلامَ فِی وَثاقِکَ مالَمْ تَتَکَلَّمْ بِهِ فَاِذا تَکَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِی وَثاقِهِ فَاخْزَنْ لِسانَکَ کَما تَخْزُنُ ذَهَبَکَ فَاِنَّ اللِّسانَ کَلْبٌ عَقُورٌ فَاِنْ اَنْتَ خَلَّیْتَهُ عَقَرَ وَ رُبَّ کَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً مَنْ سَیَّبَ عِذارَهُ قادَهُ اِلی کُلِّ کریمَةٍ وَ فَضیحَةٍ ثُمَّ لَمْ یَخْلُصْ مِنْ دَهْرِهِ اِلّا عَلی مَقْتٍ مِنَ الله عزّوجَلّ وَ ذَمِّ النّاسِ؛ خدای عزوجل، زیباتر و زشت‌تر از کلام نیافریده است. با سخن روی‌ها سفید می‌گردد و با سخن روی‌ها سیاه می‌شود. بدان که تا زمانی که سخن نگفته‌ای، زمام کلام در اختیار تو است، اما هنگامی که سخن خود را گفتی، اسیر آن هستی. زبان خود را نگه‌دار، همچنان که طلا و پول خود را نگاه می‌داری؛ زیرا زبان، سگی گزنده است که اگر آن را آزاد گذاشتی، دیگران را آزار می‌دهد. چه بسا کلمه‌ای که نعمتی را می‌گیرد. هرکس زمام زبان را آزاد گذارد، زبان او را به هرگونه بدی و فضیحت می‌کشاند. آن‌گاه درحالی می‌میرد که خدای عزوجل را به خشم آورده و مردم را به سرزنش خود واداشته است.

رابطة گفتار و رفتار

گفتار انسان با عمل کاملاً مربوط و بستگی دارند. اگر گفتار پاکیزه باشد، عمل هم پاکیزه می‌شود؛ چنان‌که امام صادق(ع) فرمودند:
مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکی عَمَلُهُ؛ کسی که زبانش راست و راستگو باشد، عملش پاک و پاکیزه است.
کسی که مراقب سخنان خویش است که مبادا حرف ناصواب و دروغ از او صادر شود، عمل خلافی هم انجام نمی‌دهد که ناچار به دروغگویی شود. چون بسیاری از سخنان انسان بیانگر رفتار اوست.

انسان باید بتواند هم با خانواده و جامعه خوب و زیبا سخن بگوید، هم با خدای خودش. اگر دعاها را بررسی کنیم، می‌بینیم مناجات‌های ائمه: با خداوند چقدر زیبا و دلنشین است! ائمه: هم خودشان زیبا و دلنشین با خدا سخن می‌گفتند و هم کسانی را که این‌گونه با خدا راز و نیاز می‌کردند می‌ستودند. امام باقر(ع) فرمودند:
لَقَدْ غَفَرَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ البادَیَةِ لِکَلِمَتَینِ دَعابِهِما قالَ اللّهُمَّ اِنْ تُعَذِّبْنی فَاَهْلُ ذلِکَ اَنَا وَ اِنْ تَغْفِرْ لی فَاَهْلُ ذلِکَ اَنْتَ فَغَفَر اللهُ لَهُ؛ به تحقیق خداوند مردی بادیه‌نشین را به خاطر دو کلمه دعا بخشود و آمرزید. آن دو کلمه چنین بود: خداوندا! اگر مرا عذاب کنی، حرفی نیست؛ چون من سزاوار عذابم. و اگر مرا ببخشی تو اهل بخششی، و خداوند او را بخشید.
یعنی من مستحق عذابم چون مقصرم. بنابراین، تسلیم توأم. اما اگر ببخشی در حق من لطف کرده‌ای. خدا هم به خاطر این‌که تسلیم شد، او را بخشید. با خدا هم نباید چک چک کرد. ببینید یک سخن زیبا و پسندیده و به فرمودهٔ قرآن «قول سدید» و استوار و سنجیده، موجب مغفرت شد. همان‌گونه که خداوند در قرآن وعده داده بود.

رفعت کلام

اگر انسان با خدا و خلق خدا خوب حرف بزند، هم اعمال او اصلاح می‌شود و هم گناهانش آمرزیده می‌شود.
اَلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.
بنابر آنچه در روایات آمده است، از مصادیق «کلم طیّب» که در این آیه آمده است، یکی هم ولایت اهل‌بیت(ع) است. امام صادق دربارهٔ این آیه فرمودند: ولایت ما اهل‌بیت: «کلم طیب» است و به سینهٔ مبارکشان اشاره کردند و فرمودند:
فَمَنْ لَمْ یَتَوَلَّنا لَمْ یَرْفَعِ اللهُ لَهُ عَمَلاً؛ بنابراین، کسی که ولایت ما را نپذیرد، خداوند هیچ عملی را از او بالا نمی‌برد.

«کلم طیب» یعنی هر کلام پاکیزه. انسان در برابر هر کس باید کلامی پاکیزه و به‌جا بگوید. خداوند در وصف عبادالرحمن چه زیبا فرموده است:
وَ عِبادُ الرَّحمنِ الَّذینَ یَمْشونَ عَلَی الاَرْضِ هَوْناً وَ اِذا خاطَبَهُمْ الجاهِلونَ قالوا سَلاماً؛ و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.
بندگان خوب خدا مظهر رحمت الهی هستند. قیافه نمی‌گیرند. قیافه‌ها، عناوین و منیت‌ها را کنار می‌گذارند. روان و نرم حرکت می‌کنند.
یکی از اساتید در تشریح معنای «هون» می‌فرمودند: وقتی می‌خواهید به دستشویی بروید، چگونه راه می‌روید؟ آیا قیافه می‌گیرید؟ خیر. در برابر دیگران هم همین‌طور راه بروید.
نکتهٔ مهمدیگری که در وصف این بندگان بیان می‌فرماید، چگونه برخورد کردن با انسان‌های جاهل است. هنگامی که انسان‌های جاهل و نافهم ما را مخاطب قرار می‌دهند و جاهلانه سخن می‌گویند، چگونه باید با آن برخورد کنیم؟ بنابراین، آموزهٔ قرآنی، باید با نرمی و سلامت از کنار آنان گذشت.
قرآن نمی‌گوید با جاهل درگیر شو، بلکه دعوت به سلامت و نرمی و ملایمت می‌کند. یعنی با سلام خداحافظی، از آنان دوری گزینید. یا این‌که با آن‌ها چنان سخن بگویید که با سلامتی از کنار آنان رد شوید. یعنی با جاهل نباید برخوردی جاهلانه داشت. اگر همانند جاهل پاسخگو باشیم، ما هم جاهلانه عمل کرده‌ایم. امام باقر(ع) فرمودند:
لا تَجْهَلْ عَلَی الْجاهِلِ فَتَکونَ مِثْلُهُ؛ با جاهل برخورد جاهلانه نکن که همانند او می‌شوی.
اگر انسان جاهل به شما فحش داد، شما هم به او فحش دادید، شما هم جاهل هستید. اگر در برابر تندی او شما هم تندی کردید، جاهل هستید. از کنار جاهل باید به سلامت رد شد. باید با سکوت یا با کلامی ملایم و محبت آمیز به او پاسخ داد و از شرش در امان ماند.

بهترین اعمال

طیب کلام و گفتار پاکیزه، یکی از عوامل موفقیت و رشد و تعالی در زندگی است. این عمل به حدی رشد دهنده است که پیامبر اکرم آن را از بهترین اعمال بر شمرده‌اند.
مردی دهنه افسار مرکب پیامبر خدا را گرفت و از آن حضرت پرسید: کدام عمل بهترین و برترین است؟ حضرت فرمودند:
اِطْعامُ الطَّعامِ وَ اِطیابُ الْکَلامِ؛ خوراندن طعام و پاکیزه ساختن کلام.
خداوندا، بر معرفت و حسن خَلق و زیبایی کلام ما بیفزای!

جلسه نهم

اشاره

كانَ دائِمَ البِشْرِ سَهْلَ الخُلُقِ لَيِّنَ الجانِبِ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلا غَليظٍ وَلا صَخّابٍ وَلا فَحّاشٍ وَلا عَيّابٍ وَلا مَزّاحٍ وَلا مَدّاحٍ يَتَغافَلُ عَمّا لا يَشْتَهی؛ پیامبر خدا(ص) پیوسته خوشرو و ملایم، نرمخو و خوش برخورد بود، سختگیر و خشن و داد و فریاد کن و بد زبان و عیبجو نبود. نه زیاد شوخی، می‌کرد و نه حمد و ثنای کسی را می‌گفت. در برابر آنچه که دوست نمی‌داشت، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد.

صلوات هم ذکر است؛ چون در آن خدا را می‌خوانیم و هم دعاست؛ چون از خدا می‌خواهیم که درود و برکات خود را بر محمد و آل محمد نازل کند. و این دعا از دعاهای مستجاب است، یعنی در آن لبیک خداوند وجود دارد.
امام صادق(ع) فرمودند:
اِذا دَعا اَحَدُکُمْ فَلْیَبْدَأْ بِالصَّلاةِ عَلَی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله فَاِنَّ الصَّلاةَ عَلَی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله مَقْبُولَةٌ وَ لَمْ یَکُنِ اللهُ لِیَقْبَلَ بَعْضاً وَ یَرُدَّ بَعْضاً؛ هرگاه کسی از شما دعا می‌کند، باید دعایش را با صلوات بر پیامبر(ص) آغاز کند؛ چرا که صلوات بر پیامبر دعایی است که مورد پذیرش خداوند قرار می‌گیرد و این‌گونه نیست که خداوند بخشی از دعا را بپذیرد و بخشی دیگر را نپذیرد.
اصلاً بر اساس برخی از روایات، دعا بدون صلوات مستجاب نمی‌شود. راه برای همه، حتی پیامبران بسته است.

راه رهایی از بحران

در روایات آمده است که هرگاه امت‌های گذشته دچار بحرانی می‌شدند، می‌آمدند پیش پیامبرشان که چه کنیم؟ به بن بست خورده‌ایم. و آن پیامبر می‌فرمود: راه اجابت دعا و رهایی از بحران این است که به پیامبر آخرالزمان و خاندانش درود بفرستید و خداوند را به آنان قسم بدهید و آنان را واسطهٔ درگاه خداوند قرار دهید.

نرمخویی پیامبر

نرمی و ملایمت در برخوردها و دوری‌گزیدن از خشونت و تندخویی یکی از سیره‌های بسیار مهم پیامبر خداست که خداوند در قرآن نیز به آن تصریح فرموده است:
فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛ پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرمخو و پرمهر شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.
همین سیرهٔ نرمخویی و ملاطفت پیامبر خدا، چنان قلوب را نرم کرد که در اندک زمانی، بسیاری به پیامبر خدا گرویدند و اسلام را پذیرفتند.
ملایمت و نرمخویی در همهٔ رفتارها و حالات پیامبر خدا موج می‌زد. امام حسن(ع) دربارهٔ سیرهٔ پیامبر با همنشینانشان می‌فرمایند:
کانَ دائِمَ البِشْرِ سَهْلَ الخُلُقِ لَیِّنَ الجانِبِ لَیْسَ بِفَظٍّ وَلا غَلیظٍ وَلا صَخّابٍ وَلا فَحّاشٍ وَلا عَیّابٍ وَلا مَزّاحٍ وَلا مَدّاحٍ یَتَغافَلُ عَمّا لا یَشْتَهی؛ پیامبر خدا(ص) پیوسته خوشرو و ملایم، نرمخو و خوش برخورد بود، سختگیر و خشن و داد و فریاد کن و بد زبان و عیبجو نبود.
نه زیاد شوخی، می‌کرد و نه حمد و ثنای کسی را می‌گفت. در برابر آنچه که دوست نمی‌داشت، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد.
امیرالمؤمنین(ع) نیز در شمار اوصاف آن نبی مکرم چنین بیان می‌فرمایند:
کانَ لَطیفَ الخَلْقِ عَظیمَ الخُلُقِ لَیِّنَ الْجانِبِ؛ خلقت و آفرینشی لطیف داشت، اخلاقش بسیار بزرگ و بسیار نرمخو بود.
خلق عظیم از او یک انسان نرمخو ساخته بود، درمصاحبت با همسایه، رفیق، خانواده و فرزندان و در همهٔ برخوردها نرم بود. «سهل الخلق» بود و سختگیر نبود. کارها را آسان می‌گرفت.

انسان هر طوری انسان رفتار کند، با او همان‌گونه رفتار می‌کنند. اگر سهل و آسان بگیرید، بر شما سهل و آسان می‌گیرند. این یک حقیقت است. امام صادق(ع) فرمودند:
مَكْتُوبٌ فِی التَّوراةِ ابْنُ آدَمَ كُنْ كَیْفَ شِئْتَ كَما تَدینُ تُدانُ؛ در تورات نوشته است: ای فرزند آدم، هرگونه می‌خواهی باش. که از همان دست که می‌دهی، از همان دست باز پس می‌گیری.
یعنی اگر گیر بدهی، به شما گیر می‌دهند. اگر آسان بگیری، بر شما آسان می‌گیرند. اگر بدحسابی کنی، با شما بدحسابی می‌کنند. اگر دلی را بشکنی، دلت را می‌شکنند. اگر دلی را شاد کنی، دلت را شاد می‌کنند. و این حکمتی از دریای حکمت‌های الهی است.
فَمَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ؛ پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را خواهد دید و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، آن را خواهد دید.
هرگونه با دیگران رفتار کنی، با تو همان‌گونه رفتار می‌کنند. خشونت خشونت می‌آورد. ملایمت و مهربانی و ترحم نیز همین گونه است. این‌ها همه اثر وضعی است.
امیرالمؤمنین(ع) در وصیتشان به امام حسن مجتبی(ع) می‌فرمایند:
لِنْ لِمَنْ غالَظَکَ فَاِنَّهُ یُوشَکَ اَنْ یَلینَ لَکَ؛ با کسی که با تو درشتی می‌کند، نرمی کن. باشد که به زودی او نیز در برابرت نرم شود.
پیامبر خدا(ص) سهل الخلق و نرم و ملایم بودند. نباید گیر داد. کسانی که به خانواده و بچه‌ها گیر می‌دهند، یا خانم‌هایی که به شوهرانشان گیر می‌دهند، خودشان یک روزی گیر خواهند افتاد. باید سعه صدر داشت، سینه‌دار بود.

یک نفر در مسائل اجتماعی سهل می‌گرفت. اگر به او می‌گفتند: فلانی پشت سر شما غیبت کرده است، می‌گفت: ولش کن. همه را می‌گفت: ولش کن. شعارش این بود. تا این‌که از دنیا رفت. یک رفیقی خوابش را دید. دید در رَوْح و ریحان و بهشت است و جایگاه بسیار خوبی دارد. از او پرسید: چه خبر؟ گفت: وقتی مرا در قبر گذاردند و سؤالات شروع شد، نکیر به منکر گفت: ولش کن. چون یک عمر در دنیا می‌گفت: ولش کن.

اصلاً گاهی فرشتة نکیر و منکر همان ملکات نفسانی انسان است. اگر ملکات ما اهل چون و چرا و گیر دادن باشند، نکیر و منکر هم همان می‌شود. در دعای ماه رجب چنین می‌خوانیم:

وَ ادْرَأْ عَنّی مُنْکراً وَ نَکیراً وَ اَرِعَینی مُبَشِّراً وَ بَشیراً؛ خداوندا، نکیر و منکر را از من دفع کن و فرشتة بشارت را به چشم من بنما!

وقتی بشارت آمد، همة ناخوشی‌ها می‌رود. وقتی فرشتگان بشارت بهشت را به انسان بدهند، دیگرحزن و اندوهی نیست.

اگر انسان آسان گرفت، نکیر و منکر هم آسان می‌گیرند. مبادا با خانواده و اطرافیانتان سختگیر باشید و از آنان سخت حساب بکشید که با شما هم همین‌طور می‌کنند. آسان بگیرید، تا با شما آسان بگیرند.

اگر دو نفر با ماشین به هم بزنند، وقتی همدیگر را می‌بینند و رفیق از کار در می‌آیند، همدیگر را می‌بوسند و می‌گویند: هیچ طور نیست. حرفش را هم نزن، خسارت هم نمی‌خواهم و ناخوشی‌ها می‌رود.

اگر با دستگاه خدا آشنا شدیم، به دنیا و دنیاطلبی و دنیاداری بی اعتنا می‌شویم. غم و اندوهمان می‌رود و سرور و شادی می‌آید.

باید با خدا یگانه شد. اگر کسی با خدا یگانه شود، امکان ندارد خدا گناه را به رخ او بکشد و او را مؤاخذه کند. خداوند «اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح» است. زیبایی‌ها را آشکار می‌کند و زشتی‌ها را می‌پوشاند.

از امام صادق(ع) در تأویل «یا مَنْ اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح» چنین روایت شده است:

ما مِنْ مُؤمِنٍ اِلّا وَ لَهُ مِثالٌ فِی الْعَرْشِ فَاِذَا اشْتَغَلَ بِالرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِما فَعَلَ مِثالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذلکَ تَراهُ المَلائِکَةُ فَیُصَلُّونَ وَ یَسْتَغْفِرونَ لَهُ وَ اِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصیتِهِ اَرْخَی اللهُ عَلَی مِثالِهِ لِئَلّا تَطَّلِعَ المَلائِکَةُ عَلَیْها فَهذا تَأویلُ «یا مَنْ اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح»؛ برای هر مؤمنی در عرش مثال و تشبهی وجود دارد. هرگاه آن مؤمن به رکوع و سجده و نظیر این‌ها مشغول شود، آن مثال نیز به آن کار مشغول می‌شود. در این هنگام فرشتگان آن مثال را مشاهده می‌کنند و برای او دعا و استغفار می‌کنند. و هنگامی که آن بنده به گناه و معصیتی مشغول شود، خداوند بر آن مثال پرده‌ای می‌کشد تا فرشتگان از معصیت و گناه او آگاه نگردند. و این است حقیقت و مقصود از «یا من اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح».

خداوند پرده دری نمی‌کند، بلکه زیبانما و خطاپوش است. کسی که با خدا یگانه می‌شود، این اوصاف در او هم پیاده می‌شود. یعنی خودش می‌شود «مَنْ اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح». گناهان دیگران را به رخ نمی‌کشد و پرده‌ها را پاره نمی‌کند. «لَمْ یُؤاخِذْ بِالجَریرَةِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرِ؛ به نامهٔ اعمال مؤاخذه نمی‌کند و پرده نمی‌درد.»
خداوند «کَریم الصَّفْح» است، یعنی طوری رفو می‌کند که کسی نمی‌فهمد. برخی از رفوگرها آن‌قدر قشنگ رفو می‌کنند که انسان نمی‌داند کجای لباس خراب و پاره بوده است. خداوند با بندگانش چنین می‌کند. گویا اصلاً گناهی نکرده است. آن‌قدر عفوش قشنگ و زیباست که با شما مصافحه هم می‌کند. یعنی با شما یکی شدم. می‌گوید توخودی هستی.
اگر با خدا یگانه شدیم، ما هم «کَریم الصَّفْح» می‌شویم. همان‌طور که محال است خدا از گناهان ما بپرسد، یا نگاه کند، یا به روی خود ما آورد، ما هم دربارهٔ دیگران این‌چنین می‌شویم. چنان‌که نبی مکرم اسلام(ص) فرمودند:
اِذا اَحَبَّ اللهُ عَبْداً لَمْ یَضُرُّهُ ذَنْبٌ؛ وقتی خدا بنده‌ای را دوست داشت، گناه او را زیان نمی‌رساند.
این آثار یگانگی است. خداوند گناه بنده‌اش را می‌پوشاند. این، حقِ دوستی است. انسان مؤمن هم گناهان برادر مؤمنش را می‌پوشاند و اظهار نمی‌کند.

امام باقر(ع) فرمودند:
یَجِبُ لِلْمُؤمِنِ عَلَی المُؤمِنِ اَنْ یَسْتُرَ عَلَیهِ سَبْعینَ کَبیرةً؛ بر مؤمن واجب است که هفتاد گناه کبیره را بر مؤمن بپوشاند.
هفتاد از باب مثال است. یعنی هر چند هفتاد گناه کبیره داشته باشد، هرچه باشد، باید بپوشاند. دریدن پردة او جایز نیست. یعنی باید گناهانش را نادیده بگیرد. گویا گناهی نکرده است. حتی اگر افراد زیادی دربارة برادر مؤمن گناهی را مطرح کردند و خودش انکار کرد، باید او را تصدیق نمود.
راوی در این باره از امام موسی بن جعفر(ع) می‌پرسد:
فدایت شوم، دربارة یکی از برادران دینی خود چیزی شنیده‌ام که آن را برای او ناپسند می‌دانم. از او سؤال کردم، خودش انکار نمود، ولی گروهی از کسانی که به‌آنان اطمینان دارم، آن را برای من نقل کردند. حضرت فرمودند:
کَذِّبْ سَمْعَکَ وَ بَصَرَکَ عَنْ اَخیکَ وَ اِنْ شَهِدَ عِنْدَکَ خَمْسونَ قَسامَةً وَ قالَ لَکَ قَوْلاً فَصَدِّقْهُ وَ کَذِّبْهُمْ وَلا تُذیعَنَّ عَلَیْهِ شَیئاً تَشینُهُ بِهِ و تَهْدِمُ بِهِ مَروُءَتَهُ فَتَکُونَ مِنَ الَّذینَ قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ «الَّذینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشیعَ الفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ فِی الدُّنیا و الآخِرَةِ»؛ گوش و چشم خود را نسبت به برادر دینی‌ات تکذیب کن و چنانچه پنجاه نفر نزد تو شهادت دادند و قسم یاد کردند و او بر خلاف آنان گفت، از او قبول و از آنان نپذیر. و دربارة او چیزی را که باعث سرشکستگی و عیب اوست و به شخصیت وی لطمه می‌زند، شایع مکن که از کسانی خواهی بودکه خداوند دربارة آنان فرموده است: «کسانی که دوست دارند کار زشت در میان مؤمنان رواج یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت.»
خداوند همان‌طور که خودش زیبایی‌ها را ظاهر می‌کند و زشتی‌ها را می‌پوشاند، دوست دارد بندگانش هم نسبت به یکدیگر این‌چنین باشند.

باید در قضاوت‌ها و اظهار نظر دربارهٔ افراد بسیار دقت داشت. به ما اجازه نداده‌اند که گناه دیگران را اظهار کنیم. باید سنجیده سخن گفت. هر جور عمل کنیم، بازخورد آن را می‌بینیم. اگر حرف خوب و قشنگ و پاکیزه و سنجیده بزنیم، همان را تحویلمان می‌دهند. هر چه کنی و هر چه گویی، به خود کنی و به خود گویی.

می گویند: اربابی بود که به رعیت‌های خودش مرتب فحش می‌داد و بد زبانی می‌کرد. رعیت‌ها هم چیزی نمی‌گفتند. یک روز یکی از رعیت‌ها به او گفت: جناب ارباب، آیا فحش آهسته و بلند دارد؟ گفت: نه. گفت: شما بلند فحش می‌دهی، ما آهسته جواب می‌دهیم. پس هر چه فحش می‌دهی، به خودت می‌دهی.

هر گلی می‌زنید به سر خود می‌زنید و هر خاری هم فرو می‌کنید، به خود فرو می‌کنید. خود انسان این را می‌تواند احساس کند که حرف خوب، حرف خوب می‌آورد. نرمی و ملایمت، نرمی و ملایمت می‌آورد، و خشونت، خشونت می‌آورد. فرزندان ما همان رفتاری را می‌کنند که از ما دیده‌اند و فرا گرفته‌اند.

نرمش در گفتار

یکی از رفتارهای خوب و پسندیده که از محورهای حسن خلق شمرده شده است، نرمش در گفتار و زیبایی در کلام است. و این یکی از اوصاف بهشتیان است. امام صادق(ع) فرمودند:
اِنَّ لِاَهْلِ الجَنَّةِ اَرْبَعُ عَلاماتٍ وَجهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسانٌ لطیفٌ وَ قَلْبٌ رَحیمٌ وَ یَدٌ مُعْطیةٌ؛ برای اهل بهشت چهار نشانه است: چهره‌ای گشاده، زبانی گویا و لطیف، دلی مهربان و دستی دهنده.
باید هم خوب حرف زد و هم حرف خوب زد، حرف پخته، سنجیده و فکر کرده.
یک نفر نصرانی با کمال بی شرمی به امام باقر(ع) گفت: «اَنْتَ بَقَرٌ»؛ (نعوذ بالله) یعنی شما گاو هستید. حضرت فرمودند: «اَنَا باقِرٌ»؛ یعنی من شکافندة علومم. گفت: «اَنْتَ ابْنُ الطَّباخَةِ؛ تو پسر زن آشپزی.» حضرت فرمودند: «ذاکَ حِرفَتُها؛ این حرفه و هنر اوست.» یعنی آشپزی ننگ نیست. گفت: «اَنْتَ ابنُ السَّوْداءِ الزَّنْجِیَّةِ الْبَذیَّةِ؛ تو پسر زن سیاه چهره و بد زبان هستی.» وقتی به مادر حضرت تهمت زد. حضرت فرمودند: «اِنْ کُنْتَ صَدَقْتَ غَفَرَ اللهُ لَها وَ اِنْ کُنْتَ کَذَبْتَ غَفَرَ اللهُ لَکَ؛ اگر تو راست می‌گویی، خداوند او را ببخشد و اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را ببخشد.»
حضرت همة اهانت‌های او را با زبان نرم و ملایم و کلامی سنجیده پاسخ گفتند. و این مرد مسیحی از این برخورد امام و کلام نرم و زیبایشان منقلب و مسلمان شد.
یک برخورد زیبا و یک سخن لطیف و پاکیزه و خالی از اهانت، یک مسیحی را منقلب می‌کند و او را مجذوب رفتار و کلام زیبای امام(ع) می‌کند.
اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟! آیا دست کم به همان اندازه که اهانت کرده بود، به او اهانت نمی‌کردیم؟ آیا با او درگیر نمی‌شدیم؟ اما امام(ع) چقدر زیبا و جذاب پاسخ او را دادند! هم پاسخ اهانت‌هایش را شنید، هم مجذوب امام گردید. این است کلام طیب و پاکیزه!

زبان صمیمیت

وَلا تَسْتَوِی الحَسَنَةُ وَلا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ؛ و نیکی با بدی یکسان نیست. بدی را به آنچه خود بهتر است دفع کن. آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی گرم و یکدل می‌گردد.
این برخورد زیبای امام باقر(ع) یکی از مصادیق این آیة شریفه است. اهانت آن مسیحی را پاسخی زیبا دادند و دشمنی او به یک دوستی عمیق و پایدار تبدیل شد.
از این بهتر چه می‌شود که انسان با گفتار خوب، به خدا دعوت کند و یک نامسلمان مسلمان شود! اگر با زبان نرم و گفتار جذاب و به تعبیر قرآن با گفتار احسن با افراد روبه‌رو شویم، حتی از کسانی که با ما از سر دشمنی برخاسته‌اند، یک دوست صمیمی و گرم پدید می‌آید. راه پیامبران و ائمه: همین بوده است.

دعا در پاسخ بد زبانی

مردی خدمت امام صادق(ع) آمد و عرض کرد: یکی از پسر عموهای شما دربارهٔ شما حرف می‌زد. هر حرف زشت و فحشی به زبانش آمد، در مورد شما گفت. امام صادق(ع) به کنیزش فرمود: آبی بیاور تا وضو بسازم. حضرت وضو گرفتند و داخل شدند. راوی می‌گوید: با خود گفتم: علیه او نفرین می‌کنند. امام(ع) دو رکعت نماز خوانده، بعد فرمودند:

یا رَبِّ هُوَ حَقّی قَدْ وَهَبْتُهُ وَ اَنْتَ اَجْوَدُ مِنّی وَ اَکْرَمُ فَهَبْهُ لی وَلا تُؤاخِذْهُ بی وَلا تَقایِسْهُ؛ پروردگارا، من از حقم گذشتم و تو از من بخشنده‌تر و بزرگوارتری. او را به من ببخش و مؤاخذه نکن و از گناهش در گذر.

راوی می‌گوید: سپس امام گریه کرد و به دعای خویش ادامه داد، به حدی که من از این جریان در شگفت شدم.

عکس العمل زیبای امام صادق(ع) در برابر رفتار زشت پسر عموی خویش، نشأت گرفته از خلق و خوی الهی است. و این همان چیزی است که قرآن ما را به آن دعوت نموده است. امام(ع) نه تنها بدزبانی او را به بدی پاسخ نداد، بلکه برای او از خداوند طلب بخشش و مغفرت کردند و این جز از یک روح بزرگ و بزرگوار ساخته نیست.

مالک اشتر در بازار

نه تنها ائمه: این‌چنین بزرگوارانه برخورد می‌کردند، بلکه شاگردان مکتب آنان نیز از این روحیه بهره‌مند بودند.
داستان مالک اشتر را شنیده‌اید که با لباس ساده در بازار عبور می‌کرد. شخصی از افراد بازار از باب مسخره کردن و اهانت چیزی به سوی او پرتاب کرد. مالک توجهی نکرد و به راه خود ادامه داد. در این بین کسی به آن شخص اهانت کننده گفت: وای بر تو! آیا فهمیدی به چه کسی اهانت کردی؟ گفت: نه. گفت: ای بیچاره، او مالک اشتر، صحابی امیرمؤمنان(ع) بود.
آن فرد وقتی متوجه شد به چه شخصیت بزرگی اهانت نموده است، به خود لرزید و برای عذرخواهی به دنبال مالک رفت. دید مالک وارد مسجد شده و مشغول نماز است. نمازش که تمام شد، روی پاهای مالک افتاد و شروع به بوسیدن کرد.
مالک رو به آن مرد کرد و فرمود: این چه کاری است؟ گفت: از کاری که کرده‌ام معذرت می‌خواهم. مالک فرمود: «لا بَأسَ عَلَیْکَ فَوَ اللهِ ما دَخَلْتُ اِلّا لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ؛ چیزی نیست، به خدا سوگند به مسجد نیامدم، جز این‌که از خداوند برای تو طلب عفو و بخشش کنم.

پاسخ امام سجاد

در روایت آمده است که مردی از خویشان امام سجاد(ع) در برابر آن حضرت ایستاد و سخنان تندی به آن حضرت گفت و دشنامش داد. حضرت پاسخی به آن مرد ندادند. وقتی آن مرد از پیش آن حضرت رفت، امام(ع) به همنشینان خود فرمود: آنچه را این مرد گفت، شنیدید. اکنون دوست دارم همراه من بیایید تا نزد او برویم و پاسخ مرا به او بشنوید. حاضران گفتند: به همراه شما می‌آییم. ما دوست داریم تو هم پاسخ او را بگویی و ما هم به او بگوییم.

آن حضرت نعلین پوشید و به راه افتاد. و این آیه را تلاوت می‌فرمود:

وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ وَ اللهُ یُحِبُّ المُحسِنینَ؛ و آنان که خشم خود را فرو خورند و از مردم بگذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

راوی می‌گوید: ما از تلاوت این آیه فهمیدیم که به او چیزی نخواهد گفت.

حضرت آمدند تا به در خانهٔ آن مرد رسیدند. او را صدا زدند و فرمودند: به او بگویید علی بن الحسین است. آن مرد در حالی که آمادهٔ شرارت بود، از خانه بیرون آمد و شک نداشت که حضرت برای تلافی آنچه از او سر زده آمده‌اند. اما امام(ع) به او فرمود:

یا اَخی اِنَّکَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَیَّ آنِفاً فَقُلْتَ وَ قُلْتَ فَاِنْ کُنْتَ قُلْتَ ما فِیَّ فَاَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهُ وَ اِنْ کُنْتَ قُلْتَ ما لَیْسَ فِیَّ فَغَفَرَ اللهُ لَکَ؛ ای برادر، همانا تو اندک زمانی پیش از این، به نزد من آمدی و آنچه خواستی به من گفتی. پس اگر آنچه گفتی در من هست، هم اکنون از خداوند برای آن چیزها آمرزش می‌خواهم. و اگر چیزی که به من گفتی در من نیست، پس خدا تو را بیامرزد.

راوی می‌گوید: آن مردکه چنین دید، میان دیدگان آن حضرت را بوسید و گفت: آری من چیزی که در تو نبود به تو گفتم و من به آنچه گفتم، سزاوارترم.

اگر شما به من فحش بدهید و من شما را در آغوش بگیرم و ببوسم، شما چه کار می‌توانید بکنید؟ غیر از شرمندگی و تسلیم راهی ندارید. شما زمین خوردهٔ من هستید. شمشیر محبت بسیار قوی است.
اگر مادر از دست شما ناراحت است، برو پایش را ببوس. حاج آقای دولابی می‌فرمودند: پای مادرت را آن‌قدر ببوس تا گریه بیفتد. وقتی گریه افتاد، درهای آسمان باز می‌شود. و این خیلی قشنگ است.
مردی به محضر پیامبر خدا(ص) رسید و پرسید: ای رسول خدا! من سوگند خورده‌ام که در بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. اکنون چه کنم؟ حضرت فرمودند: «پای مادر و پیشانی پدر را ببوس.» پرسید: اگر پدر و مادرم مرده باشند چه کنم؟ پیامبر(ص) فرمود: «قبر آن‌ها را ببوس.» چون فرمودند:
الجَنَّةُ تَحْتَ اَقدامِ الاُمَّهاتِ؛ بهشت زیر پای مادران است.
پیامبر خدا(ص) بهشت را زیر قدم‌های پر محبت و وظیفه‌شناس مادران بیان داشته و برای مردان چنین فضیلتی نیست.

تواضع در برابر حق

باید در برابر خداوند و حق متواضع بود. یکی از بزرگان که به موفقیت‌های بسیاری دست پیدا کرده بود، عامل موفقیت و توفیقات الهی را، تسلیم در برابر حق بیان کرده بود. وقتی از ایشان پرسیدند: از کجا به این مقامات و توفیقات رسیده‌اید. ایشان همین‌طور که در خیابان قدم می‌زد، آب دهان خود را روی زمین انداخت و بعد با پای خودش آن را لگد کرد و گفت: من در برابر حق و خدا مثل این آب دهان، خودم را لگد کرده‌ام. یعنی خودیتم را زیر پا له کرده‌ام. و از همین‌جا بود که تمام درها به روی من باز شد. همهٔ موانع، از این «من» است. به او بر می‌خورد و ناراحت می‌شود و در صدد تلافی و انتقام بر می‌آید. کسی که از کنار «من» رد شود، راحت می‌شود. خدا باید کمک کند.

جمال انسان

در حقیقت یک بعد زیبایی انسان در زبان او نهفته است. آنچه به انسان شخصیتی والا و زیبا می‌بخشد، گفتار لطیف، زیبا و پر از مهر اوست. چه بسیارند کسانی که ادب گفتار و لطافت سخنانشان آنان را نزد خداوند و خلقش زیبا و دوست‌داشتنی کرده است. از این‌رو می‌توان زیبایی را در زبان و گفتار جست‌وجو کرد که پیامبر خدا(ص) فرمودند:
اَلجَمالُ فِی اللِّسانِ؛ جمال و زیبایی انسان در زبان اوست.

زیباگویی با همه

خوب سخن گفتن یکی از راه‌های جذب محبت است. امام صادق(ع) زیبا سخن گفتن و کنترل زبان از سخنان هرزه و بی‌فایده و پرهیز از زشت‌گویی را مایة زینت و افتخار می‌دانند و خطاب به شیعانشان این‌چنین می‌فرمایند:
مَعاشِرَ الشّیعَةِ کُونوا لَنا زَیناً وَلا تَکُونوا عَلَینا شَیْناً قُولوا لِلنّاسِ حُسْناً اِحْفَظُوا اَلْسِنَتَکُمْ وَ کُفُّوها عَنِ الفُضُولِ و قَبیحِ القَوْلِ؛ ای گروه شیعه، زینت ما باشید و مایة عار و ننگ ما نباشید. با مردم به زیبایی سخن بگویید. زبان خود را از زیاده‌گویی و بدگویی باز دارید.
خوب سخن گفتن به این اختصاص ندارد که طرف شما یک نفر مؤمن و یا مسلمان باشد. فرمان خدا این است که با همة انسان‌ها، مسلمان و غیر مسلمان، باید زیبا سخن گفت:
وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً؛ و با همة مردم با زبان خوش و به زیبایی سخن بگویید.
«للناس» یعنی همة مردم؛ مؤمن و غیر مؤمن، مسلمان و غیر مسلمان. اگر طرف شما معاویه هم هست، قشنگ صحبت کن. حتی با بدها هم قشنگ حرف بزنید.
امام صادق(ع) در تفسیر این آیه چنین فرموده‌اند:
یعنی با همة مردم باید به زیبایی سخن گفت؛ اهل ایمان باشد، یا مخالف. اَمَّا المُؤْمِنونَ فَیَبْسُطُ لهُمْ وَجْهَهُ وَ بِشْرَهُ وَ أَمَّا المُخالِفُون فَیُکَلِّمُهُمْ بِالمُداراةِ لِاجْتِذابِهِمْ إِلَی الإِیمانِ، فَإِنْ یَیْأَسْ مِنْ ذلِکَ یَکُفُّ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوانِهِ المُؤْمِنینَ؛ اما با مؤمنان؛ انسان با چهره‌ای گشاده و صورتی بشاش روبه‌رو شود. و اما با مخالفان به منظور جلب و جذب آنان به سوی حق و حقیقت با کمال مدارا و نرمش سخن می‌گوید. و اگر از جذب آنان ناامید شد، دست کم این نتیجه را دارد که شر و مزاحمت آنان را از خود و برادران مؤمن باز داشته است.

سخن سنجیده

گاهی خوب و سنجیده سخن گفتن، موجب نجات انسان می‌شود. می‌گویند: سلطانی خواب دید که همة دندان‌هایش ریخته است. معبّرین را جمع کرد که تعبیر آن چیست؟ یکی از آنان گفت: این خواب بسیار بدی است. شما داغ پدر و مادر و اولاد و اقوام خود را می‌بینید؛ چون دندان کنایه از بستگان است. مصیبت روی مصیبت! سلطان گفت: فال بد زدی. او را زندانی کنید. باید کسی تعبیر خوب کند.
یک معبر عاقلی آنجا بود. گفت: این خواب، بسیار خوب و امیدبخش است. عمر شما از تمام اقوامتان طولانی‌تر است. سلطان دستور داد به او جایزه بدهند. هر دو تعبیر در واقع یکی بود، ولی بیان مطلب متفاوت بود.
در میان مردم معمول است که برای تسلیت یک داغ دیده می‌گویند: ان شاء الله آخرین غمت باشد! معنا و مفهوم آن این است که ان شاء الله تو زودتر از همه بمیری تا دیگر داغ کسی را نبینی. و این حرف خوبی نیست. باید گفت: خدا به شما صبر و اجر عنایت کند.
خداوند به همة ما ایمان و موفقیت کامل عنایت فرماید!

جلسه دهم

اشاره

البِشْرُ الحَسَنُ وَ طَلاقَةُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللهِ وَ عَبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَكسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللهِ؛ چهرة خرم و گشادگی رخسار، مایة جلب دوستی و نزدیکی به خداست. و ترشرویی و گرفتگی، مایة دشمنی مردم و دوری از خداست.

صلوات و سلام خداوند

یکی از آثار مهم صلوات بر محمد و آل او این است که خداوند درود و صلوات و رحمت خود را به گویندة آن نازل می‌کند.

یک موقع دیدند پیامبر خدا(ص) سجدة شکر به‌جا آوردند. از آن حضرت علت را پرسیدند. فرمودند:

لَقِیَنی جَبْرَئیل فَبَشَّرنی قالَ اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ مَنْ صَلّی عَلَیْکَ صَلَّیْتُ عَلَیْهِ وَ مَنْ سَلَّمَ عَلَیْکَ سَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَسَجَدْتُ لِذلِکَ؛ جبرئیل مرا ملاقات کرد و به من بشارت داد و گفت: به راستی که خدای عزوجل می‌فرماید: کسی که بر تو صلوات بفرستد، من بر او صلوات می‌فرستم. و کسی که به تو سلام کند، من به او سلام می‌کنم. به همین خاطر من سجده کردم.

و در روایتی دیگر آمده است که جبرئیل به پیامبر خدا عرض کرد:

مَنْ صَلّی عَلَیْکَ مَرَّةً صَلَّی اللهُ بِها عَلَیْهِ عَشْراً؛ کسی که یک مرتبه بر تو صلوات بفرستد، خداوند به خاطر آن ده مرتبه بر او صلوات می‌فرستد.

اساس حسن خلق

حسن خلق یکی از مهم‌ترین ارکان دین و ایمان، و بداخلاقی از بدترین گناهان است. باید به خوش‌اخلاقی به عنوان یکی از وظایف بسیار مهم دینی در زندگی بنگریم.
امام صادق(ع) سه رکن و اساس برای حسن خلق بیان فرمودند: نخستین آن‌ها نرمخویی و ملایمت است. باید در معاشرت با مردم مثل آب نرم باشیم و آتش‌ها را خاموش کنیم.
رکن دوم حسن خلق، زیبایی گفتار و پرهیز از سخنان بی‌ربط، ناسنجیده و بی ادبانه است.
و اصل سوم، خوشرویی است. در برخورد با دیگران باید گشاده‌رو باشیم. برخورد با چهره‌ای عبوس، درهم کشیده بر خلاف اخلاق پسندیده و زیباست.

امیرالمؤمنین(ع) در مناقب و فضائل پیامبر گرامی اسلام چنین می‌فرمایند:
کانَ اَحْسَنَهُمْ بِشْراً وَ اَطْلَقَهُمْ وَجْهاً؛ پیامبر شاداب‌ترین و گشاده‌روترین مردم بود.
و نیز در وصف آن گرامی پیامبر آمده است:
کانَ اَکْثَرَ النّاسِ تَبَسُّماً؛ خنده روترین مردم بود.
در ملاقات‌ها و معاشرت‌ها متبسم بودند و همیشه با چهره‌ای گشاده و شاداب با افراد برخورد می‌نمودند. البته در مواردی هم محزون می‌شدند و گاهی هم گریه می‌کردند که موارد آن محدود است. مثلاً هنگام تولد امام حسین(ع) که جبرئیل خبر شهادت آن حضرت را به پیامبر عرض کرد، پیامبر بسیار محزون شدند و گریستند. گاهی هم که آیات عذاب و جهنم و اوصاف آن نازل می‌شد، محزون می‌شدند. در غیر این موارد همواره گشاده‌رو و شاداب بودند. در تبسم و گشاده‌رویی کسی به پای پیامبر نمی‌رسید.
ائمه: هم در اوصاف و اخلاق و گشاده‌رویی همانند پیامبر خدا بودند و همدیگران را به این خصلت‌های پسندیده توصیه می‌فرمودند.
امام باقر(ع) به شخصی که از آن حضرت درخواست توصیه کرده بود، در ضمن وصایای خود فرمودند:
اَلْقِ اَخاکَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ؛ با برادران ایمانی خود با رویی گشاده روبه‌رو شو.

چهرة درهم و گرفته و همراه با اخم، زیبندة انسان مؤمن نیست. اگر هم ناراحتی دارد، باید حزن و اندوه خود را در دل پنهان دارد. و هیچ ظهور و بروزی در چهرة او نداشته باشد. چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در شمار اوصاف اهل ایمان، یکی را هم گشاده‌رویی بر شمرده‌اند.

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِهِ؛ مؤمن بشر و شادابی‌اش در چهره‌اش هویدا و حزن و اندوهش در دل پنهان است.

اگر مشکل و گرفتاری دارید، یا پیشامد ناگواری برای شما رخ داده است، باید در دل نگه دارید و در چهره، شادابی، نشاط و تبسم به مردم ارائه دهید.

وقتی چهرة شما درهم است و غم و غصه در چهرتان موج می‌زند، دشمنانتان شاد و خوشحال می‌شوند و دوستانتان ناراحت. بنابراین، هر چه می‌توانید ناراحتی و اندوه خود را از دوستان و خانواده و همسر و پدر و مادر و نزدیکانتان پنهان دارید.

هرچه ظرف وجودی انسان بزرگ‌تر و سینه‌اش فراخ‌تر و شرح صدرش بیشتر باشد، بهتر می‌تواند اندوه خود را در سینه و دل نگه دارد.

خوش خبری

نباید اسباب غم و اندوه دیگران را فراهم کرد، حتی اگر با نقل یک خبر ناگوار باشد. انسان هر چه بتواند خبرهای خوب را نقل کند و از نقل خبرهای ناگوار پرهیز کند خوب است. یعنی خود را عامل اندوه دیگران قرار ندهد. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام(ص) چنین آمده است:
الرَّجُلُ الصّالِحُ یَجیءُ بِالخَبَرِ الصّالِحِ وَ الرَّجُلُ السُّوءِ یَجیءُ بالخَبَرِ السُّوءِ؛
انسان صالح، خبر صالح می‌آورد و انسان بد، خبر بد.
اینکه مردم به همدیگر می‌گویند خوش خبر باشید، یک واقعیت است. انسان باید همیشه خوش خبر باشد. برخی افراد خصلت ناخوشایندی دارند. هرگاه اتفاق ناگوار و مصیبتی برای کسی رخ می‌دهد، فوری به این و آن خبر می‌دهند. ولی برخی دیگر خوش خبرند. هروقت جشن و شادی و خبر خوشحال کننده‌ای می‌شنوند، به دیگران می‌رسانند و این صفت خوبی است و از ویژگی‌های اهل ایمان و انسان‌های صالح و رستگار است.
وقتی حضرت حمزه(ع) در جنگ احد به شهادت رسیدند. پیامبر یک نفر را فرستادند تا از وضعیت حضرت حمزه خبر بیاورد. آمد در معرکه دید که حضرت حمزه را مثله و تکه‌تکه کرده‌اند و صحنة دلخراشی است. گفت: من خبر نمی‌برم.
پیامبر اکرم(ص) دیدند آن شخص نیامد. حضرت امیر(ع) را فرستادند. امیرالمؤمنین(ع) آمدند. وقتی وضعیت ناگوار حضرت حمزه(ع) را مشاهد کردند، فرمودند: من خبر ناگوار برای پیامبر خدا نمی‌برم و موجب حزن و اندوه آن حضرت نمی‌شوم. کس دیگر برود.

یکی می‌گفت: اگر جهنم رفتن واجب است، بگذار دیگران بروند، چرا ما برویم؟! بعضی می‌گویند: بالاخره یک نفر باید کار زمین مانده را انجام دهد. این به جای خود، ولی اگر ما توان انجام آن را نداریم، چرا انجام دهیم؟!

وقتی انسان صلاحیت و اهلیت برای انجام کار و مسئولیتی را ندارد، نباید بپذیرد و وارد آن شود. البته گاهی شیطان وسوسه می‌کند که اگر شما انجام ندهید، کار روی زمین می‌ماند و هزاران توجیه شرعی و عرفی برای ما درست می‌کند و پذیرش آن‌را به عنوان یک مسئولیت شرعی به گردن ما می‌اندازد. باید مواظب وسوسه‌های شیطان بود.

مثلاً اگر کسی توان و صلاحیت انجام قضاوت را ندارد و می‌داند در این مسیر به زمین می‌خورد، نباید قبول کند. به خصوص که منصب قضاوت طوری است که گاهی با انسان‌های شرور، کلاهبردار و حقه‌باز روبه رو است. و گاهی ممکن است او را تهدید کنند، گاهی با حربهٔ رشوه پیش می‌آیند و کار خودشان را با رشوه پیش می‌برند. خلاصه با زر و زور و تزویر می‌خواهند رأی را به نفع خودشان مصادره کنند. و در این بین شیطان و وسوسه‌ها و توجیهات او نیز به مدد آنان می‌آید.

انسان‌های صالح معمولاً رفتارشان طوری است که سر و کارشان به دادگاه و محاکم نمی‌کشد. و این را نیز می‌توان از آماری که از دادگاه‌ها و دادگستری‌های برخی از شهرستان‌ها داده می‌شود فهمید و میزان اهل صلاح بودن آن شهرستان را به دست آورد.
در برخی از شهرستان‌ها پرونده‌های خلاف و اختلاف به روی هم انباشته شده است و در برخی دیگر از شهرستان‌ها مثل یزد که در دعوا و اختلاف احتیاط کار هستند، دادگاهایشان خلوت‌ترین دادگاه‌هاست. و این نشانة صلاح و خوبی آنان است.
انسان یا از اول نباید وارد دعوا و نزاع و اختلاف شود، یا با گذشت و مسامحه در حق خودش نزاع و اختلاف را رفع کند. اگر در دنیا هم نمی‌تواند به حق خودش برسد، قیامت و آخرتی وجود دارد تا حق او را به او برگردانند.
می‌گویند: یک نفر یزدی برای بنّائی به تبریز رفته بود. استادش در آنجا به او خیلی بدگویی می‌کرد و دشنام می‌داد. او هم احتیاط می‌کرد و جوابش را نمی‌داد. می‌ترسید دعوا شود.
در ایام تعطیلی به یزد بازگشت. به مادرش گفت: استاد بنّای من به من خیلی فحش داده است. می‌خواهم بروم به پشت بام و از همین جا جواب او را بدهم. رفت روی پشت بام و رو به تبریز کرد و گفت: ای فلان فلان شده، فلان روز به من گفتی پدر سوخته. پدر سوخته خودت هستی... و شروع کرد به جواب دادن. یک مرتبه مادرش از این پایین صدا زد: از بالا بیا پایین. با این فحش‌هایی که می‌دهی می‌ترسم جوی خون راه بیفتد.

به هر صورت، احتیاط کاری در برخی از جاها به خصوص در فتنه‌ها بسیار خوب و به‌جاست. در حدیث زیبایی از امیرالمؤمنین(ع) چنین آمده است:
کُنْ فِی الْفِتْنَةِ کَابْنِ اللَّبُونِ لاظَهْرٌ فَیُرْکَبَ وَلا ضَرْعٌ فَیُحْلَبَ؛ در فتنه‌ها همچون شتر کم سن و سال باش، نه پشتی دارد که سوار شوند، و نه پستانی که بدوشند.
جایی که فتنه و دعوا و دودستگی و جناح بندی است، هر حیله‌ای در توان داری باید بزنی تا گرفتار فتنه نشوی.
گاهی می‌خواهند منصب‌هایی که ما صلاحیت آن را نداریم به ما بدهند تا خودشان در پرتو آن بهره‌مند شوند. ممکن است تکلیف شرعی هم برای ما درست کنند. باید به آن‌ها بگوییم: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است، بسیاری از افراد خواهان‌اند.
خیلی باید مواظب اطراف خود باشیم که خدای ناکرده آلت دست دیگران نشویم و برای این‌که دیگران به مقاصد مادی و دنیوی خودشان برسند، سر از جهنم در نیاوریم.
اگر کسی صلاحیت رانندگی را ندارد، نباید پشت فرمان اتوبوس بنشیند، مسافران بدون راننده نمی‌مانند.

آداب دیدار

یک محور و یک حد از حدود حسن خلق این است که با رویی گشاده و چهره‌ای باز با مردم برخورد کنیم، نه با چهره‌ای عبوس و درهم و گرفته.
امیرالمؤمنین(ع) در بیان آداب دیدار دوستان و برادران ایمانی می‌فرمایند:
اِذا لَقِیْتُمْ إخوانَکُمْ فَتَصافَحُوا وَ اَظْهِرُوا لَهُمُ البَشاشَةَ وَ الْبِشْرَ تَتَفرَّقُوا و ما عَلَیْکُمْ مِنْ الاَوْزار قَدْ ذَهَبَ؛ چون با برادران خود دیدار کردید، با هم دست بدهید و اظهار خوشرویی و خندرویی کنید تا چون از یکدیگر جدا شوید، آنچه بار گناه بر دوش شماست، برداشته شده باشد.
ببینید در یک برخورد اخلاقی و الهی چقدر برکت خوابیده است. با برادران دینی مصافحه می‌کنید و چهرة خوش و بشاش به یکدیگر نشان می‌دهید، بار سنگین گناهان که پشت انسان را خم می‌کند، همه از روی دوش شما برداشته می‌شود و سبکبال می‌شوید.
چقدر شیطان از این برخوردهای اخلاقی ناراحت می‌شود؛ چون تمام گناهانی را که بار شما کرده بود، فرو می‌ریزد و زحماتش به هدر می‌رود. یک برخورد خوب، یک لبخند، یک خوشرویی با برادران و دوستانت کار استغفار را می‌کند.

دام محبت

خوشرویی و بشاش بودن، خود یکی از عوامل بسیار مهم ایجاد محبت است. کسانی که خوشرو هستند و چهره‌ای گشاده و خندان دارند، نهال محبت خود را در دل دیگران می‌کارند. اگر با انسانی بشاش و خوشرو مواجه شوید، ناخودآگاه یک ارتباط محبت آمیزی بین خود و او احساس می‌کنید. گویا ریسمان محبت خودش را به گردن شما انداخته است.
اگر می‌خواهید مورد علاقه و محبت خانوادهٔ خود، دوستان خود و مردم باشید. اگر می‌خواهید محبوب دیگران شوید. باید چهره‌ای بشاش و لبی خندان به دوستانتان هدیه دهید. همین است که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند:
البَشاشَةُ حِبالَةُ المَوَدَّةِ؛ خوشروی و بشاش بودن، تور صید محبت است.
یعنی خوشرویی دل‌ها را صید می‌کند و دل انسان در دام خوشرویی افراد گرفتار می‌شود.
و در جایی دیگر فرمودند:
اَلبَشاشَةُ فَخُّ المَوَدَّةُ؛ گشاده‌رویی دام محبت و دوستی است.
بنابراین، بشاشت و خوش‌رویی پیوند محبت را بین انسان و خدا و خلق خدا محکم می‌کند.

ارتباط‌های عبادت آمیز

در فرهنگ اسلام و مکتب اهل‌بیت: بسیاری از رفتارهایی که مایه‌ای از معرفت و محبت و عاطفه و اخلاق در آن است، عبادت و حسنه شمرده شده است. پیامبر خدا فرمودند:

النَّظَرُ فی ثَلاثَةِ اَشیاءَ عِبادَةٌ: النَّظَرُ فِی وَجْهِ الوَالِدَیْنِ وَ فی المُصْحَفِ وَ فِی الْبَحْرِ؛ نگاه کردن به سه چیز عبادت است: نظر به صورت پدر و مادر و نگاه به مصحف و کتاب خدا و نظر در دریا.

در روایات اهل‌بیت: نگاه به کعبه، نگاه به صورت علی(ع) ، نگاه به اهل‌بیت:، نگاه به برادر ایمانی که دوستی با آنان برای خداست، همه به عنوان عبادت بیان شده است. و نیز بوسیدن فرزند حسنه و امری نیکو بر شمرده شده است که موجب قرب انسان به خدای سبحان است و از آن جمله است تبسم در چهرة برادر مؤمن که به عنوان حسنه شمرده شده است. امام باقر(ع) فرمودند:

تَبَسُّمَ الرَّجُلِ فِی وَجْهِ اَخیهِ حَسَنَةٌ؛ لبخند شخص به روی برادر مؤمنش حسنه است.

خوش‌اخلاقی فقط مربوط به مواجه با خلق خدا نیست، بلکه بخش مهمی از آن مربوط به اولیای الهی و خود خداوند است. انسان باید در برای خدا و دوستانش هم گشاده‌رو و بانشاط باشد.
برخی افراد از خدا پکرند. در دلشان هزار گلایه و شکایت از خدا دارند. از اولیای او ناراحت‌اند. ان شاء الله روزی نیاید که وقتی امیرالمؤمنین و اهل‌بیت: را زیارت می‌کنیم، با روی درهم کشیده و از روی ناخشنودی به ملاقات آنان برویم. این جرم بسیار بزرگی است و نشانه‌هایی از شقاوت انسان است. به خلاف کسی که با روی خوش و لب خندان به ملاقات اهل‌بیت: می‌رود. زهی سعادت است. به خصوص در وقت جان دادن.
ان شاء الله در آن زمان زبان حالمان چنین باشد:
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم
مرحوم شیخ عبدالله بختیاری یک موقع سوار هواپیما شده بود تا به مشهد برود. اعلام می‌کنند که هواپیما دچار نقص فنی شده است. همهٔ افراد داخل هواپیما ناراحت بودند و حالشان بد شده بود. ولی ایشان خوشحال بود که الآن امیرالمؤمنین(ع) را ملاقات می‌کنم. الآن خود امام رضا(ع) را زیارت می‌کنم. چون در روایت آمده است که انسان موقع مردن اهل‌بیت: را زیارت می‌کند. در این‌باره از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:
ما یَمُوتُ مُوالٍ لَنا مُبْغِضٌ لِأَعْدائِنا اِلّا وَ تَحْضُرُهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ اَمْیرُالمُؤْمِنینَ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ صلوات الله علیهم فَیَرَوْنَهُ وَ یُبَشِّرُونَهُ وَ اِنْ کانَ غَیْرَ مُوالٍ لَنا یَراهُمْ بِحَیْثُ یَسُوؤُهُ؛ هر کس دوست ما باشد و کینهٔ دشمنان ما را به دل داشته باشد و از دنیا برود، قطعاً هنگام مرگ، رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین: در نزد او حاضر می‌شوند و او را مشاهده می‌کنند و به او بشارت می‌دهند. و اگر از دوستان ما نباشد، آنان را با ناراحتی مشاهده می‌کند.
نوع ملاقات مهم است که انسان با روی خوش با اهل‌بیت: برخورد کند.

تقسیم عادلانه

مرحوم حاج آقای دولابی می‌فرمودند: برخی افراد تقسیمشان ناعادلانه است. هر چه گریه و ناراحتی و غم و غصه دارند، با خدا و اهل‌بیت: تقسیم می‌کنند. یعنی هر وقت گرفتار و ناراحت‌اند، به سراغ اهل‌بیت: می‌روند و به آنان متوسل می‌شوند. هر وقت سرحال و کیفور و بانشاط‌اند، می‌روند با رفقایشان گپ می‌زنند. و این تقسیم عادلانه نیست.
چه می‌شود یک موقع هم در حالت کیفوری و خوشی با خدا عشق کنی! هر وقت سرحال و بانشاطی حرم و جمکران بروید و با امام زمان(ع) حال کنید. این طور نباشد که فقط غم و غصه‌هایمان را سر دل آن‌ها بریزیم و پکری‌هایمان را برای آنان ببریم.
می فرمودند: در سفری که به مشهد مقدس داشتیم، یک نفر با ما همسفر بود. چند روز که در مشهد ماندیم، گفت: من دلم از دست امام رضا(ع) خون است. سه چهار روز است که آمده‌ام، حاجتی دارم، هرچه رفتم حرم، حاجتم برآورده نشده است.
فرمودند: من یک نگاه تندی به او کردم و گفتم: واقعاً بی‌انصاف هستی. این کارت درست نیست. چون هر وقت گرفتاری و ناراحتی و عقده و شکایت داری، خدمت امام رضا(ع) می‌آیی. ولی هر وقت سرحال و خندان و بانشاطی، می‌روی و با خلق الله می‌نشینی.
مثل برخی از افراد که کیف و خوشی‌هایشان را با رفقایشان تقسیم می‌کنند. خستگی و ناراحتی‌هایشان برای زن و بچه خودشان می‌آورند. این واقعاً بی انصافی و کار بسیار زشتی است.
فرق نمی‌کند، خانم‌ها هم همین‌طور، گاهی با خواهر و مادر و دوستان می‌نشینند، می‌گویند و می‌خندند و کیف‌هایشان را می‌کنند، ولی وقت نوبت به شوهر می‌رسد، با ناراحتی و گرفتگی برخورد می‌کنند. باید با همه خوشرو و بانشاط باشیم، با خلق خدا، با فامیل، با دوستان، با خانواده.
می فرمودند: وقتی این را گفتم، تأملی کرد و دید حرف درستی است. و صورتش باز شد. انسان باید با اولیای خدا با لب خندان و گشاده‌رویی ملاقات کند، نه با چهرهٔ درهم‌کشیده و ناراحتی و اشک و آه.
اصلاً وقتی انسان قاطی شد، همهٔ مشکلات حل است. آدم باید دلش با دل امام زمان(ع) و امام رضا(ع) یکی شود. باید این قطره به دریا وصل شود. با اخم نمی‌توان با کسی ملاقات کرد، مگر این‌که بخواهیم جیب طرف را بزنیم. باید یگانه شد. شما به عنوان این‌که آن‌ها منشأ خیر و سرور و رضا هستند، با آنان رو به رو شده‌ای.

مقام رضا

می‌فرمودند: هر وقت قشنگ از خدا راضی شدی، امام رضا را ملاقات کرده‌ای. هر وقت هم قشنگ امام رضا را ملاقات کردی، از خدا راضی می‌شوی، چون امام رضا(ع) آنجاست. در صلوات‌آن حضرت چنین آمده است:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلیِّ بْنِ مُوسی الَّذی ارْتَضَیْتَهُ وَ رَضَّیتَ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِک؛ خداوندا، بر علی بن موسی درود فرست، آن‌که او را محبوب و پسندیدهٔ خود قرار دادی و هر کس از آفریدگانت را خواستی به وسیلهٔ او راضی گردانیدی.

تعبیر قشنگی است! یعنی جای امام رضا(ع) در مقام رضاست و خلقش را هم به وسیلهٔ او راضی می‌کند. وقتی با امام رضا(ع) ملاقات می‌کنی، قلبت از خدا راضی می‌شود. گلایه‌ها و شکایت‌ها می‌رود. می‌فهمی نداده‌های خدا درست و به‌جا بوده است. داده‌هایش هم همین‌طور.

نشاط در نماز

بشاشت و خوشرویی، دام دوستی با خداست. انسان وقتی به نماز می‌ایستد، باید بانشاط و سرخوش باشد، نه گرفته و ناراحت و اخمو. باید با شادابی نماز خواند.
به قول مرحوم کربلایی احمد، نماز یعنی جونم؛ نمازی که در آن جونم و قربانت بروم و فدایت شوم باشد. نمازی که انسان در آن با خدا حال می‌کند، با نمازی که از روی کراهت و خستگی و گرفتگی است، خیلی متفاوت است.
ان شاء الله در عبادت‌ها، دعاها، زیارت‌ها و توسلات خوش‌خلق باشیم.

با خدا هم باید خوش‌اخلاق و با محبت باشیم. خداوند آن‌قدر به ما داده است که غرق در نعمت هستیم و متوجه نیستیم. چون نمی‌فهمیم گلایه و شکایت می‌کنیم. قبل از این‌که بخواهیم، خداوند به ما داده است، ولی ما شکایت می‌کنیم که چرا نمی‌دهی!
یا مُبْتَدِءً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها؛ ای آغاز کنندة به هر نعمت، پیش از استحقاق آن!
وقتی در رحم مادر بودی، خدای مهربان غذا و رزقت را داد. وقتی که به دنیا آمدی، پدر و مادر و همه را بسیج کرد تا تو را اداره کنند. اکنون که بزرگ شده‌ای آیا خدا فراموشت می‌کند! وقتی ضعیف و ناتوان بودی، فراموشت نکرد، الآن فراموش کند! مگر خدا از یک پدر و مادر کمتر است.
پدر و مادر وقتی می‌فهمند دخترشان حامله شده است و می‌خواهند نوه‌دار شوند، بسیج می‌شوند و برای او لباس و وسایل و امکانات و اسباب‌بازی تهیه می‌کنند. پدر و مادر و خویشان، همه به فکر این بچه هستند، ولی خدایی که پدر و مادر و این بچه را خلق کرده است، به فکر این بچه نیست. آیا خدایی که «خیر الرازقین» است، به فکر ما نیست؟!
ما حکمت‌ها و مصلحت‌ها را نمی‌بینیم. اگر نواقص را به خودمان نسبت بدهیم، بهتر از این است که از خدا گلایه و شکایت داشته باشیم.

باید با لبخند و چهره‌ای بشاش پیش خدا و امامان: برویم. طلبکار نباشیم. اگر طلبکاری را کنار بگذاریم و همیشه خودمان را به خدا و اهل‌بیت: بدهکار بدانیم، همة کارها درست می‌شود. آن‌ها قیّمی هستند که ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند. اضافه می‌دهند و کم نمی‌گذارند. آیا ممکن است خدا کمِ کسی بگذارد، یا بندهایش را رها کند؟!

«گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟!» کسی که تشنه نیست، به او آب نمی‌دهند. آب آماده است، ما پس می‌زنیم. سفرة کرم آن‌ها گسترده است، ما سستی می‌کنیم.

پیامبر خدا(ص) اگر با کسی مصافحه می‌کرد و دست می‌داد، تا او دست خود را رها نمی‌کرد، پیامبر هم رها نمی‌کرد. اگر کسی به دیدار پیامبر می‌آمد، تا بلند نمی‌شد، پیامبر هم بلند نمی‌شد. یعنی آن‌ها قطع نمی‌کنند، این ما هستیم که قطع می‌کنیم. آن‌ها از عطا و بخشش نه تنها خسته نمی‌شوند، بلکه لذت هم می‌برند. آدم کریم و سخی وقتی سفر می‌اندازد، کیف می‌کند. از این‌که دیگران سر سفرة او نشسته‌اند، لذت می‌برد. به خلاف لئیم که فقط از خوردن لذت می‌برد. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

لَذَّةُ الْکِرامِ فِی الاِطْعامِ وَ لَذَّةُ اللِّئامِ فِی الطَّعامِ؛ لذت کریمان در خوراندن است و لذت لئیمان در خوردن.

مواظب باشیم گدایی در خانة خدا و اهل‌بیت: را از دست ندهیم که محتاج می‌شویم.

اگر انسان بداند چه برکات دنیوی و اخروی در گشاده‌رویی و بشاش بودن است، هیچ‌گاه، چهره درهم فرو نمی‌برد. عبوس‌بودن و چهره در هم داشتن نه تنها انسان را ازچشم مردم می‌اندازد و مایهٔ کنیه و دشمنی می‌گردد، که او را از خدا هم دور می‌کند. امام باقر(ع) فرمودند:
البِشْرُ الحَسَنُ وَ طَلاقَةُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللهِ وَ عَبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَكسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللهِ؛ چهرهٔ خرم و گشادگی رخسار، مایهٔ جلب دوستی و نزدیکی به خداست. و ترشرویی و گرفتگی، مایهٔ دشمنی مردم و دوری از خداست.
اگر کسی می‌خواهد محبوب دل‌های مردم باشد، اگر کسی می‌خواهد محبوب درگاه الهی باشد، می‌تواند با یک چهرهٔ شاداب و با یک لبخند، به این سرمایه بزرگ دست یابد. آیا آسان تر و زیباتر از این راهی برای کسب محبت خلق و خالق وجود دارد؟!

ببینید چه مکتبی داریم! نمی‌خواهد پول خرج کنید، بلکه صورت گشاده و چهره‌ای بانشاط به اطرافیانتان، به خانواده‌تان، به اجتماع و به خدا و اهل‌بیت(ع) هدیه بدهید. و این راحت‌ترین و دسترس‌ترین سخاوت است. با مال و جان شما کاری ندارد. لازم نیست پول بدهید، لازم نیست جان بدهید. فقط یک چهرة خرم و یک لب خندان. یک رابطة غیر کلامی بسیار زیبا. و این قشنگ‌ترین هدیه‌ای است که نثار طرف مقابل خود می‌کنید. پیامبر خدا(ص) به بستگان و اقوام خود فرمودند:
یا بَنی عَبْدِ المُطَّلِبِ اِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِاَمْوالِکُمْ فَالْقَوْهُمْ بِطَلاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ؛ ای پسران عبدالمطلب، شما نمی‌توانید با اموال خود به همة مردم گشایش بدهید، بنابراین، با چهره‌ای باز و رویی خوش باآنان برخورد کنید.

ارتباطی زیبا

چهرهٔ باز و بشاش نخستین چیزی است که یک ارتباط را رقم می‌زند. و دریافت دو نفر از یکدیگر بر مدار همین ارتباط است. به قول امروزی‌ها نخستین انرژی مثبتی که دو نفر می‌توانند به یکدیگر ارائه دهند، همین خوشرویی و گشادگی چهره است و ارتباط‌ها و دریافت‌های بعد هم بر همین اساس بنا نهاده می‌شود. و اگر زیر بنای روابط، مهر و محبت باشد، جامعه به سوی کمال و سعادت روان می‌شود.

گشاده‌رویی یکی از بهترین راه‌های نفوذ در دل دیگران و جبران کوتاهی‌ها و زدودن کینه‌هاست. و امیرالمؤمنین(ع) چه زیبا از این حقیقت پرده برداشته‌اند:
اِنَّ اَحْسَنَ ما یَألَفُ بِهِ النّاسُ قُلُوبَ أَوِدّائِهِمْ وَ نَفَوْا بِهِ الضِّغْنَ عَنْ قُلُوبِ اَعْدائِهِمْ حُسْنُ الْبِشْرِ عِنْدَ لِقائِهِم وَ التَّفَقُّدُ فِی غَیْبَتِهِمْ وَ الْبَشاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضورِهِمْ؛ بهترین راه برای نفوذ در دل دوستان و زدودن کینه از دل دشمنان، گشاده‌رویی در هنگام برخورد؛ و از روی مهر و محبت از حال آنان جویان شدن در هنگام غیبت؛ و نشاط و شادابی به هنگام حضورشان است.
اگر در زندگی در حق دوستان، خانواده و یا دیگران احجافی کرده‌ایم و موجب ناراحتی آنان شده‌ایم و احیاناً دیگران را از دست خودمان دلخور کرده‌ایم، بانشاط و شادابی، خوشرویی و تفقد می‌توان ناراحتی‌ها و دلخوری‌ها را برطرف نمود.

خصلت هر آزاده

امیرالمؤمنین(ع) خوشرویی را روش هر انسان آزاده می‌دانند.
حُسْنُ البِشْرِ شیمَةُ کُلِّ حُرٍّ؛ شکفتگی و گشاده‌رویی نیکو، خصلت هر انسان آزاده است.
یکی از لوازم آزادگی، گشاده‌رویی و نشاط است. در حقیقت انسان با این خصلت نیکوی خود، به همهٔ خلق بخشش می‌کند. چون خود خوشرویی یک عطای معنوی است. و این خصوصیت است که از او یک انسان آزاده می‌سازد.

برخورد خوب و گشاده‌رویی با مردم، بلکه با همة خلایق از اوصافی است که خداوند دوست دارد و انسان را به سوی بهشت سوق می‌دهد. نه تنها انسان از خوشرویی لذت می‌برد، بلکه حیوانات و گیاهان و حتی جمادات از آن بهره‌مند هستند. یعنی همة خلایق از گشاده‌رویی و نشاط انسان بهره‌مند می‌شوند و به سبب همین خصلت، انسان به سوی زیبایی‌ها سوق داده می‌شود و بهشتی می‌گردد. از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:
ثلاثٌ مَنْ اَتَی اللهَ بِواحِدَةٍ مِنْهُنَّ اَوْجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّةَ الإنفاقُ مِنْ إِقْتارٍ وَ البِشْرُ بجميعِ العالَمِ و الإنصافُ مِنْ نَفْسِهِ؛ سه چیز است که هر کس یکی از آن‌ها را برای خدا انجام دهد، خداوند بهشت را بر او واجب گرداند: انفاق در حال تنگدستی، خوشرویی با همة عالم و هستی و از خود انصاف و عدالت به خرج دادن و به حق قضاوت کردن.
بنابراین، باید با همة خلایق گشاده‌رو بود و با روی باز با آنان برخورد نمود. البته در مواردی خاص اگر گشاده‌رویی مُهر تأییدی بر یک عمل خلاف باشد، جایز نیست. مثلاً در مواردی انسان باید با چهرة خود نشان دهد که از یک عمل ناپسندی بری و بیزار است و این یک مرتبه از مراتب نهی از منکر است. این موارد استثناست.

نشانهٔ رستگاری

خوشرویی را می‌توان نویدی برای ورود به بهشت و نشانه‌ای از رستگاری دانست. چنان‌که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:
حُسْنُ البِشْرِ مِنْ عَلائِمِ النَّجاةِ؛ گشاده‌رویی از علائم و نشانه‌های نجات و رستگاری است.
گشاده‌رویی از اموری است که جلب رحمت الهی می‌کند و انسان خوشرو مورد رحمت الهی است. رسول خدا(ص) این حقیقت را این‌گونه بیان فرموده‌اند:
رَحِمَ الله کُلَّ سَهْلٍ طَلِقٌ؛ خداوند هر شخص آسان‌گیر و گشاده‌رو را مورد رحمت خویش قرار دهد!

نخستین عطا

نخستین عطا و بخششی که انسان می‌تواند نسبت به دیگران داشته باشد، این است که با خوشرویی با آنان برخورد نماید و بهترین چیزی که طرف مقابل از انسان دریافت می‌کند، بشاشت و تبسمی است که روی لب انسان نقش می‌بندد.

انسان آن‌قدر که از خوشرویی بهره‌مند می‌شود، از بخشش مادی بهره نمی‌گیرد. چون وقتی انسان با بشاشت و گشاده‌رویی کسی رو به رو می‌شود، روحش شاد می‌شود و از او نشاط و انبساط خاطر می‌گیرد. و این آسان‌ترین و کم خرج‌ترین بخشش است و هم از این روست که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند:

حُسْنُ الْبِشْرِ اَوَّلُ العَطاءِ و اَسْهَلُ السَّخاءِ؛ شکفته‌رویی نخستین عطا و بخشش و آسان‌ترین سخاوت است.

خوشرویی نخستین دریافت معنوی و روحانی از طرف مقابل است و سخاوتی است که برای همه انجام آن مقدور و میسر است و هیچ زحمت و خرجی ندارد.

گشاده‌رویی و نشاط نه تنها در دیدارها، بلکه باید هموار در تمام ابعاد مراحل زندگی ساری و جاری باشد. در خانه، در محیط کار، در مدرسه، در معاشرت‌ها، در مسافرت‌ها، همیشه و همه جا پسندیده و شایسته و لازم است.

و این یکی از سیره‌های پیامبر بزرگ اسلام است. آن حضرت حتی در هنگام سخن گفتن، گفتارشان توأم با تبسم و لبخند بوده است. ابودردا می‌گوید:

کانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله اذا حَدَّثَ بِحَدیثٍ تَبَسَّمَ فِی حدیثِهِ؛ شیوة همیشگی رسول خدا(ص) این‌چنین بود که هرگاه سخن می‌گفت، در حین سخن تبسم و لبخند بر لب داشت.

خداوندا! دلی شاد، چهره‌ای گشاده و لبی خندان به همة عنایت بفرما!

فهرست ها

سَلاماً 1(ص)5 و 214
وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً 2(س)4
وَ ما كانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤمِنَ اِلّا بِاِذْنِ الله 180
وَ مَنْ اَحْياها فَكَاَنَّما اَحْيَا النَّاسَ جَميعاً 105
وَالْعافينَ عَنِ النّاسِ151
وَالْكاظِمينَ اَلْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النّاسِ وَ اللهُ يُحِبُّ المُحسِنينَ 2(س)0
وَلا تَسْتَوِى الحَسَنَةُ وَلا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتى هِىَ اَحْسَنُ فَاِذا الَّذى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِىٌّ حَميمٌ 22(ع)
وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ اِلّا فِى كِتابٍ مُبينٍ 116
وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ القُرىَ آمَنوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الاَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما كانوا يَكسِبونَ (ع)(ص)
هُوَ الَّذى اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالمُؤمنينَ وَ اَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ ما فِى الأرْضِ جَميعاً ما اَلَّفْتَ بَينَ قُلُوبِهِمْ وَ لِكنَّ اللهَ اَلَّفَ بَيْنَهُمْ 150
يا اَيَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ ارْجِعى اِلى رَبِّكَ راضِيَةً مَرْضِيَّةً15(س)
يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنوا اتَّقُوا الله وَ قُولُوا قَولاً سَديداً 210
يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ إلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ 15(ع)
يُصْلِحْ لَكُمْ اَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنوبَكُمْ 210
يَوْمَئِذٍ تُحِدِّثُ اَخْبارَها بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحى لَها (ع)5

اَلا فَمَنْ زارَنی فی غُرْبَتی بِطَوسٍ کانَ مَعَی فِی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَةِ مَغفوراً لَهُ 162
اَلْاِسلامُ حُسْنُ الخُلْقِ 1(ع) و (س)5
اَلبَشاشَةُ فَخُّ المَوَدَّةُ 245
اَلدُّعاءُ اَفْضَلُ مِنْ قَراءَةِ الْقُرآنِ لِاَنَّ اللهَ عَزَّوجلَّ قالَ: قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَو لا دُعائُکُمْ 112
اَلْغَضَبُ نارُ الْقُلُوبُ 120
اَلْغَضَبُ یُثیرُکَوامِنَ الْحِقْدِ 11(ص)
اَلغِیبَةُ جُهْدُ الْعاجِزِ 1(ع)2
اَلْقِ اَخاکَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ 2(س)(ص)
اَلْکِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحْقِرَةُ النّاسِ 184
اَللّهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِی نَفْسی 25
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَ الْعافِیَةَ وَ المُعافاةَ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ 165
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلیِّ بْنِ مُوسی الَّذی ارْتَضَیْتَهُ وَ رَضَّیتَ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِک 250
اَللّهُمَّ قِنی شُحَّ نَفْسی (س)8
اَلمُؤْمِنُ ... سَهْلُ الخَلیقَةِ لَیِّنُ الْعَریکَةِ 16(ص)
اَمَّا الجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ، اِنَّ الْعَبْدَ اِذا غَضِبَ لَمْ یَرَ نَفْسَهُ وَ جَهلَ قَدْرَهُ مِن عِظَمِ الْغَضَبِ فَاِذا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَکَنَ غَضَبُهُ کانَتْ عاقِبَتُهُ کَاللُّقْمَةِ الطَّیِّبَةِ الَّتی اَکَلْتَها 156
اَمَّا المُؤْمِنونَ فَیَبْسُطُ لهُمْ وَجْهَهُ وَ بِشْرَهُ وَ أَمَّا المُخالِفُون فَیُکَلِّمُهُمْ بِالمُداراةِ لِاجْتِذابِهِمْ إِلَی الإیمانِ، فَإِنْ یَیْأَسْ مِنْ ذلِکَ یَکُفُّ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوانِهِ المُؤْمِنینَ 2(س)4
اَمّا اَنَا لَمْ اَسْجُدْ لَهُ حَیّاً اَسْجُدُ لَهُ مَیِّتاً 100
اِنَّ اَحْسَنَ الحَسَنِ الخُلْقُ الحَسَنِ (ص)6
اِنَّ اَحْسَنَ ما یَأْلَفُ بِهِ النّاسُ قُلُوبَ أَوِدّائِهِمْ وَ نَفَوْا بِهِ الضِّغْنَ عَنْ قُلُوبِ اَعْدائِهِمْ حُسْنُ الْبِشْرِ عِنْدَ لِقائِهِم وَ التَّفَقُّدُ فِی غَیْبَتِهِمْ وَ الْبَشاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضورِهِمْ 255
اِنْ اُصِبْتَ بِمُصیبَةٍ فِی نَفْسِکَ اَوْ فِی مالِکَ اَوْ فِی وُلْدِکَ فَاذْکُرْ مُصابَکَ بِرَسُولِ الله(ص) فَاِنَّ الخَلائِقَ لَمْ یُصابُوا بِمِثْلِهِ قَطُّ 10(ع)
اِنَّ اَقْرَبَکُمْ مِنّی مَجْلِساً یَوْمَ القیامَةِ اَحْسَنُکُمْ اَخْلاقاً 141
اِنَّ الخُلْقَ مَنیحَةٌ یَمْنَحُهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقَهُ فَمِنْهُ سَجیّةٌ وَ مِنْهُ نِیَّةٌ 14(س)
اِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شیعَتِنا لَیَمُرُّ بِالْبُقَعَةِ مِنْ بِقاعِ الْاَرْض فَیُصَلّی عَلَیْها اَوْ یَمْشی عَلَیها فَتَفْتَخِرُ تِلْکَ البُقْعَةِ عَلی البِقاعِ الَّتی حَوْلَها فَتَقُولُ مَرَّ عَلَیَّ رَجُلٌ مِنْ شیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) (ع)5
اِنَّ العاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمالٌ وَ نِصْفُهُ تَغافُلٌ 1(ص)(ع)

اِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلَغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظيمَ دَرَجاتِ الآخِرَةِ وَ شَرَفَ المَنازِلِ وَ اِنَّهُ لَضَعيفُ الْعِبادَةِ (ص)1 و 102
اِنَّ الغَضبَ مِنَ الشَّيطانِ وَ اَنَّ الشَّيطان خُلِقَ مِنَ النّارِ وَ اِنّما يُطفِئُ النّارَ الْماءُ فَاِذا غَضِبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ 186
اِنَّ اللهَ تبارَکَ و تعالى لَيُعْطى الْعَبْدَ مِنَ الثَّوابِ عَلى حُسْنِ الخُلْقِ كَما يُعطى المُجاهِدَ فى سبيلِ الله يَغْدُو عَلَيْهِ و يَروحُ 101
اِنَّ اللهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِه 22
اِنَّ المُؤمِنينَ اِذا التَقَيا فَتَصافَحا اَقْبَلَ اللهُ عَزَّوجلَّ عَلَيهما بِوَجهِهِ وَ تَساقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنوبُ كَما يَتَساقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ 1(ص)6
اِنَّ المَلائِكَةَ كانَتْ بِلا رِداءٍ وَ لا حِذاءٍ فَتَأَسَّيْتُ بِها 8(ع)
اَنَّ تَوْبَتَهُ اَنْ يَأتِىَ قَبْرَ آدَمَ فَيَسْجُدَ لَهُ 100
اِنَّ حُسْنَ الخُلْقِ يَبْلُغُ بِصاحِبِهِ دَرَجَةَ الصّائِمِ القائِمِ 101
اِنّ سَعْداً اَصابَتْهُ ضَمَّةٌ 88
اِنَّ عَلَى بْنَ عُبَيدِ الله وَ امْرَأتَهُ وَ وُلْدَهُ مِنْ اَهْلِ الجَنَّةِ 15(ص)
اِنَّ فُلانَةَ تَصُومُ النَّهارَ وَ تَقُومُ اللَّيلَ وَ هِىَ سَيِّئَةُ الخُلْقِ تُؤْذى جيرانَها بِلِسانها فقالَ لاخَيْرَ فيها هِىَ مِنْ اَهْلِ النّارِ 80
اِنَّ فِى التَّوراة مَكتوباً يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرنى حينَ تَغْضَبُ اَذْكُرْکَ عِنْدَ غَضَبى فَلا اَمْحَقَکَ فيمَنْ اَمْحقُ 18(س)
اِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ غَفَرَ اللهُ لَها وَ اِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ غَفَرَ اللهُ لَکَ 226
اِنَّ لِاَهْلِ الجَنَّةِ اَرْبَعُ عَلاماتٍ وَجهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسانٌ لطيفٌ وَ قَلْبٌ رَحيمٌ وَ يَدٌ مُعْطيةٌ 226
اِنّ مِنْ تَمامِ التَّحيَّةِ لِلمُقيمِ المُصافَحَةَ وَ تَمامِ التَّسليمِ عَلى المُسافِرِ المُعانَقَة 1(ص)5
اِنَّ وَلَدَ عَلىٍّ وَ فاطِمَةَ عَلَيها السلام اذا عَرَّفَهُم اللهُ هذا الاَمرَ لَمْ يكونوا كَالنّاسِ 15(ص)
اِنَّ هذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيطانِ تُوقَدُ فِى قَلْبِ ابنِ آدَمَ وَ اِنَّ اَحَدَكُمْ اِذا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْناهُ وَ انْتَفَخَتْ اَوْداجُهُ وَ دَخَلَ الشَّيطانُ فِيهِ 121
اِنَّ يَوْمَ الجُمُعةِ سَيِّدُ الاَيّامِ يُضاعَفُ اللهُ فيهِ الحَسَناتِ وَيْمَحُو فيه السَّيِّئاتِ وَ يَرْفَعُ فيه الدَّرجاتِ وَ يَسْتَجيبُ فيه الدَّعَواتِ وَ يَكْشِفُ فيه الْكُرُباتِ و يَقْضى فيهِ الحَوائِجَ الْعِظامِ 6(ص)
اِنّا مَعاشِرَ الاَنبياءِ اُمِرْنا اَنْ نُكَلِّمَ النّاسَ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ 106
اَنْتَ حَرٌّ لِوَجْهِ اللهِ 152
اِنَّکَ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ وَ تَرى ما اَرى اِلّا اَنَّکَ لَسْتَ بِنَبىٍّ 2(ص)
اِنْكَبَّتْ عَلَى المَوْضِعِ الَّذى كانَ اَبوالحسن فيه جالساً تَقَبَّلَه وَ تَتَمَسَّحُ بِهِ 15(ص)
اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكارِمَ الْاَخْلاق 16و1(ص) و (س)(س) و 144

اِنّما هِیَ اَعْمالَکُمْ تُرَدَّ اِلَیْکَمْ 65
اِنَّهُ کانَ فِی خُلْقِهِ مَعَ اَهْلِهِ سُوءًا 8(ص)
اِنّی اَعْلَمُ اَنَّهُ سَیَبْلی وَ یَصِلُ الْبِلی اِلَیْهِ وَلکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ عَبْداً اِذا عَمِلَ عَمَلاً اَحْکَمَهُ 85
اَوْحَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ اِلی بَعْضِ اَنْبیائِهِ الخُلْقُ السَّیِّیءُ یُفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یُفْسِدُ الخَلَّ الْعَسَلَ 115
اَوَّلُ ما یُوضَعُ فی میزانِ الْعَبْدِ یَوْمَ القِیامَةِ حُسْنُ خُلْقِهِ (س)5
اَیُّ شَیْءٍ اَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ اِنَّ اللهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولئِکَ هُمُ المُفْلِحونَ (س)8
اَیُّها النّاسُ طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النّاسِ 200
بِالْاِخلاصِ یَکونُ الخَلاصُ 204
بِاَنْ لا تَغْضَبُوا 1(س)0
اَلبَشاشَةُ حِبالَةُ المَوَدَّةِ 245
البِشْرُ الحَسَنُ وَ طَلاقَةُ الْوَجْهِ مَکْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللهِ وَ عَبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَکسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللهِ 2(س)6
البِشْرُ الحَسَنُ وَ طَلاقَةُ الْوَجْهِ مَکْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ الله وَ عَبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَکسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ الله 25(س)
بُعِثْنا عَلی شَهادَةِ اَنْ لا اِله اِلَّا اللهُ وَ عَلی الْاِقرارِ بِنُبُوَّتِکَ وَ الْوِلایَةِ لِعَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ 21
تَبَسُّمَ الرَّجُلِ فِی وَجْهِ اَخیهِ حَسَنَةٌ 246
تَعْرِفُهُمْ بِسیماهُمْ 16(ع)
تَلَینُ جانِبَکَ وَ تُطیبُ کلامَکَ وَ تَلَقی اَخاکَ بِبِشرٍ حَسَنٍ 116 و 145 و 166
ثلاثٌ مَنْ اَتی اللهَ بِواحِدَةٍ مِنْهُنَّ اَوْجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّةَ الإنفاقُ مِنْ إِقْتارٍ وَ البِشْرُ بجمیعِ العالَمِ و الإنصافُ مِنْ نَفْسِهِ 25(ع)
الجَنَّةُ تَحْتَ اَقدامِ الاُمَّهاتِ 2(س)2
حُسْنُ الْبِشْرِ اَوَّلُ العَطاءِ و اَسْهَلُ السَّخاءِ 258
حُسْنُ البِشْرِ شیمَةُ کُلِّ حُرٍّ 256
حُسْنُ البِشْرِ مِنْ عَلائِمِ النَّجاةِ 25(ع)
حُسْنُ الخُلْقِ اَفْضَلُ الدِّینِ 114
حُسنُ الخُلْقِ رَأسُ کُلِّ بِرٍّ 1(ص)(ع)
حُسنُ الخُلْقِ زِمامٌ مِنْ رَحْمَةِ الله فی اَنْفِ صاحِبِهِ وَ الزِّمامُ بِیَدِ المَلَکِ وَ المَلَکُ یَجُرُّهُ اِلَی الخَیْرِ وَ الخَیْرُ یَجُرُّهُ اِلَی الجَنَّةِ وَ سُوءُ الخُلْقِ زِمامٌ مِنْ عَذابِ الله فِی اَنْفِ صاحِبِهِ وَ الزِّمامُ بِیَدِ الشَّیْطانِ وَ الشَّیْطانُ یَجُرُّهُ اِلی الشَّرِّ وَ الشَّرُّ یَجُرُّهُ اِلَی النّارِ 56
حُسْنُ الخُلْقِ مِنَ الدّینِ 11(س)
حَسِّنْ مَعَ جمیعِ النّاسِ خُلُقَکَ حَتّی اِذا غِبتَ عَنْهُمْ حَنُّوا اِلَیْکَ وَ اِذا مِتَّ بَکَوْا

عَلَيْکَ وَ قالوا اِنّا لله وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ وَلا تکُنْ مِنَ الّذينَ يُقالُ عِنْدَ مَوْتِهِ اَلحَمْدُ للهِ رَبِّ العالمينَ 12(س)
حَسَناتُ الاَبرارِ سَيِّئاتُ المُقَرَّبين 22
خَلَّتانِ لا تَجْتَمِعانِ فی قَلْبِ مُؤْمِنٍ سُوءُ الخُلْقِ وَ الْبُخْلُ (ص)5
الخُلُقُ الحَسَنُ اَلْطَفُ شَیْءٍ فِی اِلدّينِ وَ اَثْقَلُ شَیْءٍ فِی الْميزانِ وَ سُؤُ الخُلْقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ کَما يُفْسِدُ الخَلُّ الْعَسَلَ 68 و (ع)0
الخَلقُ عِيالی فَأَحَبُّهُمْ اِلیَّ اَلْطَفُهُمْ بِهِمْ وَ اَسْعاهُمْ فِی حَوائِجِهِمْ 208
خَمْسٌ ما اَثْقَلَهُنَّ فِی الْميزانِ سُبحانَ الله وَ الحَمْدُ لله وَلا اله اِلّا الله وَ اللهُ اَکبرُ وَ الوَلَدُ الصّالح يُتَوَفّی لِمُسْلِمٍ فَيَصْبرُ وَ يَحْتَسِبُ (ص)2
رُبَّ عَزيزٍ اَذَلَّهُ خُلْقُهُ وَ ذَليلٍ اَعَزَّهُ خُلْقُهُ 1(س)5
الرَّجُلُ الصّالِحُ يَجیءُ بِالخَبَرِ الصّالِحِ وَ الرَّجُلُ السُّوءِ يَجیءُ بالخَبَرِ السُّوءِ 240
رَحِمَ الله کُلَّ سَهْلٍ طَلِقٌ 258
رَحِمَکَ اللهُ يا سَعْدُ فَلَقَدْ کُنْتَ شَجاً فِی حُلُوقِ الْکافِرينَ لَوْ بَقيتَ لَکَفَفْتَ الْعِجْلَ الّذی يُرادُ نَصْبُهُ فِی بَيْضَةِ الإسْلامِ کَعِجْلِ قَوْمِ مُوسی 8(س)
السَّخِیُّ الحَسَنُ الخُلْقِ فِی کَنَفِ الله لا يَتَخَلّی اللهُ عَنْهُ حَتّی يُدْخِلُهُ الجَنَّةَ وَ ما بَعَثَ اللهُ نبيّاً اِلّا سَخِيّاً وَ ما زَالَ اَبی يُوصينی بِالسَّخاءِ وَ حُسْنِ الخُلْقِ حَتّی مَضی 111 و 114
السَّلامُ عَلَيکَ يا اَنيس النُّفُوسِ 161
سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدونی سَلونی عَنِ الْقُرآنِ فَاِنَّ فِی القُرانِ عِلْمَ الاَوَّلينَ وَ الآخِرينَ 116
سَلْهُمْ يا مُحَمَّدُ عَلی ماذا بُعِثْتُمْ 21
سُوءُ الخُلْقِ ذَنْبٌ لا يُغْفَرُ 48
سُوءُ الخُلْقِ سَيِّئَةٌ لا يَنْفَعُ مَعَها کَثْرَةُ الحَسَناتِ 50
شيعَتُنا مَنْ لا يَسْأَلُ النّاسَ شَيْئاً وَلَوْ ماتَ جُوعاً 54
صاحِبُ السَّجيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لايَسْتطيعُ غَيْرَهُ وَ صاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَی الطّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ اَفْضَلُهُما 14(س)
العاقِلُ نِصْفُهُ احْتِمالٌ وَ نِصْفُهُ تَغافُلٌ 201
عِبادَتی مِنْ حَيْثُ اُريدُ لا مِنْ حيثُ تريدُ (ص)8
عُرِجَ بِالنَّبی(ص) اِلَی السَّماءِ مِائَةً وَ عِشرينَ مَرَّةً ما مِنْ مَرَّةٍ اِلّا وَ قَدْ اَوْصَی اللهُ النَّبیَّ(ص) بِوَلايَةِ عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ اَکْثَرَ مِمّا اَوْصاهُ بِالْفَرائِضِ 21
عَلَيْکُمْ بِحُسْنِ الخُلْقِ فَاِنَّ حَسَنَ الخُلْقِ فِی الجَنَّةِ لامَحالَةَ وَ ايّاکُمْ وَ سُوُءَ الخُلْقِ فَاِنَّ سَيِّیءَ الخُلْقِ فِی النّارِ لامَحالَةَ 4(ع)
عِنوانُ صَحيفَةِ المُؤْمِنِ حُسْنُ خُلْقِهِ (س)(ص)
الغَضَبُ رَهَقی وَ مِصيادی وَ بِهِ أَسُدُّ خِيارَ الخَلْقِ عَنِ الجَنَّةِ وَ طَريقَها 148
الغَضَبُ مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ 118
الغَضَبُ نارٌ مُوقِدةٌ مَنْ کَظَمَهَ اَطْفأها وَ مَن اَطْلَقَهُ کانَ اَوَّلَ مُحْرق بِها 150

الغَضَبُ يُردی صاحِبَهُ وَ يُبدی مَعايِبَهُ 1(ع)4
الغَضَبُ يُفْسِد الايمانَ كَما يُفْسِدُ الخَلُّ العَسَلَ 1(ع)2
فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی يُوذينی ما يُؤذِيها 1(ع)5
فَاِنَّ المُؤْمِنَ كَالجَمَلِ الاَلوفِ حَيثُ ما قيدَ اسِتِقادَ 28
فَايُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلی قَوْمٍ وَ هو قائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَاِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْسُ الشَّيْطانِ وَ اِنْ جالِساً فَلْيَقُمْ وَ اَيُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلی ذی رَحِمٍ فَلْيَقُمْ اِلَيْهِ وَلْيَدُنْ مِنْهُ وَلْيَمَسُّهُ فَاِنَّ الرَّحِمَ اذا مَسَّتِ الرَّحِمَ سَكَنَتْ 185
فَبِمَ يُتَّقی غَضَبُ الله 1(س)0
فَجَعَلَ اللهُ الإيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّركِ وَ الصَّلاةَ تَنْزيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ وَ الزَّكاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَماءً فِی الرِّزْقِ وَ الصّيامَ تَثْبيتاً لِلْاِخْلاصِ وَ الحَجَّ تَشييداً لِلدّينِ (ص)(س)
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ الله وَ المَلائِكَةِ وَ النّاسِ اَجمَعين 1(ع)5
فَقَد كادَ الحَليمُ اَنْ يَكونَ نَبِيّاً 1(س)(س) و 188
فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنا لَمْ يَرْفَعِ اللهُ لَهُ عَمَلاً 21(س)
فِی سِعَةِ الأَخْلاقِ كُنُوزُ الاَرْزاقِ 41
فيه شِفاءٌ لِلنّاسِ (ع)1
كانَ اَحْسَنَهُمْ بِشْراً وَ اَطْلَقَهُمْ وَجْهاً 2(س)8
كانَ اَكْثَرَ النّاسِ تَبَسُّماً 2(س)8
كانَ الرِّضا عليه السلام اِذا خَلا جَمَعَ حَشَمَهُ كُلَّهُمْ عِنْدَهُ الصَّغيرَ وَ الْكَبيرَ فَيُحَدِّثُمْ وَ يَأنَسُ بِهِمْ وَ يُؤْنِسُهُمْ وَ كانَ عليه السلام اِذا جَلَسَ عَلَی الْمائِدَةِ لايَدَعُ صَغيراً وَلا كَبيراً حَتّی السّائِسَ وَ الحَجّامَ اِلّا اَقْعَدَهُ عَلی مائِدَتِهِ 160
كانَ دائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الخُلْقِ لَيِّنَ الجانِبِ 16(ص)
كانَ دائِمَ البِشْرِ سَهْلَ الخُلُقِ لَيِّنَ الجانِبِ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلا غَليظٍ وَلا صَخّابٍ وَلا فَحّاشٍ وَلا عَيّابٍ وَلا مَزّاحٍ وَلا مَدّاحٍ يَتَغافَلُ عَمّا لا يَشْتَهی 216 و 218
كانَ رَسولُ الله صلی الله عليه و آله اذا حَدَّثَ بِحَديثٍ تَبَسَّمَ فِی حديثِهِ 25(ص)
كانَ لَطيفَ الخَلْقِ عَظيمَ الخُلُقِ لَيِّنَ الْجانِبِ 218
كانَتْ يَدی فی يَدِ جَبْرئيلَ عليه السلام آخُذُ حَيْثُ يَأخُذ 8(ع)
الْكِبْرُ وَ التَّجبَّرُ وَ مَحْقِرَةُ النّاسِ 1(س)2
كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ اَخيكَ وَ اِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسونَ قَسامَةً وَ قالَ لَكَ قَوْلاً فَصَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ وَلا تُذيعَنَّ عَلَيْهِ شَيئاً تَشينُهُ بِهِ و تَهْدِمُ بِهِ مَروُءَتَهُ فَتَكُونَ مِنَ الَّذينَ قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ «الَّذينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشيعَ الفاحِشَةُ فِی الَّذينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ فِی الدُّنيا و الآخِرَةِ» 224
كَلامُ العاقِلِ قُوتٌ وَ جَوابُ الجاهِلِ سُكوت 206
كُلُّنا واحِدٌ اَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنا مُحمّدٌ وَ اَوْسَطُنا مُحَمّدٌ وَ كُلُّنا مُحَمَّدٌ فلا تَفَرَّقوا بَيْنَنا 1(س)(ع)

المُؤمِنُ ... اَوْسَعُ شَیءٍ صَدْراً وَ اَذَلّ شَیءٍ نَفْساً یَکَرهُ الرَّفْعَةَ 18(س)
المُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِهِ 2(س)(ص)
المُؤْمِنونَ هَیِّنون لَیِّنُونَ کَالجَمَلِ الأَنِفِ اذا قیدَ انقادَ وَ اِنْ اُنیخَ عَلی صَخْرَةٍ استَناخَ 16(ع)
ما اَبْیَضَّ أَسْنانُهُ 81
ما بالُ اَقوامٍ 1(ع)8
ما بَدْءُ الغَضَبِ 1(س)2
ما تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً اَحَبُّ اِلیَّ مِنْ جُرْعَةِ غَیْظٍ لا اُکافِی بِها صاحِبَها 1(س)(ع) و 152
ما جُبِلَ وَلِیُّ الله اِلّا عَلَی السَّخاءِ وَ حُسْنِ الخُلْقِ 114
ما حَدُّ حُسْنِ الخُلْقِ 116
ما خَلَقَ اللهُ شَیئاً اِلّا جَعَلَ لَهُ سَیّداً ... وَ الجُمُعَةُ سَیُّدُ الأَیّام وَ رَمَضانُ سَیِّدُ الشُّهُورِ وَ اِسْرافیلُ سَیِّدُ المَلائِکَةِ وَ آدَمُ سَیِّدُ الْبَشَرِ وَ اَنَا سَیِّدُ الْأَنْبیاءِ وَ عَلِیٌ سَیِّدُ الاَوْصیاء 68
ما غَضِبَ اَحَدٌ اِلّا اَشْفی عَلی جَهَنَّمَ 11(ص)
ما مِنْ بُقْعَةٍ اَحَبُّ اِلَی الله مِنَ المَسْعی لِاَنَّهُ یُذَلُّ فیها کُلُّ جَبّارٍ (ص)4
ما مِنْ شَیءٍ اَثْقَلُ فِی المیزانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ (س)6
ما مِنْ شَیءٍ یُعْبَدُ الله بِهِ یَوْمَ الجُمُعَةِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ (ع)0
ما مِنْ عَمَلٍ اَفْضَلُ یَوْمَ الجُمُعَةِ مِنَ الصَّلوةِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ 6(ص)
ما مِنْ مُؤمِنٍ اِلّا وَ لَهُ مِثالٌ فِی الْعَرْشِ فَاِذَا اشْتَغَلَ بِالرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِما فَعَلَ مِثالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذلکَ تَراهُ المَلائِکَةُ فَیُصَلُّونَ وَ یَسْتَغْفِرونَ لَهُ وَ اِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصیتِهِ اَرْخَی اللهُ عَلَی مِثالِهِ لِئَلّا تَطَّلِعَ المَلائِکَةُ عَلَیْها فَهذا تَأویلُ «یا مَنْ اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح» یا من اَظْهَر الجَمیل و سَتَر القَبیح». 222
ما یَمُوتُ مُوالٍ لَنا مُبْغِضٌ لِأَعْدائِنا اِلّا وَ تَحْضُرُهُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله وَ اَمیرُالمُؤْمِنینَ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ صلوات الله علیهم فَیَرَوْنَهُ وَ یُبَشِّرُونَهُ وَ اِنْ کانَ غَیْرَ مُوالٍ لَنا یَراهُمْ بِحَیْثُ یَسُوؤُهُ 248
ما یُوضَعُ فِی میزانِ امْرِیءٍ یَوْمَ القیامَةِ اَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الخُلْقِ (ص)2
ماحَدُّ حُسْنِ الخُلْقِ 145
مَعاشِرَ الشِّیعَةِ کُونوا لَنا زَیناً وَلا تَکُونوا عَلَینا شَیْناً قُولوا لِلنّاسِ حُسْناً اِحْفَظُوا اَلْسِنَتَکُمْ وَ کُفُّوها عَنِ الفُضُولِ و قَبیحِ القَوْلِ 2(س)(س)
مَکْتُوبٌ فِی التَّوراةِ اَبْنُ آدَمَ کُنْ کَیْفَ شِئْتَ کَما تَدینُ تُدانُ 21(ص)
مَنْ آذی مُؤمناً بَغیرِ حَقٍّ فَکَاَنَّما هَدَمَ مَکَةَ وَ بَیْتَ الله المَعْمورَ عَشْرَ مَرّاتٍ 66
مَن آذی مُؤمِناً ِفَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذی الله 6(ع)

مَنْ آذى مُؤمِناً فَقَدْ آذانى وَ مَنْ آذانى فَقَدْ آذَى اللهَ وَ مَنْ آذَى اللهَ فَهُوَ مَلْعونٌ فِى التَّوراةِ وَ الاِنْجيلِ وَ الزَّبورِ وَ الفُرْقانِ 1(ع)4
مَنْ آذى مُؤمِناً وَلَوْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ جاءَ يَوْمَ الْقيامَةِ مَكتوباً بَيْنَ عَيْنَيهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ الله وَ كانَ كَمَنْ هَدَمَ الْكَعَبَةَ وَ الْبَيْتَ المُقَدَّسَ وَ قَتَلَ عَشَرَةَ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ 6(ع)
مَنْ اَدْخَلَ عَلى مُؤمِنٍ سُروراً فَقَدْ اَدْخَلَ عَلى رَسُولِ الله صلى الله عليه و آله 1(ع)6
مَنْ اَدْخَلَ عَلى مُؤمِنٍ سُروراً فَقَدْ اَدَخَلَهُ عَلَى الله 1(ع)6
مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَءَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ 15
مِنْ اَشْرَفِ اَعمال الكَريمِ غَفْلَتُهُ عَمّا يَعْلَمُ 14(ع) و 1(ص)(ص)
مَنْ اَكْرَمَ اَخاهُ المُؤمِنِ فَقَدْ اَكَرَمَ اللهَ تعالى 1(ع)6
مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ اَرْبَعينَ يَوْماً ساءَ خُلْقُهُ وَ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَ مَنْ عَذَّبَ نَفْسَهُ فَاَذِّنوا فِى اُذُنِهِ 1(س)1
مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ كَثُرَ مَحِبُّوهُ وَ آنَسِتِ النُفُوسُ بِهِ 108
مَنْ ساءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَه (ع)2
مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَكى عَمَلُهُ 212
مَنْ صَلّى عَلَىَّ مَرَّةً فَتَحَ اللهُ عَلَيهِ باباً مِنَ العافِيَةِ 165
مَنْ صَلّى عَلَىَّ مَرَّةً لَمْ يَبْقَ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةً 164
مَنْ صَلّى عَلَيْكَ مَرَّةً صَلَّى اللهُ بِها عَلَيْهِ عَشْراً 2(س)(ع)
مَنْ عَظُمَتْ عِنْدَهُ مُصيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مُصيبَتَهُ بِى فَاِنَّها سَتَهُونُ عَلَيْهِ 108
مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَىْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتّى يَرْكَبَهُ 5(ص)
مَنْ قالَ «سُبحانَ الله » غَرَسَ اللهُ لَه بها شَجَرةً فِى الجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «اَلحَمْدُلله» غَرَسَ اللهُ لَه بِها شَجَرَةً فِى الجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «لا اِله اِلا الله» غَرَسَ اللهُ لَهُ بِها شَجَرَةً فِى الجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «اللهُ اكبر» غَرَسَ اللهُ لَهُ شَجَرَةً فِى الجَنَّةِ سبحان الله الحمدلله لا اله الا الله الله اكبر (ع)2
مَنْ كانَ سَيِّىءَ الخُلْقِ وَ الجِوارِ فَلا يَصْحَبُنا 46
مَنْ كَظَمَ غَيظاً وَ هُوَ قادِرٌ عَلىٰ إنْفاذِهِ وَ حَلُمَ عَنْهُ اَعْطاهُ اللهُ أَجْرَ شَهيدٍ 154
مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَلَو شاءَ اَنْ يُمْضيَهُ اَمْضاهُ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ يَوْمَ القِيامَةِ رِضاهُ 15(س)
مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ كَفَّ اللهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ القيامَةِ 164 و 182
مَنْ لانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مُحَبَّتُهُ 110
مِنْ هَوانِ الدُّنيا عَلىَ الله اَنَّهُ لا يُعْصى اِلّا فيها وَلا يَنالُ ما عِنْدَهُ اِلّا بِتَرْكِها (س)2
النَّظَرُ فى ثَلاثَةِ اَشياءَ عِبادَةٌ: النَّظَرُ فِى وَجْهِ الوَالِدَيْنِ وَ فى المُصْحَفِ وَ فِى الْبَحْرِ246
وَ ادْرَأْ عَنّى مُنْكراً وَ نَكيراً وَ اَرِعَينى مُبَشِّراً وَ بَشيراً 221

وَ الأمْرَ بِالمَعروفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ (ص)4
وَ البابُ اَلمُبْتَلى بِهِ النّاسُ مَنْ أتاكُمْ نَجا وَ مَنْ لَمْ يَأتِكُمْ هَلَکَ 158
وَ الله الَّذی لا اِلَهَ اِلّا هو سَمِعْتُ رَسولَ الله صلى الله عليه و اله يَقُولُ:
عِنوانُ صَحيفَةِ المُؤْمِنِ حُبُّ عَلیٍّ بْنِ اَبی طالبٍ علیه السلام 40
وَ اَمّا اَمْوالُكُمْ فَلا نَقْبِلُها اِلّا لِتَطَهَّرُوا (ص)5
وَ اِنْ جالَسَک يَهودِیٌّ فَاَحْسِنْ مُجالَسَتَهُ 124
وَ اِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِی عيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيه السلام فَلَقَدْ كانَ يَتَوَسَّدُ الحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الخَشِنَ وَ يَأكُلُ الخَشِبَ وَ كانَ إدامُهُ الجُوعَ وَ سِراجُهُ بِاللَّيلِ الْقَمَرَ وَ ظِلالُهُ فِی الشِّتاءِ مَشارِقَ الاَرْضِ وَ مَغارِبَهَا و فاكِهَتُهُ وَ رَيحانُهُ ما تُنْبِتُ الْاَرْضُ لِلْبَهائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَلا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ وَلا مالٌ يَلْفِتُهُ وَلا طَمَعٌ يُذِلُّهُ دابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خادِمُهُ يَداهُ 128
وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظيمٍ 166
وَ لَقَدْ اَمُرُّ عَلَى اَللَّئيم يَسُبُّنی فَمَضيْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لا يَعْنينی 146
وَ لَقَدْ كُنْتُ اَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصيل اَثَرَ اُمِّهِ يَرْفَعُ لی فی كُلِّ يومٍ مِنْ اَخْلاقِهِ عِلْماً وَ يَأمُرُنی بِالاقتداءِ بِهِ 2(ع)
و ما بَدْءُ الغَضَبِ 184
وَ ما خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً اَحْسَنَ مِنَ الكلامِ وَلا اقبح مِنْهُ بِالْكَلامِ ابْيَضَّتِ الْوُجُوهُ وَ بِالْكَلامِ اسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ وَ اعْلَمْ اَن الْكَلامَ فِی وَثاقِکَ مالَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَاِذا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِی وَثاقِهِ فَاخْزَنْ لِسانَکَ كَما تَخْزُنُ ذَهَبَکَ فَاِنَّ اللِّسانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَاِنْ اَنْتَ خَلَّيْتَهُ عَقَرَ وَ رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً مَنْ سَيَّبَ عِذارَهُ قادَهُ اِلی كُلِّ كريمَةٍ وَ فَضيحَةٍ ثُمَّ لَمْ يَخْلُصْ مِنْ دَهْرِهِ اِلّا عَلی مَقْتٍ مِنَ الله عزّوجَلّ وَ ذَمِّ النّاسِ 211
وَ مُنتَهى الْحِلْمِ 146
وَاحْذَرِ الغَضَبَ فَاِنَّهُ جُنْدٌ عَظيمٌ مِنْ جُنُودِ ابليس 1(ع)(س)
وَجَبَتْ مَحَبَّةُ الله عَزَّوَجَلَّ عَلى مَنْ اُغْضِبَ فَحَلِمَ 1(س)0 و 18(ص)
وَضَعَنی فی حَجْرِهِ وَ اَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنی اِلی صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُنی فی فِراشِهِ وَ يُمِسُّنی جَسَدَهُ وَ يُشِمُّنی عَرْفَهُ وَ كانَ يَمْضَغُ الشَّیْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنيهِ 2(ع)
وَعَدْلُکَ مُهْلِكی 1(ص)2
وَلا عَيْشَ اَلذُّ مِنْ حُسْنِ الخُلقِ 102
وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَأكُلَ لَحْمَ اَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُموهُ 1(ع)1
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَولِ 16(ع)
وَلَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ صلى الله عليه و آله مِنْ لَدُنْ فَطيماً اَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ يَسْلُکُ بِهِ طَرِيقَ المكارِمِ وَ مَحاسِنَ اَخْلاقِ الْعالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهارَهُ 26
وَلكِنْ اِيّاكُمْ اَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْها نيراناً فَتُحْرِقُوها وَ ذلِکَ اِنَّ اللهَ عَزّوَجَلَّ يَقُولُ: يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنوا اَطيعُوا اللهَ وَ اَطيعوا الرَّسولَ وَ لا تُبْطِلوا اَعْمالَكُمْ (ع)

(س)
هذا مِمَّن جَرَّهُ حُسْنُ خُلْقِهِ وَ سَخاؤُهُ اِلی جَنّاتِ النَّعیمِ (س)8
هَوِّنْ عَلَیْکَ 16(ص)
یا اَباذَر، الدُّنیا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ ما فیها اِلّا مَا ابْتُغِیَ بِهِ وَجْهُ الله وَ ما مِنْ شَیءٍ اَبْغَضُ اِلیَ الله تَعالی مِنَ الدُّنیا خَلَقَها ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْها فَلَمْ یَنْظُرْ اِلَیْها وَلا یَنْظُرُ إلَیها حَتّی تَقومَ السّاعَةُ (س)2
یا اَخی اِنَّکَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَیَّ آنِفاً فَقُلْتَ وَ قُلْتَ فَاِنْ کُنْتَ قُلْتَ ما فِیَّ فَاَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهُ وَ اِنْ کُنْتَ قُلْتَ ما لَیْسَ فِیَّ فَغَفَرَ اللهُ لَکَ 2(س)0
یا اُمَّ سَعْدٍ مَهْ لا تَجْزِمی عَلی رَبِّکِ فَاِنَّ سَعْداً قَدْ اَصابَتْهُ ضَمَّةٌ 8(ع)
یا بُنَیَّ اِنَّ اللهَ جَلّ جَلاله لَـمّا اَخْرَجَنی مِنْ جَوارِهِ عَهِدَ اِلیَّ وَ قالَ اَقْلِلْ کَلامَکَ تَرْجِعُ اِلی جَواری 20(ع)
یا بَنی عَبْدِ المُطَّلِبِ اِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِاَمْوالِکُمْ فَالْقَوْهُمْ بِطَلاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ 254
یا رَبِّ هُوَ حَقّی قَدْ وَهَبْتُهُ وَ اَنْتَ اَجْوَدُ مِنّی وَ اَکْرَمُ فَهَبْهُ لی وَلا تُؤاخِذْهُ بی وَلا تَقایِسْهُ 228
یا رَسولَ الله، ما الدّینُ (س)4
یا سَعْدُ هَنیئاً لَکَ الجَنَّةَ 86
یا عَزیزُ یا غَفّارُ اِغْفِرْ ذُنوبی وَ ذُنوبَ جَمیعِ المُؤمنینَ وَ المُؤمِناتِ فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنوبَ اِلّا اَنْتَ 1(ص)1
یا مُبْتَدِءً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها 251
یا مُحَمَّدُ اِحْمَلْ بَعیریَّ هذینِ مِنْ مالِ اللهِ الَّذی عِنْدَکَ فَاِنَّکَ لا تَحْمِلُ لِی مِنْ مالِکَ وَ لا مالِ اَبیکَ 4(س)
یا مُحَمَّد اِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقولُ: لا تَقْتُلْهُ فَاِنَّهُ حَسَنُ الخُلْقِ سَخِیٌّ فِی قَوْمِهِ (س)(ع)
یا مُعَلِّمَ الخَیْرِ عَلِّمْنا اَیُّ الأشْیاءِ اَشَدُّ 12(ص)
یا مَنْ اَظْهَرَ الجَمیلَ وَ سَتَرَ القَبیحَ 201
یا هِشامُ لَو کانَ فِی یَدِکَ جَوْزَةٌ وَ قالَ النّاسُ فِی یَدِکَ لُؤْلُؤَةٌ ما کانَ یَنْفَعُکَ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّها جَوْزَةٌ وَلَوْ کانَ فی یَدِکَ لُؤلُؤَةٌ وَ قالَ النّاس إنَّها جَوْزَةٌ ما ضَرَّکَ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّها لُؤلُؤةٌ 106
یَابْنَ لاوی لا تَزِدْنی مِن کَلامِکَ 54و 55
یَتَغافَلُ عَمّا لا یَشْتَهی 1(ص)8
یَجِبُ لِلْمُؤمِنِ عَلَی المُؤمِنِ اَنْ یَسْتُرَ عَلَیهِ سَبْعینَ کَبیرةً 22(س)

فهرست منابع

1-قرآن
2-اثبات الهدی بالنصوص و المعجزات / شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، اعلمی، بیروت، چاپ اول، 1425 ق.
(س)-الاحتجاج علی اهل اللجاج / احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، 140(س) ق.
4-الاختصاص / مفید، محمد بن محمد، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، چاپ اول، 141(س) ق.
5-ارشاد القلوب الی الصواب / حسن بن محمد دیلمی، الشریف الرضی، قم، چاپ اول، 1412 ق.
6-الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد / مفید، محمد بن محمد، کنگرة شیخ مفید، قم، چاپ اول، 141(س) ق.
(ع)-اعلام الدین فی صفات المؤمنین / دیلمی، حسن بن محمد، مؤسسة آل البیت:، قم، چاپ اول، 1408 ق.
8-الاقبال بالاعمال الحسنة / علی بن موسی، ابن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)6 ش.
(ص)-الامالی للصدوق / محمد بن علی بن بابویه، کتابچی، تهران، چاپ ششم، 1(س)(ع)6 ش.
10-الامالی للطوسی / محمد بن الحسن طوسی، دارالثقافة، قم، چاپ اول، 1414 ق.
11-بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار / محمد باقربن محمد تقی مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 140(س) ق.
12-البرهان فی تفسیر القرآن / سید هاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسة بعثه، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)4 ش.
1(س)-بشارت المصطفی لشیعة المرتضی / طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، المکتبة الحیدریة، نجف، چاپ دوم، 1(س)8(س) ق.
14-بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: / صفار، محمد بن حسن، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوم، 1404 ق.
15-البلد الامین و الدرع الحصین / ابراهیم بن علی عاملی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، 1418 ق.
16-تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة / مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، 140(ص) ق.
1(ع)-تحف العقول عن آل الرسول(ص) / حسن بن علی بن شعبه حرانی،

جامعة مدرسين، قم، چاپ دوم، 1404 ق ـ 1(س)6(س) ش.
18-تصنيف غررالحكم و دررالكلم / عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى، دفتر تبليغات، قم، چاپ اول، 1(س)66 ش.
1(ص)-تفسير الصافى / محسن فيض كاشانى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1412 ق ـ 1(ص)(ص)1 م.
20-تفسير العياشى / محمد بن مسعود عياشى، المطبعة العملية، تهران، چاپ اول، 1(س)80 ق.
21-تفسير القمى / على بن ابراهيم قمى، دارالكتاب، قم، چاپ سوم، 1404 ق.
22-التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكرى(ع) / حسن بن على(ع)، امام يازدهم، مدرسة الامام المهدى(ع)، قم، چاپ اول، 140(ص) ق.
2(س)-تفسير روح البيان / حقى بروسوى، اسماعيل، دارالفكر، بيروت.
24-تفسير كنزالدقائق و بحر الغرائب / محمد بن محمد رضا قمى مشهدى، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، چاپ اول، 1(س)68 ش.
25-تفسير نور الثقلين / عبد على بن جمعة العروسى الحويزى، اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، 1415 ق.
26-توحيد المفضل / مفضل بن عمر، داورى، قم، چاپ سوم.
2(ع)-التوحيد للصدوق / محمد بن على بن بابويه، جامعة مدرسين، قم، چاپ اول، 1(س)(ص)8 ق.
28-ثواب الاعمال و عقاب الاعمال / محمد بن على بن بابويه، دارالشريف الرضى للنشر، قم، چاپ روم، 1406 ق.
2(ص)-جامع احاديث الشيعة / بروجردى، آقا حسين، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، چاپ اول، 1(س)86 ش.
(س)0-جامع الاخبار / محمدبن محمد شعيرى، مطبعة حيدرية، نجف، چاپ اول.
(س)1-جامع السعادات / ملا محمد مهدى نراقى، مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان، قم.
(س)2-جامع الشواهد / محمد باقر الشريف الاردكانى، كتابفروشى مصطفوى، تهران، 1(س)(ع)(ص) ق.
(س)(س)-الجعفريات (الاشعثيات) / محمد بن محمد بن اشعث، مكتبة النينوى الحديثة، تهران، چاپ اول.
(س)4-الجواهر السنية فى الاحاديث القدسية / شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، انتشارات دهقان، تهران، چاپ سوم، 1(س)80 ش.
(س)5-حكايت‌هاى شنيدنى / محمد محمدى اشتهاردى، انتشارات علامه، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)8 ش.

(س)6-الخصال / محمد بن علی بن بابویه، نسیم کوثر، قم، چاپ اول، 1(س)82 ش.
(س)(ع)-در محضر علامه طباطبایی / محمد حسین رخشاد، سماء قلم، قم، چاپ ششم، 1(س)86 ش.
(س)8-الدعوات / قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، انتشارات مدرسة امام مهدی(ع)، قم، چاپ اول، 140(ع) ق.
(س)(ص)-دیوان خواجه حافظ شیرازی / به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات جاویدان، تهران، 1(س)58 ش.
40-روضة الواعظین و بصیرة المتعظین / فتال نیشابوری، محمد بن احمد، انتشارات رضی، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)5 ش.
41-الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین(ع) / ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل، مکتبة الامین، قم، 142(س) ق.
42-ریاض الابرار فی مناقب الائمة الاطهار / نعمت الله بن عبدالله جزائری، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، 142(ع) ق ـ 2006 م.
4(س)-ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین / کبیر مدنی، سید علی خان بن احمد، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، 140(ص) ق.
44-الزهد / کوفی اهوازی، حسین بن سعید، المطبعة العلمیة، قم، چاپ دوم، 1402 ق.
45-سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار / شیخ عباس قمی، دارالاسوة، چاپ اول، 1414 ق.
46-شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم / محمد بن حسین، آقا جمال خوانساری، دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم، 1(س)66 ش.
4(ع)-شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید / عبدالحمید بن هبة الله (ابن ابی الحدید)، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، 1404 ق.
48-شرح و فضائل صلوات / احمد بن محمد الحسینی اردکانی، میقات، تهران، چاپ پنجم، 1(س)(ع)8 ش.
4(ص)-شواهد التنزیل لقواعد التفضیل / حسکانی، عبید الله بن عبدالله، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، تهران، چاپ اول، 1411 ق.
50-صحیفة الامام الرضا(ع) / علی بن موسی، امام هشتم(ع)، کنگره جهانی امام رضا(ع)، مشهد، چاپ اول، 1406 ق.
51-عدة الداعی و نجاح الساعی / ابن فهد حلی، احمد بن محمد، دارالکتب الاسلامی، چاپ اول، 14(ص)(ع) ق.
52-العروة الوثقی / السید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، مکتب وکلاء الامام الخمینی (ره)، بیروت، چاپ اول، 1410 ق ـ 1(ص)(ص)0 م.
5(س)-علل الشرایع / ابن بابویه، محمد بن علی، داوری، قم، چاپ اول، 1(س)85 ش.

54-عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار / ابن بطریق، یحیی بن حسن، جماعة المدرسین، قم، چاپ اول، 14(ص)(ع) ق.
55-عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة / ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، دار سید الشهداء اللنشر، قم، چاپ اول، 1405 ق.
56-عیون اخبار الرضا(ع) / ابن بابویه، محمد بن علی، نشر جهان، تهران، چاپ اول، 1(س)(ع)8 ق.
5(ع)-عیون الحکم و المواعظ / علی بن محمد لیثی واسطی، دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)6 ش.
58-غررالحکم و دررالکلم / عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، دارالکتاب الاسلامی، قم، چاپ دوم، 1410 ق.
5(ص)-فضائل پنج تن به نقل از صحاح سته / محمد باقر ساعدی.
60-الفقه منسوب للامام رضا(ع) / منسوب به علی بن موسی، امام هشتم(ع)، مؤسسة آل البیت:، مشهد، چاپ اول، 1406 ق.
61-قرب الاسناد / حمیری، عبد الله بن جعفر، مؤسسة آل البیت:، قم، چاپ اول، 141(س) ق.
62-الکافی / محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ چهارم، 140(ع) ق.
6(س)-کتاب ابلیس / حاج ملا اسماعیل سبزواری، انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ دوم، 1(س)(ع)(ع) ش.
64-کشف الغمة فی معرفة الائمة / علی بن عیسی اربلی، بنی‌هاشم، تبریز، چاپ اول، 1(س)81ق.
65-کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین(ع) / علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، وزارت ارشاد، تهران، چاپ اول، 1411 ق.
66-کمال الدین و تمام النعمة / محمد بن علی بن بابویه، اسلامیه، تهران، چاپ دوم، 1(س)(ص)5 ق.
6(ع)-المؤمن / حسین بن سعید کوفی اهوازی، مؤسسة الامام المهدی(ع)، قم، 1404 ق.
68-مثنوی معنوی / جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کوشش و اهتمام رینولدالین نیکلسون، نشر طلوع، تهران، 1(س)(ع)(س) ش.
6(ص)-مجموعة ورام / ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مکتبة فقیه، قم، چاپ اول، 1410 ق.
(ع)0-المحاسن / احمد بن محمد بن خالد برقی، دارالکتب الاسلامیة، قم، چاپ دوم، 1(س)(ع)1 ق.
(ع)1-المحجة البیضاء / ملا محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ چهارم، 141(ع) ق.
(ع)2-مرآة الرشاد / شیخ عبدالله المامقانی، مطبعة الخیام، قم، چاپ پنجم،

140(س) ق.
(ع)(س)-مرآة العقول فی شرح الاخبار آل الرسول / محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، 1404 ق.
(ع)4-مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / حسین بن محمد تقی نوری، مؤسسة آل البیت:، قم، چاپ اول، 1408 ق.
(ع)5-مسند ابویعلی / احمد بن علی، دارالمأمون، دمشق، 1404 ق.
(ع)6-مشکاة الانوار فی غررالاخبار / علی بن حسن طبرسی، المکتبة الحیدریة، نجف، چاپ دوم، 1(س)85 ق ـ 1(س)44 ش.
(ع)(ع)-مصباح الشریعة / منسوب به جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، اعلمی، بیروت، چاپ اول، 1400 ق.
(ع)8-مفاتیح الجنان / حاج شیخ عباس قمی، قدسیان، قم، چاپ اول، 1(س)8(ص) ش.
(ع)(ص)-مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة من الواجبات و المستحبات / محمد بن حسین (شیخ بهایی)، نشر دارالاضواء، بیروت، چاپ اول، 1405 ق.
80-المقنع / ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، مؤسسة امام مهدی(ع)، قم، چاپ اول، 1415 ق.
81-مکاتیب الائمة: / احمدی میانجی، علی، دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1426 ق.
82-مکارم الاخلاق / حسن بن فضل طبرسی، شریف رضی، قم، چاپ چهارم، 1412 ق ـ 1(س)(ع)0 ش.
8(س)-من لایحضره الفقیه / محمد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، 141(س) ق.
84-المناقب / علی، محمد بن علی بن الحسین، دلیل ما، قم، چاپ اول، 1428 ق.
85-مناقب آل ابی طالب(ع) / محمد بن علی (ابن شهر آشوب مازندرانی)، علامه، قم، چاپ اول، 1(س)(ع)(ص) ش.
86-منتهی الامال / شیخ عباس قمی، مؤسسة انتشارات هجرت، چاپ پانزدهم، 1(س)82.
8(ع)-منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة / میرزا حبیب الله هاشمی خویی، مکتبة الاسلامیة، تهران، 1400 ق.
88-منهج الصادقین / مولی فتح الله کاشانی، چاپ افست، تهران، 1(س)4(ع) ش.
8(ص)-منیة المرید / شهید ثانی، زین الدین بن علی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول، 140(ص) ق.
(ص)0-میزان الحکمة / محمد الری شهری، مؤسسة دارالحدیث، قم، چاپ

اول، 1416 ق.
(ص)1-نزهة الناظر و تنبیة الخاطر / حلوانی، حسین بن حمد بن حسن بن نصر، مدرسة الامام المهدی(ع)، قم، چاپ اول، 1408 ق.
(ص)2-النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین / جزایری، نعمت الله بن عبدالله، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، 1404 ق.
(ص)(س)-نهج البلاغة / ترجمه محمدرضا آشتیانی و محمد جعفر امامی، نشر امام علی(ع)، قم، 1(س)6(ص) ش.
(ص)4-نهج الفصاحة / پاینده، ابوالقاسم، دنیای دانش، تهران، چاپ چهارم، 1(س)82 ش.
(ص)5-الوافی / فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، کتابخانة امام امیرالمؤمنین علی(ع)، اصفهان، چاپ اول، 1406 ق.
(ص)6-وسائل الشیعه / محمد بن حسن (شیخ حر عاملی)، مؤسسة آل البیت:، قم، چاپ اول، 140(ص) ق.

مشخصات کتاب

حبیب الله فرحزاد

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».